تعالی
هو الله



این
نسخهٔ شریفه که
مقاصد او دارای حکمت
عملی است و در اخلاق بی نظیر و بی
بدیل است و خواننده او از رذایل متخلّی
و بفضایل متحلّی شود و بکمالی که متوجه انست
برسد لهذا این کتاب با صواب که نام نامیش
منتخب الاخلاق و از مصنفات جناب مستطاب
عمدة الفضلاء و نخبة الاتقیا آقای آقا سید محمد
الشهیر بشبّر است در بندر معموره
بمبئی بکمال دقت
طبع شد [illegible]

شانه
العزیز

DUTTPRASAD PRESS BOMBA

فصل اول از باب اول در حسن خلق

هو الله
هذا کتاب
مستطاب منتخب
الاخلاق

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی ارشدنا الی الدین القویم و هدانا الی الصراط المستقیم
والصلوة علی من کانت اخلاقه دلائل باهرة علی نبوته و صفات
افعاله براهینا قاطعة علی رسالته المنعوت فی الکتاب الکریم بانک
لعلی خلق عظیم واهل بیته الذین اوتوا مکارم الاخلاق و فرضت ولایتهم
وطاعتهم علی اهل الافاق **اما بعد** چنین گوید بنده خاطی
کثیر الذنب والتقصیر فی خدمة مولاه اللطیف الخبیر افقر الخلق الی
ربه الغنی محمد بن جعفر الشبر الحسینی که بعضی از برادران ایمانی و
دوستان روحانی ترغیب شدید و تحریص اکید نمودند که این حقیر
بضاعت رساله مختصری در علم اخلاق منتخب از کتب فن تالیف
نمایم مشتمل از آیات قرآنیه و احادیث معصومیه و براهین عقلیه
و شواهد نقلیه تا آنکه جمعی از برادران دینی که بهره از لغت عربی ندارند
از این موائد سبحانی و عوائد ربانی بهره فاضل و نصیب کامل داشته
فبادرت الی اجابة مأموله بالسمع والطاعة مع الاعتراف بقلة البضاعة
وعدم نصیب العلی من هذه الصناعة و صرف جوهرة العمر
فی الاضاعة و اختلال الاحوال و تبلبل البال

فصل اوّل در حسن اخلاق

و وفور الاشتغال وتضییع العمر فی القیل والقال والتوفیق من الله
ماٴمول والتائید عنه سبحانه مسئول والعذر عند کرام الناس
مقبول ورتّبه علی مقدمة وابواب ومقالات وفصول والله
المستعان وعلیه التوکّل والتکلان وهو حسبنا ونعم الوکیل
مقدمه بدانکه علم اخلاق که عبارت است از تحصیل صفات
حمیده واخلاق پسندیده واستخلاص از صفات مهلکه ردیه واخلاق
ذمیمه مانند ریا وعجب وتکبر وحقد وحسد واجب عینی است چنانچه
حضرت رسول ص فرمودند طلب العلم فریضة علی کل مسلم واخلاق حسنه
نزد حقتعالی بهتر است از اعمال حسنه وخلقهای بد بدتر است
از اعمال بد وانداک عبادتی از صاحب خلق نیک نزد حق تعالی پسندیده
تر است از عبادت بسیار از صاحب خلق بد وتاکیدات بسیار وترغیبات
بیشمار در شرع مبین بر تحصیل مکارم اخلاق وتبری از رذایل
اخلاق وارد شده است چنانچه حضرت رسول ص فرمود که در
روز قیامت در میزان عمل چیزی بهتر از حسن خلق نیست و در حدیث
دیگر فرمودند که بیشتر چیزی که امت من بسبب ان داخل بهشت
میشوند پرهیزکاری از محرّمات الهی وخلق نیکو است ودر حدیث
دیگر فرمود که توبه صاحب خلق بد مقبول نمیشود زیرا که اگر از یک گناه
توبه میکند بگناهی از ان بدتر گرفتار میشود ودر حدیث دیگر فرمود
که مؤمن هموار ونرم وملایم وبا سماحت وصاحب خلق نیکو است
وکافر درشت وغلیظ وبدخلق ومتجبّر است ودر روایت دیگر
فرمود که جبرئیل از جانب پروردگار عالمیان بنزد من امد وگفت یا محمّد
بر تو باد بحسن خلق که خیر دنیا واخرت با حسن خلق است وفرمود که

فصل اول در حسن خلق

شبیه ترین شما بمن کسیست که خلقش نیکوتر باشد و با اهلش بهتر سلوک
نماید و از حضرت امیر المؤمنین ع مرویست که فرمود که شما نمیتوانید
که همه مردم را بمال خود فرا گیرید پس همه را فرا گیرید بخوشروئی و نیکو
ملاقات نمودن و در حدیث دیگر بنعاف فرمود که خلق خود را نیکو کن
تا خدا حساب ترا سبک کند و از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که از
مؤمنان کسی که ایمانش کاملتر است خلقش نیکوتر است و از حضرت صادق ع
مرویست که هیچ عملی نزد خدا محبوبتر نیست از اینکه مردم را فرا گیرد بخلق نیکوی
خود و در حدیث دیگر فرمود که خلق نیکو آدمی را میرساند بدرجه کسیکه
روزها را روزه دارد و شبها بعبادت خدا ایستد و در روایت دیگر
فرمود که خلق نیکو گناهان را میگدازد چنانچه آفتاب یخ را میگدازد و فرمود
که نیکی کردن بخلق و نیک با مردم معاشرت نمودن خانه ها را معمور
و آبادان میکند و عمرها را دراز میکند و در روایت دیگر فرمود که حق
تعالی بنده را بر حسن خلق ثواب مجاهد فی سبیل الله کرامت میفرماید
و بسند معتبر از علاء بن کامل منقول است که حضرت صادق ع فرمود
که چون با مردم مخلطه نمائی اگر توانی چنین کن که با هر که مخالطه کنی دست
تو بر بالای دست او باشد و احسان تو با او زیاده باشد از احسان او
بتو بدرستیکه گاه هست بنده در عبادت تقصیری دارد و خلق نیکوی
دارد و خدا او را بآن خلق نیکو مرتبه و درجه جماعتی میرساند که روزها را
روزه میدارند و شبها عبادت میکنند و از آنحضرت مرویست که فرمود
بدی خلق فاسد میکند ایمان او و اعمال خیر را چنانچه سرکه عسل را ضایع میکند
و فرمود کسیکه خلقش بد است پیوسته خود را در عذاب دارد و در
روایت دیگر فرمود که حقتعالی دین اسلام را برای شما شیعیان

در حدیث سعد معاذ

پسندیده است پس نیکو مصاحبت نمائید بان بتفاوت و حسن خلق
و در حدیث دیگر از آنحضرت پرسیدند که چه چیز است اندازه خلق نیکو
فرمود که اینست که پهلوی خود را نرم کنی که کسی از پهلوی تو آزار نه بیند
و سخنت را ملایم و نیکو کنی و چون برادران مؤمن خود رسی بخوشروئی
و خوشحالی با ایشان ملاقات نمائی و در حدیث دیگر فرمودند که چون خبر
موت سعد بن معاذ انصاری را بحضرت رسول صلعم رسانیدند حضرت
با صحابه بجنازه او حاضر شدند و در هنگام غسل ایستادند نزد او تا از
غسل فارغ شدند و چون جنازه اش را برداشتند حضرت بی کفش و
ردا بطریق مصیبت از پی جنازه او روانه شدند و گاهی جانب
راست تابوت و گاهی جانب چپ را و چون بنزد قبرش گذاشتند حضرت
داخل قبرش شدند و بدست مبارک خود او را در لحد گذاشتند و خشت
بر قبر او چیدند و بگل رخنه های خشتها را مسدود کردند و چون
بیرون آمدند و خاک بر قبرش ریختند فرمودند که میدانم که بدن سعد
خواهد پوسید اما حق تعالی دوست میدارد که بنده که کاری کند محکم بکند
و در هنگامیکه حضرت قبر او را هموار میکردند مادر سعد گفت ای سعد
گوارا باد ترا بهشت حضرت فرمودند ای مادر سعد خاموش باش و جزم
مکن بر پروردگار خود بدرستیکه بسعد در قبر فشاری رسید چون
حضرت برگشتند صحابه پرسیدند که یا رسول الله در جنازه سعد کاری
چند کردی که در جنازه احدی ندیدیم که چنین کنی بی ردا جنازه اش بی ردا
و بی کفش رفتی فرمود که ملائکه را دیدم که در جنازه او و صاحب تعزیه اند
بی ردا و کفش آمده اند من تاسی بایشان کردم و گفتند که گاهی جانب
راست جنازه را میگرفتی و گاهی جانب چپ را فرمود که دستم با دست

فصل اول از باب اول تعریف حسن خلق

جبرئیل بود هر جا را او میرفت من میرفتم گفتند که خود در غسلش حاضر
شدی و بر جنازه اش نماز کردی و بدست خود در لحدش گذاشتی و بعد
از ان فرمودی که باو فشار قبر رسید فرمود برای این فشار قبر باو رسید
که با اهل و یارانش کج خلقی میکرد و فرمود که دو خصلت است که در
مسلمان جمع نمیشود بخیل بودن و کج خلق بودن **باب اول** در
معنای خلق و نیکی و بدی ان و در ان چند فصل است **فصل اول**
بدان ایدک الله تعالی بتحقیق که خلق عبارت از حالتیست که راسخ
در نفس که صادر میشود سایر افعال از ان در نهایت سهولت و اسانی
بدون احتیاج بفکر و تاملی پس این حالت مذکوره اگر از ان صادر میشود
صفات حمیده و افعال پسندیده که محمود است بحسب عقل و شرع این حالت را
خلق حسن مینامند و اگر افعال قبیحه ذمیمه از ان صادر میشود از اخلاق
سیئه مینامند و شرط است در ان رسوخ و ثبات بعلت انکه کسی که صادر
میشود از ان بذل مال یا عبادت یا سایر افعال حسنه بر سبیل ندرت
و اتفاق نمیگویند او را سخی یا عابد تا انکه در ان رسوخ و ثبات نداشته
باشد و شرط شده در ان سهولت و اسانی بعلت انکه هر کس بر خودش
شاق باشد بذل مال و جبرش بکنند بر بذل مال یا نفس خودش را
مجبور سازد بر بذل مال نمیگویند او را کریم پس لابد است در خلق
حسن از چهار قوه اول قوه علم دوم قوه غضب سیم قوه شهوت
چهارم قوه عدل ما بین این قوای ثلاث و اما قوه علم پس حسنش و
صلاحش در این است که اسان میشود بر ان ادراک فرق ما بین
راستی و دروغ در اقوال و ما بین حق و باطل در اعتقادات و ما بین
نیکی و بدی در افعال پس اگر این قوه از برایش حاصل بشود حاصل

فصل اول از باب اول در تعریف حسن خلق

میشود ثمره حکمت که سرامد اخلاق حسنه باشد ومن یؤت الحکمة فقد اوتی
خیرا کثیرا واما قوۀ غضب وشهوت پس حسن وقبح ایشان در این است که
ایشان را راه دهند وجلو بکنند بمقتضای حکمت ودین غضب وشهوت
نمایند در جائیکه محمود است عقلا ومطلوب است شرعا ونگاه دارند
در ضدان واما قوه عدل پس ان عبارت است از ضبط نمودن قوت
غضب وشهوت در زیر اشارۀ عقل وشرع پس عقل بمنزله ناصح وقوۀ
ان که قدرت است بمنزله وزیر که انفاذ وامضا میکند امر او را وغضب
وشهوت نفوذ امر میشود وغضب مانند سک شکار که محتاج است
بسوی تادیب وتعلیم که هر وقتی که اشاره برفتن مینماید میرود وهر وقتیکه
اشاره بباز داشتن مینماید باز میماند وشهوت مانند اسبی است که
سواران میشوند از برای طلب صید که کاهی مطیع ومنقاد از برای سوارش
میشود وکاهی خیره پس هر کس در ان این صفات ثابت بشود باعتدال او را
متصف بحسن خلق مینامند مطلقا وهر کس بعضی دون بعضی در ان باشد
او را متصف بحسن خلق بالنسبه باین صفت مینامند نه مطلقا مثل
انکه میکویند حسن خلق در شجاعت دارد یا در کرم ومانندان پس
حسن خلق عبارت است از ان قوۀ معتدله که واقع است ما بین دو جنب
افراط وتفریط مثلا قوت غضب که اعتدال او را شجاعت کویند اکر میل بکند
از اعتدال بطرف زیادتی او را تهور نامند واکر میل بکند بطرف ضعف
او را جبن نامند واعتدال قوۀ شهوت که تعبیر از ان بعفت مینمایند
اکر میل بکند بطرف زیادتی او را شره میکویند واکر میل کند بنقصان
او را خمود مینامند وهر دو طرف قبیح ومذموم است وممدوح از ان
حد وسط است وقوۀ معتدله علم که ان را حکمت مینامند اکر

میل کند از حالت اعتدال بطرف افراط و زیادتی که استعمال نماید معرفت
را در اغراض فاسده و مطالب کاسده از اینرو جربزه گویند و اگر میل کند بطرف
تفریط و نقصان که جمودی و کندی داشته باشد از ابلاهت گویند
پس اصول و سر امد اخلاق حسنه جمیله چهار چیز است حکمت و شجاعت
و عفت و عدل و در قران مجید اشاره باین اخلاق شده و در
اوصاف مؤمنین چنانچه فرمودند انما المؤمنون الذین امنوا بالله و
رسوله ثم لم یرتابوا وجاهدوا باموالهم وانفسهم فی سبیل الله اولئک
هم الصادقون وایمان بخدا و رسول بدون شک و ریب عبارت از
قوهٔ یقین است که ثمرهٔ عقل است و مجاهده بمال عبارت از سخاوت
که بر میگردد بضبط قوهٔ شهوت و مجاهده بنفس عبارت است از
شجاعت که بر میگردد باستعمال قوه غضب بر وفق عقل و شرع
که حالت اعتدال باشد و در ایه دیگر مدح فرمودند جمعی از مؤمنین
که اشداء علی الکفار رحماء بینهم اشاره باینکه از برای شدت و غضب
موضعی و از برای رحمت موضعی و کمال در این است که هر یک ازاین
دو را بموضع خود استعمال نمایند شعر با بدان بد باش و با نیکان نکو
جای گل گل باش جای خار خار فصل بدانکه کسانیکه بطالت برایشان
غالب شده است و مجاهده نفس اماره و اشتغال بتزکیه نفس و تهذیب
اخلاق را سنگین شمرده اند و انصاف نکرده اند که این بعلت قصور و
نقص خودشان است و گمانهای فاسد و خیالات کاسد نموده اند
که اخلاق و طباع تغییرشان ممکن نیست بدو وجهه اول انکه خُلق بضم
عبارت از صورت باطن است و خَلق بفتح عبارت از صورت
ظاهر است و چنانچه صورت ظاهری که عبارت از خلقت است

تغییر آن ممکن نیست نیز تغییر صورت باطنی ممکن نیست دوم آنکه حسن
خلق حاصل نمیشود مگر بباز داشتن نفس از غضب و شهوت و حب
دنیا و امثال آن و این امر بسیت ممتنع و اشتغال بآن موجب ضایع شدن
عمر بدون فایده و وجه فساد این خیال اینستکه هرگاه اخلاق قابل
تغییر و تهذیب و تحسین نمیبود هر آینه باطل میشد مواعظ قرانیه و
نصایح نبویه و مواعظ ولویه و تادیبات شرعیه و لازم میامد که
این اوامر و نواهی و مواعظ و نصایح بی ثمر و بی نفع باشد چنانچه جناب
اقدس الهی میفرماید قد افلح من زکاها و قد خاب من دسّاها و حضرت
پیغمبر صلعم میفرماید حسّنوا اخلاقکم و چگونه میتوان انکار این معنی بالنسبه
بانسان نمود و حال آنکه تغییر دادن اخلاق بهایم و سایر حیوانات وحشی
اهلی و انسی میشوند و مانند ملک صید و اسب و بعض طیور که حرف زدن
یاد میگیرند و نحو ذلک و مجموع اینها تغییر اخلاق است و توضیح این اجمال
و تفصیل این مقال این است که موجودات بر دو قسم است قسم اول
موجود ذاتی که از برای انسان مدخلیتی و اختیاری در اصل و تفصیلات آن
نمیباشد مانند آسمان و ستاره ها و اصناف بدن و اعضاء و جوارح و هر چیز
که وجود آن کامل واقع شده و قسم ثانی که وجود آن ناقص واقع شده و کمال
آن مربوط باختیار و قدرت بندگان قرار داده شده مانند تخم میوه ها
و حصّه خرما که مخلوق شده است بر هیئتی که قابلیت نموّ و تغییر و تبدل
دارد که حصّه خرما درخت خرما بشود و تخم خربزه ها خربزه ها شود و
اخلاق انسان از قبیل ثانی است که تغییر آن متوسط باختیار و قدرت
انسان است و باید دانست که اصل غضب و شهوت مذموم نیستند که انسان
مکلّف بازاله ایشان بالمرّه باشد بلکه آنچه مذموم است طرف افراط

و تفریط شان است و باید بقوّه اعتدال اینها را او رد و مطیع و منقاد بعقل و شرع کرد و الّا اگر شهوت طعام بالکلیّه برطرف میشد انسان هلاک میشد و اگر شهوت جماع بالکلّیه معدوم میشد نسل منقطع میشد و اگر غضب بالکلیّه منعدم میشد نمیتوانست انسان دفع مهالک و مضار از خود نماید و هلاک میشد و نمیتوانست جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر نماید و جناب اقدس الهی مدح فرمودند گروهی را که و الکاظمین الغیظ یعنی کتمان مینمایند غیظ و غضب خود شان و نفرمود و الفاقدین الغیظ و انبیا و اوصیا و اولیا غضب میفرمودند و متغیّر میشدند امّا انکه از جاده عقل و شرع بیرون نمیامدند

فصل بدانکه قوۀ غضب و شهوت و اعتدال ایشان گاه هست که فطری میشود بحیثیکه انسان کامل العقل و حسن الخلق بحسب فطرت و خلقت میباشد بدون مجاهده و مشقت مانند انبیا و ائمه و بعض مؤمنین و گاهی کسبی میشود که حاصل نمیشود مگر بریاضت و مجاهده کما فی اکثر الناس چنانچه از حضرت صادق ع مرویست که فرمود خلق عطیّه ایست از جانب حق تعالی که بخلق خود عطا میفرماید بعضی از ان سجیّه و طبیعت ادمی است و بعضی از ان ان است که ادمی به نیّت و عزم خود را بران میدارد راوی پرسید که کدام یک بهتر است حضرت فرمود که صاحب سجیه را چنین خلق کرده اند و غیر ان نمیتواند کرد و صاحب نیّت و عزم صبر میکند بسبب اطاعت خدا و خود را جبر بر نیکی خلق میدارد این بهتر است و ثوابش بیشتر است و بدانید که معالجه خلق بد چنانچه در این حدیث شریف بان اشاره نموده ان است که مواظبت نماید بر اعمالی و افعالی که باعث بر

باب اوّل در حسن خلق

حسن خلق میشود مثلاً هرگاه کسی بخیل و لئیم باشد و میخواهد خلق جود
وکرم از برای خود تحصیل نماید علاج ان این است که مواظبت نماید و
مداومت نماید بتکلف و مشقت بر افعال کریم و جواد مانند بذل
نمودن مال و دادن و اعطاء بسائل مرة بعد اخری و کرة بعد اولی
تا انکه عادی ان بشود و بران اسان شود و هر کس بران تکبر غالب باشد
و میخواهد صفت تواضع تحصیل نماید علاج ان اینست که مداومت
و مواظبت نماید بر افعال متواضعین مرة بعد اخری و کرة بعد
اولی بطریق مشقت و مجاهدة تا انکه بران اسان بشود و عادی
بشود و جمیع اخلاق حمیده و صفات پسندیده باین طریق حاصل
میشود تا انکه از ان افعالیکه بتکلف و مشقت بجا می اورده است
اسان و سهل میشود و بعد بمرتبهٔ میرسد که لذت از ان میبرد و
شوق بان افعال و احوال بهم میرساند چنانچه حضرت سید الانبیا
فرمودند جعلت قرة عینی فی الصّلوة و هرگاه افعال حمیده و اوصاف
پسندیده که از ان صادر میشود هنوز بر ایش شاق باشد و بمرتبه
تلذّذ و خوشحالی نرسیده بداند که هنوز نقصان دارد و بحد کمال نرسیده
کما قال تعالی و انّها لکبیرة الّا علی الخاشعین و هرگاه بمرتبه تلذذ و خوش
حالی رسید امّا انّا دون ان و زمانا دون زمان نیز بداند که هنوز
ناقص است و مرتبه کمال ان است که تلذّذ و اقبال حاصل بشود در
جمیع ازمان و انات و باین جهة طول عمر مطلوب انبیا و اولیا و صلحا
شده است زیرا که هرچه طول عمر بیشتر میشود اخلاق حسنه
و فضایل نفسانیه اکمل میشود و باین جهة انبیا و اوصیا از موت
و مرگ خوشنشان نمیامد و حضرت پیغمبر فرمودند که سعادت

در درازی عمر در طاعت پروردگار است و فرمودند الدنیا
مزرعة الاخرة و چنانچه معلوم شد که محاسن اخلاق بمداومت
بر افعال حمیده حاصل میشود و صاحب سوء خلق منتقل بحسن خلق
باین سبب میشود نیز باید دانست که صاحب خلق حسن اگر مداومت
نماید بر افعال سیئه و اخلاق ذمیمه صاحب خلق سوء میشود **باب
دویم** در بیان تفاصیل اموریست که میرساند بسوء اخلاق از
بطن و فرج و زبان و در این چند فصل است **فصل اول** در
شهوت بطن است بدانکه اخلاق چه حسنه چه سیئه رسوخ
میکند در نفس بسبب مواظبت و مداومت بر اعمال و اعمال
صادر میشود از قلب بتوسط جوارح و اعضا که بمنزله خدامند
از برای قلب و هریک از جوارح و اعضا صلاحیت دارد که از
ان اعمال نیک که باعث بر اخلاق حسنه و اعمال بد که باعث بر
اخلاق سیئه صادر شود پس لابد است از برای انسان از ملاحظه
قلب و جوارح و از اعظم مهلکات انسانی شهوت شکم است
وان باعث شده بر اخراج ادم و حوا از دار الخلد و القرار بدار
الذل و الفناء و الافتقار و شکم منبع شهوات و مبعث افات
است بعلت انکه از ان متولد میشود شهوت فرج و رغبت بمال و جاه
و توسعه نمودن در مطاعم و مناکح و بعد متولد میشود منافسه
و حسد و ریا و کبر و حقد و عداوت و بغضاء و منکر و فحشاء
و این همه افات از اهمال شکم است و اگر انسان اختیار شکم خود
داشته باشد باین افات مبتلا نمیشد چنانچه در حدیث نبوی
وارد شده است که ابن ادم پر نکرده است ظرف و وعائی بدتر از

شکم

باب دوم در بیان اموری که میرسانند بسوی اخلاق

شکم خود و بس است از چند لقمه که قوت لا یموت ان باشد و اگر لا محاله خواهد خورد بایست ثلث شکم خود را از برای طعام باشد و ثلث دیگر از برای شراب و ثلث دیگر از برای نفس و انچه زیاده بر این باشد اسراف است و باید دانست که جناب قدس الهی قلب را رئیس قرار داده و سائر اعضا و حواس خدامند و امتلا باعث تسلط اعضاء و حواس که خدامند بر قلب که رئیس باشد و رئیس را ضعیف نموده و رعیت را بران مسلط نموده و در حدیث نبوی فرمودند میرانید دلها را بکثرت طعام و شراب بعلت انکه دل بمنزله زراعت است میمیرد از کثرت اب و در حدیث دیگر فرمودند کسی که گرسنگیش و تفکرش بیشتر است قرب منزلتش نزد جناب اقدس الهی بیشتر است و کسی که اکلش و شربش و خوابش بیشتر است نزد جناب اقدس الهی مبغوض تر است و از حضرت صادق ع مرویست که فرمودند که بدرستیکه و تحقیق شکم یاغی میشود از خوردن و بهترین همه حالات نزد جناب اقدس الهی حالتی است که از ان شکمش سبک باشد از اکل و دو ترین حالات حالتی است که شکمش پر باشد و در وصایای لقمانی بفرزند خود این است که ای فرزند هرگاه معده از اکل پر میشود قوه متفکره میخوابد و حکمت خواموش میشود و اعضا و جوارح از عبادت سست میشود و تقلیل اکل فواید بسیار و منافع بیشمار دارد از انجمله باعث میشود بر صفای قلب و رقت ان و لذت بردن از طاعات و عبادات و شکست صولت نفس اماره از معصیت و شکست صولت فرج و متذکر نمودن گرسنگی روز قیامت و باعث رفع کثرت خواب که باعث بر کلال و ملال طبیعت است

وموجب تضییع عمر است وفوات قیام وتهجد در شب است وموجب
امراض بدن وموات قلب وروح است وچون که دانستید که در
هر امری حد وسط ان مطلوب است ودو طرف افراط وتفریطش
مذموم است در اینجا نیز باین طریق است گرسنگی مفرط وامتلاء
مفرط مذموم است وسر حث وترغیب بر گرسنگی بسیار در این
اخبار این است که چون انسان منتهای خواهش باکل وشرب دارد
وطبع ان کمال میل بان دارد باین جهت شارع حث وترغیب بر
عکس ان نمود تا انکه از کمال میل وحرص طبع بر امتلاء واز تحریص
شرع بر گرسنگی اعتدالی حاصل شود بلکه از برای انسان معتدل
المزاج افضل انستکه اینقدر بخورد که هیچکدام از سنگینی معده و
از الم جوع محسوس ان نباشد زیرا که مقصود از اکل زندگانی
وقوت بر عبادت است وثقل معده از ان مانع است وباین معنی
اشاره شده است در ایه شریفه کلوا واشربوا ولا تسرفوا ودر
حدیث نبوی ص المعدة بیت الداء والحمیة راس کل دواء واعط کل
بدن ما عودته ودر احادیث دیگر وارد شده است که معنای
حمیت از چیز تقلیل از ان باجتناب ان ومیبایست مقصودش
از اکل زندگانی نه مقصود از زندگانی اکل است **فصل دوم**
در شهوت فرج است بدانکه این شهوت در انسان افریده شده
بجهة فواید چند مانند بقای نسل ودوام وجود وانکه منتقل شود
از این لذت فانی بلذات اخروی باقی واما افات بسیار دارد اگر
ضبط نکند وبحد اعتدال نرساند وارد دو طرف افراط وتفریط انرا
مستخلص نماید وطرف افراطش این است که شهوت مستولی بر

فصل دویم در شهوت فرج است

عقل شود و مرتکب فسق بهیمی و فجور و افعال بهائم شود و چاره ان تزویج حلال واکر ممکن نشود روزه داشتن چنانچه در حدیث نبوی وارد شده است که فرمودند ای کروه جوانان بر شما باد بنکاح و تزویج و اکر نتوانید روزه بکیرید و باین سبب حث بر تزویج در شرع وارد شده است و در حدیث معتبر فرمودند که هرکس تزویج کند نصف دین خود را حفظ نموده پس بر نصف دیکر محافظت نماید و طرف تفریطش ان است که ترک نماید نکاح حلال را بالمره که باعث بر رفع توالد و تناسل و بقای نسل شود و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که بهترین عبادتهای خدا عفیف داشتن شکم و فرج است و بدانکه غذاها را در اعمال و اثار قرب و بعد بخدا مدخلیت عظیمی هست زیراکه قوتهای بدن ادمی از روح حیوانی است و روح حیوانی بخاری است که از خون بهم میرسد و خون از غذا بهم میرسد پس چون غذای حلال قوت ان باعضا و جوارح در امد هریکرا بکار یکه پسندیده است میدارد و همه ان قوت صرف عبادات میشود و لقمه حرام که در بدن در امد و قوت ان باعضا و جوارح سرایت کرد ان قوتها که از حرام بهم رسیده حرام زاده اند و از حرامزاده کار خوب نمی اید چون سر از دریچه چشم بدر میکشد چشم را بمعاصی میدارد و هزار فساد میکند و اکر سر از دریچه کوش بدر میکند او را بشنیدن انواع و رسوم باطل میدارد هم چنین در اعضا و جوارح و اکر نطفه میشود فرزند بکه اثر ان حاصل میشود بیک معنی حرامزاده است و مایل به بدیها میشود و در حدیثی که وارد شده است که کسی که راغب است بغیبت مسلمانان حلال زاده نیست شاید بر

فصل دوّم در شهوت فرج است

اینمعنی مجهول است و لقمهٔ حلال همه نور و عبادت و معرفت میشود
و موجب قرب بخدا میشود و دلرا منوّر میکند و حضرت رسول ص
فرمود که بیشتر چیزیکه امت من بسبب آن داخل جهنّم میشوند
دو چیز شهوت شکم و فرج است و بدانید که زنا بر اعضا و جوارح
منقسم میشود و زنای فرج معلوم و زنای چشم نگاه کردن بپسران
و زنان غیر محرم بشهوت و زنای گوش آوازی است که باعث
شهوت شود و زنای دست بازی با نامحرم کردن است و
همچنین در سایر اعضا چنانچه از حضرت امام محمد باقر ع و جعفر
صادق ع مرویست که فرمودند هیچکس نیست مگر آنکه بهره از
زنا میابد و زنای چشمان نظر کردن است و زنای دهان بوسیدن
است و زنای دستها لمس کردن است خواه فرج تصدیق این اعضا
بکند و خواه تکذیب بکند یعنی خواه زنای فرج متحقق شود و خواه
نشود و حضرت صادق ع فرمود که بدترین مردم در عذاب در روز
قیامت مردی است که نطفه خود را در رحمی قرار دهد که بر او حرام
باشد و نیز فرمود که از برای زناکار شش خصلت میباشد سه
عقوبت در دنیا و سه عقوبت در آخرت اما آنچه در دنیا است
نور رو را میبرد و فقیر میکند و فنا و نیستی را نزدیک میکند و آنچه
در آخرت است غضب پروردگار است و دشواری حساب
و خلود در جهنم و نیز از آنحضرت مرویست که هر یکه بر پشت
میرود عرش الهی بلرزه میاید و مردی که بگذارد که با او چنین
عمل قبیحی بکنند خدا او را بر روی جسر جهنم حبس نماید تا از حساب
خلایق فارغ گردند پس بفرماید که او را بجهنم افکنند و او را در

در آفات نظر است

هر طبقه عذاب کنند تا بطبقهٔ زیری جهنم رسد دیگر از آنجا بدر
نیاید و حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که لواطه آنستکه در
پائین تر از دبر با او مباشرت کنند و مباشرت کردن در دبر کفر
است بخدا و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که خداوند عالمیان
میفرماید که بعزت و جلال خودم سوگند میخورم که بر استبرق
و حریر بهشت نمی نشینند کسیکه در دبر او وطی کنند و حضرت
صادق ع فرمود که چون قیامت قائم شود بیاورند زنانیرا که
با مثل خود مساحقه کرده اند جامه‌ها از آتش بر ایشان و مقنعه‌ها
از آتش بر سر و زیر جامه‌ها از آتش پوشیده و عمودی از آتش
در جوف ایشان داخل کنند و ایشانرا در جهنم اندازند و حضرت
رسول ص فرمود که هر که پسری را بشهوت ببوسد حقتعالی در روز
قیامت لجامی از آتش بر سر او کند و از حضرت صادق ع پرسیدند
از عشق حضرت فرمود که دلهائیکه از یاد الهی خالیست حق تعالی
محبت غیر خود را بآن دلها میچشاند و از حضرت رسول ص مروی
استکه فرمود زنهار حذر نمائید و بپرهیزید از نظر کردن
و صحبت داشتن با فرزندان ساده اغنیا و پادشاهان
که فتنه ایشان بدتر است از فتنه دختران که در پرده‌ها میباشند
و حضرت صادق ع فرمود که نظر کردن تیریست از تیرهای زهرآلود
شیطان و هر که ترک کند نظر حرامی را از برای خدا نه از برای غیر
خدا حق تعالی ایمانی باو کرامت فرماید که طعم و لذت آنرا
بیابد و در حدیث دیگر فرمود که مکرر نظر کردن شهوترا در دل
آدمی میکارد برای فتنه آدمی و فریفته شدن او همین نظر کرد

فصل سیم از باب دویم

کافی است و در حدیثی دیگر فرمود که ایمن نباشند ایشان از عذاب
که نظر بر پشت زبان مردم میافکنند از اینکه مردم نیز نظر بعقب
زبان ایشان کنند فصل سیم در آفات زبان است باید دانست
که زبان از جمله نعمتهای عظیم و منتهای جسیم جناب اقدس الهی
است بر انسان زیرا که مطالب محتاج الیه انسان حاصل میشود
بزبان و همچنین ذکر و دعا و ثنا و شکر و اظهار رضا و افاده و تعلیم و سوای
از منافع دنیوی و اخروی اما آفاتش بسیار است و نبایست از
آفاتش غافل شد زیرا که زبان جرمش صغیر و جرمش کبیر است و
معلوم نمیشود ایمان و کفر مگر بشهادت لسان و زبان و دخل و تصرف
مینماید زبان در هر موجودی و هر معدومی و خالق و مخلوقی و معلومی
و مظنونی و موهومی و میتواند هر شئی از اشیا را اثبات و نفی
نماید یا بحق یا باطل و این خاصیت یافت نمیشود در سایر اعضا و جوارح
زیرا که چشم بغیر از الوان و صور و گوش بغیر از اصوات و دست
بغیر از اجسام چیز دیگر را دخل و تصرف نمیتوانند نمود و بر زبان
همه چیز آسان و میدانش وسیع است پس باید نهایت احتیاط
از آن کرد بسا باشد که یک کلمه از او صادر میشود که موجب
کفر است و باعث بر عذاب ابدی و عقاب سرمدی است و باین
جهة از شارع حث بسیار بر احتیاط از زبان وارد شده است
که گاه هست بر آن مفاسد دنیا و عقبی مترتب میشود که اصلاح
پذیر نیست چنانچه اگر برده تکلم نماید کافر میشود و بر او خلود
جهنم واجب میشود و گاه هست در مجلسی حرف شری بگوید
که باعث قتل چندین هزار نفس محترمه شود یا آنکه فتوای ناحق

در آفات زبان است

بدانکه باعث استحلال فروج محرمه وقتل نفوس محترمه واکل اموال بباطل میشود وهم چنین ممکن است که کلمه بگوید که باعث خلاصی چندین هزار کس از کشتن شود پس چون مفاسد سخن گفتن بسیار ومهالک وبیشمار است لهذا در شرع شریف حث عظیم وتاکید جسیم بر خاموشی وارد شده است چنانچه در حدیث صادقی وارد شده است که حضرت لقمان بفرزند ارجمند خود وصیت فرمود که ای فرزند اگر گمان کنی که سخن گفتن از نقره است پس بدان که ساکت بودن از طلا است ودر حدیث مصطفوی صلعم وارد است که فرمودند نجات مرد مسلمان در نگاهداشتن زبان خود است واز حضرت امام محمد باقر ع مرویست که ابوذر میگفت ای طلب کننده علم این زبان هم کلید خیر است وهم کلید شر پس زبان خود را مهر بزن چنانچه بر طلا ونقره مهر میزنی وحضرت صادق ع فرمود که حضرت عیسی ع میفرمودند که بسیار سخن مگوئید در غیر یاد خدا بدرستیکه انجماعتیکه بسیار سخن میگویند دلهای ایشان قساوت دارد ونمیدانند وحضرت سجاد ع فرمودند که زبان فرزند ادم هر صبح مشرف میشود بر سایر اعضا وجوارح ومیپرسد که در چه حال صبح کرده اید در جواب میگویند که حال ما خیر است اگر تو ما را بحال خود بگذاری وبه بلائی مبتلا نگردانی واو را قسم بخدا میدهند ومبالغه میکنند که ما را ببلائی مبتلا مکن ومیگویند که ما بسبب تو مثاب ومعاقب میشویم ومرویست که شخصی بخدمت حضرت رسول ص رسید وعرض کرد یا رسول الله مرا وصیتی فرما حضرت فرمودند که

فصل سیم از باب دویم

زبان خود را حفظ کن باز عرض کرد یا رسول الله مرا وصیتی بفرما
باز فرمود زبان خود را نگاه دار باز عرض کرد یا رسول الله مرا وصیتی
بفرما باز فرمود زبان خود را حفظ کن بعد فرمود که مگر مردمان را بر
روهای خود در آتش میافکند بغیر از درو کرده های زبان ایشان
و در حدیث دیگر فرمودند کسیکه کلام خود را از عملش حساب نکند
گناهان او بسیار و عذابش مهیّا است و حضرت صادق ع از جد بزرگوار
خود خاتم انبیاء ص روایت فرمودند که جناب اقدس الهی زبان را در جهنّم
عذابی خواهد فرمود که هیچ عضوی را آنچنان عذابی نکند پس زبان
خواهد گفت که خداوندا چرا مرا زیاده از سایر اعضا عذاب کردی
خطاب رسد که یک کلمهٔ از تو صادر شده و بمشرق و مغرب عالم رسیده
و خونهای حرام بسبب آن ریخته شد و مالها بسبب آن بحرام غارت
شد بعزت و جلال خودم سوگند که ترا عذابی بکنم که هیچ یک از جوارح
را آن عذاب نکرده باشم و حضرت امیر المؤمنین ع فرمودند که هیچ چیز
سزاوارتر نیست به بسیار حبس کردن از زبان و فرمود که خوشحال
کسیکه زیادتی های مال خود را در راه خدا انفاق نماید و زیادتی سخنش را
نگاه دارد و حضرت امیر المؤمنین ع فرمودند که جمیع خوبیها در سه چیز
جمع شده در نظر کردن و ساکت بودن و سخن گفتن پس هر نظر یکه در
آن عبرت گرفتن نباشد بکار نمیاید و هر خاموشی که در آن تفکّری
نباشد آن غفلت است و هر سخنی که در آن یاد خدا نباشد آن لغو است
پس خوشحال کسیکه نظرهای او همه عبرت باشد و خاموشی او همه تفکّر
در امری باشد که بکار او آید و سخن او همه یاد خدا باشد و بر گناهان
خود بگرید و مردم از شرّ او ایمن باشند و حضرت صادق ع فرمود

که خو

در آفات زبان است

که خواب راحت بدن نیست و سخن گفتن راحت روح است و خاموشی
راحت عقل است و از جمله وصایای حضرت سید الانبیاء با بوذر
این بود که ای ابوذر حقتعالی نزد زبان هر گوینده ایست یعنی
بر گفتار هر کس مطلع است پس باید که آدمی از خدا بترسد و بداند
که چه میگوید مبادا چیزی بگوید که موجب غضب الهی باشد ای
ابوذر ترک کن سخن های زیادتی و لغو را و کافی است ترا از سخن
آنقدر که بسبب آن بحاجت خود برسی ای ابوذر از برای دروغ
گفتن اینکس همین بس است که هرچه بشنود نقل کند ای ابوذر هیچ
چیز سزاوارتر نیست به بسیار محبوس داشتن و زندان کردن از
زبان و باید دانست که خاموشی به از کلام است مراد باین است که
خاموشی از سخنی است که باعث ضرر دنیوی یا اخروی بشود
یا کلام فضول بیثمره بگوید الا اگر زبانش باذکار و ادعیه و تلاوت
قران و سایر امور خیر و اصلاح جاری باشد یقینا بهتر از خاموشی
است و از حضرت امام زین العابدین پرسیدند از سخن گفتن
و خاموشی که کدام یک بهترند حضرت فرمودند که هر یکرا آفتها
هست پس اگر هر دو از آفت سالم باشند سخن گفتن بهتر از خاموشی
است زیرا که خداوند عالمیان پیغمبران و اوصیای ایشان بخاموشی
نفرستاد بلکه بسخن امر فرمود و مستحق بهشت نمیتوان شد
بخاموشی و مستوجب محبت الهی نمیتوان شد بسکوت و از آتش
جهنم خلاصی نمیتوان یافت بسکوت جمیع اینها بسخن گفتن میشود
هرگز من ماه را با آفتاب برابر و مساوی نمیکنم تو فضل خاموشی را
بسخن بیان میکنی و فضل سخن را بخاموشی بیان نمیتوان کرد و بدانکه

فصل سیم از باب دوم

آفات لسان بسیار است از قبیل غیبت و بهتان و دروغ و خلف
وعده و نمیمه و ریا و نفاق و خصومت و فضول و خوض در باطل
و تزکیه نمودن نفس و افشا کردن سر و مانند اینها و تحقیق آنچه ضروری
بیان است از اینها در چند فصل واقع میشود فصل اول
در امر غیبت است و تحقیق آن در چند مطلب است مطلب اول
در بیان مذمت غیبت است و حرمت آن بدانکه خلافی نیست
مابین علمای اسلام در حرمت غیبت و ظاهر بعضی احادیث که
غیبت از جمله کبائر است چنانچه جمعی از علماء باین قایل شده اند و
خدا تعالی در قرآن میفرماید یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من
الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا ولا یغتب بعضکم بعضا ایحب
احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه واتقوا الله ان الله تواب
رحیم یعنی والله اعلم ای گروه مؤمنان اجتناب نمائید و ترک
کنید بسیاری از گمانها را بدرستیکه بعضی از گمانها گناه است
و تجسس و تفحص عیبهای مردم نکنید و غیبت نکنند بعضی از شما
بعضی را یعنی یکدیگر را غیبت نکنید و ببدی یاد نکنید آیا دوست
میدارد احدی از شماها که گوشت مرده برادر مؤمن خود را بخورد
پس تحقیق از خوردن گوشت مرده برادر خود کراهت دارید پس
از غیبت نیز کراهت داشته باشید که در آن مرتبه است و بترسید
و بپرهیزید از عقوبات الهی بدرستیکه حق تعالی بسیار قبول
کنند توبه ها است و بسیار مهربان است و در حدیث مصطفوی
است ای ابوذر حذر کن از غیبت که آن اشد از زنا است عرض
کرد که پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله چه علت از

احادیث در مذمت غیبت

زنا بدتر است فرمود بسبب آنکه زانی توبه میکند و جناب اقدس
الهی او را میامرزد و غیبت کننده امرزیده نمیشود تا آنکسیرا که
غیبت کرده او را ببخشد و حضرت صادق ع فرمودند که هرکه
بگوید در شان مؤمنی چیزیرا که چشمهایش دیده باشد و گوشهایش
شنیده باشد پس او داخل در آنجماعتیستکه حق تعالی در مذمت
ایشان فرموده استکه ان الذین یحبون ان یشیع الفاحشة فی
الذین امنوا لهم عذاب الیم یعنی آنانکه دوست میدارند که فاش
شود خصلتهای بد و عیبها در شان جماعتیکه ایمان آورده اند
از برای ایشان عذابی دردناك و در حدیث دیگر فرمود که حضرت
رسول ص فرمود که غیبت در نزد مسلمان راندتر و زودتر و
از خونها که در اندرون آدمی بهم رسد و در حدیث دیگر فرمود
هرکه روایت کند بر مؤمنی که بخواهد در آن نقل عیب او را ظاهر
گرداند و مروتش را درهم شکند که از دیدهای مردم او را بیندازد
خدا او را از ولایت خود بیرون کند و بولایت شیطان داخل
کند یعنی او را بشیطان واگذارد و یاری او را نمیکند پس شیطان
او را قبول نکند و در حدیث دیگر فرمودند که هرکه مسلمانیرا
غیبت کند روزه اش باطل میشود و وضویش میشکند و در قیامت
از او گندی ظاهر خواهد شد بدتر از گند مردار که اهل محشر همه
از گندا و متاذی شوند و اگر قبل از توبه بمیرد مرده خواهد بود
بحالتیکه حلال داند چیزیرا که خدا حرام کرده است و فرمود که
هرکه احسان کند بر برادر مؤمن خود در غیبتی که بشنود در
مجلسی که او را غیبت میکنند باینکه مانع شود و رد آن غیبت را

فصل سیم از باب دوم

کند حق تعالی از او هزار نوع بدی در دنیا و اخرت دفع کند و اگر رد نکند و حال آنکه قادر باشد بر رد مثل گناه ان غیبت کننده بر او لازم شود هفتاد مرتبه و در حدیث دیگر مرویست که شخصی بحضرت علی ابن الحسین ع گفت که فلان شخص شمارا نسبت میدهد باینکه گم راهید و صاحب بدعتید حضرت فرمود که حق همنشینی ان شخص را رعایت نکردی که سخن او را بما نقل کردی و حق ما را رعایت نکردی که از برادر ما چیزی بما نقل کردی که ما نمیدانستیم بدرستیکه مرگ همه را در خواهد یافت و در روز بعث همه در یکجا حاضر خواهیم شد و وعده گاه همه قیامت است و خدا در میان همه حکم خواهد کرد و زنهار احتراز کن از غیبت که ان نان خورش سگان جهنم است و بدانکه کسیکه ذکر عیوب مردم را بسیار میکند این بسیار گفتن گواهی میدهد که در او عیب بسیار هست مطلب دویم در بیان معنی غیبت است جمع کثیری از علما باین طریق غیبت را معنی کرده اند که تنبیه کردن است در حال غیبت انسان معین یا انکه در حکم معین باشد بر امریکه او کراهت داشته باشد که ان امر را باو نسبت دهند و ان امر در او باشد و ان امر را بحسب عرف نقص و عیب شمارند خواه این تنبیه بگفتن باشد خواه باشاره خواه بکنایه و خواه بنوشتن باشد و قید کردن بانسان معین از برای اخراج غیر معین مثل اینکه گوید که یکی از اهل این بلد چنین عیبی دارد که داخل غیبت نیست مگر بنحوی بگوید که بقراین حالیه یا مقالیه سامع بیابد که کیست و مراد از حکم معین اینست که بگوید یکی از زید و عمرو فلان عیب را دارد بلکه

احـ
ا

در معنی غیبت است

احتمال میرود که چنین سخنی غیبت هر دو شخص نباشد زیرا که هر
یک را در معرض این احتمال در آوردن نقص اوست و اگر میشنود
متاذّی میشود و قید آنکه امر در او باشد از برای اخراج بهتان
است که آن غیر غیبت است بنا بر مشهور هر چند که بدتر است
چنانچه از حضرت صادق ع مرویست که از جمله غیبت آنست که در
شان برادر خود بگوئی چیزی را که خدا بر او پوشیده است و از جمله
بهتان آنست که در حق برادر مؤمن خود چیزی را بگوئید که در او
نباشد و گاه هست که غیبت اطلاق میشود بر معنی که شامل
بهتان است چنانچه از آنحضرت پرسیدند معنی غیبت را
فرمود که غیبت آنست که به برادر مؤمن بدئی را نسبت
دهی که او نکرده باشد یا بدئی را از او فاش کنی که خداوند بر
او پوشانیده باشد و قید کرده اند که آن امر بحسب عرف عیب
باشد برای آنکه اگر ما کمالی از برای کسی اثبات کنیم و او بدش آید
غیبت نیست مثل آنکه بگویند عابد است یا فاضل است
یا مقدس است اما اگر عیب باشد غیبت است خواه در خلقش
یا اخلاقش و خواه در اعمالش یا در نسبش و از تعریف معلوم شد
که غیبت مخصوص گفتن صریح نیست پس اگر بکنایه هم گوید غیبت
است مثل آنکه بعد از مذکور کردن شخصی بگوید که الحمد لله ما
بمحبت دنیا یا محبت ریاست مبتلا نیستیم و غرضش کنایه بآن شخص
باشد که او باین مرض مبتلا است و همچنین اگر عیب شخصی را به
دیگری بنویسد یا باشاره چشم و ابرو یا دست اظهار کند یا در
راه رفتن یا غیر آنها از اشارات و حرکات و سکنات مطلع

فصل سیم از باب دوم

در بیان بعض افراد غیبت که علماء استثنا کرده اند و آن ده قسم است
اول تظلم مظلوم است از ظالم در نزد خودش نزد دیگری یا آنکه
اظهار ظلم آن کند در نزد غیر بامید آنکه رفع ظلم از آن بکند اما
در صورتیکه آن شخص قادر بر رفع آن ظلم باشد و غرض قایل
و مستمع رفع ظلم باشد و ممکن است استنباط این معنی از آیه
شریفه لا یحب الله الجهر بالسوء الا من ظلم و از حدیث نبوی لصاحب
الحق مقال و در حدیث دیگر لی الواجد ظلم یحل عرضه و عقوبته
دویم استعانت بر تغییر منکر و زجر کردن عاصی از معصیت
مثل آنکه بدی زید عاصی در مجالس نقل میکند که شاید باین سبب
ترک نماید و این مشروط است بشرایط نهی از منکر که فعل آن شخص
بد است و منکر است و تجویز تاثیر بکند و خوف ضرر نداشته باشد
و داند که قایل بغیر از این مرتبه مرتدع نمیشود و علاوه بر اینها
باید که قصد او صحیح باشد و غرض او رضای الهی و ترک معصیت
خدا باشد و عداوتها و کینه ها و حسدها باعث نشود که نهی از
منکر را وسیله تدارک کینه خود کرده باشد و غرض باطل خود
را در نظر مردم چنین صورت بدهد سیم آن است که بعنوان
فتوی خواهد که از عالمی مسئله بپرسد و در آن ضمن مذمت کسی
مذکور شود مثل آنکه بپرسد که پدرم مال مرا برداشته است
آیا من میتوانم با او دعوی کنم و این فرد خالی از اشکال نیست
و باید تا ممکن باشد سعی نماید که اسم نبرد مثل آنکه بگوید اگر
پدری یا فرزندی چنین معامله نماید خوب است یا نه چهارم
نصیحت کردن مستشار است یعنی اگر کسی از شخصی مشورت کند

موارد دیگر که غیبت مستثناست

که مثلاً مال خود را بفلان شخص بدهم بقرض یا مضاربه یا نه یا
دختر خود را بزید بدهم یا نه در اینصورت واجب است بر
مستشار که آنچه را بداند از خیر و شر بگوید و اگر میداند که
بطریق اجمال بگوید که بده یا نده یا بکن یا مکن قبول مینماید باین
اکتفا بکند و اگر داند که اکتفا نمیکند مگر تفصیل بیان عیوبش
بگوید پنجم بیان بدعت ارباب بدع است که ضرر بدین مردم
رسانند و مردم را فریب دهند و گمراه کنند واجب است بر انسان
که بیان بدعت و ضلالت ایشان کند و لازم است که مردم را
منع کند از متابعت ایشان چنانچه بسند صحیح از حضرت صادق
مرویست که حضرت رسول ص فرمود که هرگاه ببینید اهل ریب
و بدعت ها را بعد از من پس اظهار کنید بیزاری از ایشان
و ایشانرا دشنام بسیار بدهید و در مذمت و بطلان ایشان
سخن بسیار بگوئید بلکه اگر ضرور شود بهتان هم نسبت بایشان
بگوئید تا طمع نکنند در فاسد کردن اسلام و مردم از ایشان
حذر نمایند و از بدعتهای ایشان یاد نگیرند تا حقتعالی از
برای شما بسبب این رفع بدعت حسنات بسیار بنویسد
و بلند کند درجات شما را در آخرت و احادیث در اینباب
بسیار است و ضرر هیچ طایفه بایمان و اهل ایمان مثل
ضرر ارباب بدع و مذاهب باطله و عقاید فاسده نیست
زیرا که کفار بحت چون کفر ایشان ظاهر است مردم از ایشان
احتراز مینمایند اما ارباب بدعت چون در لباس اهل اسلام و علم
و تقنع و ریا خود را از اهل خیر مینمایند مردم فریب ایشان

فصل سیم از باب دوم

میخورند پس بر علما و غیر ایشان لازم است که اظهار بطلان
ایشان بکنند و در خرابی بنیان ایشان سعی نمایند که اهل
جهالت بمتابعت ایشان گمراه نشوند ششم بیان خطاء
اجتهاد مجتهدین است که اگر مجتهدی رائی اختیار کرده
باشد و مجتهد دیگر رای او را خطا داند جایز است که بیان
خطای او را بکند و دلایل بر بطلان رای و نماید چنانچه
علمای متقدمین و متاخرین بیان خطاء علماء سابقین و
معاصرین مینمایند و این باعث نقص هیچیک از ایشان نیست
و هر یک بسعی جمیل خود که در احیاء دین کرده اند مثاب و
ماجورند اما میباید که بقدر ضرورت از بیان خطائی در
ان مسئله اکتفا نمایند و مبالغه در تشنیع و مذمت نکنند
و غرض محض بیان حق و رضای الهی باشد و حقد و حسد و
اغراض باطله دیگر باعث نباشد و در اینجا شیطان راه ها و
حیله های بسیار دارد هفتم بیان جرح راویان احادیث
و اخبار است چنانچه علمای امامیه در کتابهای رجالی مذمت
بعضی از راویان نموده اند برای حفظ سنت و شریعت و تمیز
میان صحیح و غیر صحیح و معتبر و غیر معتبر از احادیث و چون
غرض دینی متعلق است باین امر جایز دانسته اند هشتم انکه
شخصی بوصفی مشهور باشد که ان صفت در او ظاهر باشد
و برای تمیز و معرفت او را بان وصف ذکر کنند مثل فلان
اعرج یا اعمی یا اعور و بعضی مطلقا تجویز کرده اند این عیوب
ظاهره و بعضی تجویز کرده اند در صورتیکه تمیز ان شخص

موارد دیگر که از غیبت استثنا است

منحصر در ذکر آن وصف باشد و احتیاط را باید از دست
ندهند و از حضرت صادق ع مرویست که غیبت آنست
که در حق برادر خود چیزی بگوئی که خدا بر او پوشیده است
امّا امری که در او ظاهر باشد مانند حدت و غضب و مبادرت
در امور پس آن غیبت نیست و بهتان آنست که چیزی
بگوئی که در او نیست تتمه غیبت جماعتیست که گناهان
را علانیه مرتکب باشند و تجاهر بآنها نمایند مانند ارباب
مناصب جور که مناصب ایشان فسق است و علانیه مرتکب
آنها هستند پس اگر همان گناه را که علانیه میکنند و همه کس
میداند و ایشان پروائی هم از گفتن آنها ندارند بگویند البته
غیبت نیست امّا اگر عیبهای دیگرش که مخفی باشد بیان کنند
خالی از اشکال نیست و اقوی و اولی اجتناب است و بسند
معتبر از حضرت امام موسی کاظم ع مرویستکه هرکه در غایبانه
کسی او را بچیزی یاد کند که در او باشد و مردم دانند او را
غیبت نکرده است و اگر بچیزی یاد کند که مردم ندانند غیبت
کرده است و اگر او را بچیزی یاد کند که در او نباشد بر او بهتان
نموده است و بسند معتبر از حضرت صادق ع مرویستکه هرگاه
فاسق متجاهر بفسق باشد و علانیه گناه کند او را حرمتی نیست
و غیبت او حرام نیست و بسند معتبر از حضرت امام
محمد باقر ع منقول است که سه کسند که ایشان را حرمتی نیست
صاحب بدعتی که بخواهش خود در دین پیدا کرده باشد و امام
جابر و فاسقی که علانیه فسق کند و هم نزدیک بسابق است که

فصل سیم از باب دویم

هرگاه دو کس مطلع بر عیب شخصی شده باشند و او را بایکدیگر تکرار کنند بدون انکه ثالثی مطلع شود و این خالی از اشکال نیست و احوط اجتناب است دهم انکه جمعی مطلع واکاه شوند بر کناهیکه موجب حد و تعزیر شرعی باشد و عدد ایشان انقدر باشد که بکواهی ایشان نزد حاکم شرع ثابت شود جایز است که نزد حاکم شرع شهادت دهند نه نزد سایر ناس و حکام جور مطلب چهارم در حکم شنیدن غیبت است مشهور ما بین علما این است که اکر تصدیق کند یا کوش دهد از روی رضا و خواهش نیز در کناه مثل غیبت کننده است چنانچه از حضرت امیر منقول است که شنونده های غیبت یکی از دو غیبت کننده است و ظاهر بعضی از احادیث و جمعی از علماء ان است که تا ممکن باشد میباید رد ان غیبت بکند و منع کند و برادر مؤمن خود را یاری کند و اکر نتواند برخیزد و اکر قدرت برخواستن هم نداشته باشد بدل کراهت داشته باشد و راضی بان نباشد چنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقول است که هر که برادر مؤمن او را نزد او غیبت کنند و او را نصرت و یاری کند خدا او را در دنیا و اخرت یاری کند و هر که او را یاری نکند و دفع غیبت از او نکند و حال انکه قدرت بر نصرت و اعانت او داشته باشد خدا او را پست کند در دنیا و اخرت و بعضی از علماء کفتند که هرگاه شخصی غیبت شخصی کند و ما ندانیم که ان شخص استحقاق دارد یا نه جایز نیست که کوینده را نهی

کنیم و حکم بفسق او کنیم زیرا که احوال مسلمانان محمول بر صحت است و گاه باشد که غرض صحیحی در این غیبت داشته باشد و نهی کردن او ایذای مسلم است و تا معلوم نشود که اینها او میکند فسق است ایذای او جایز نیست و بعضی تفصیل قایل شده اند که اگر قایل شخصی باشد که ظاهر احوال او این باشد که غرض صحیحی ندارد منعش توان کرد و اگر قایل از اهل صلاح و ورع باشد و بنای اکثر امورش بر تدین باشد و محامل صحیحه درباره او بسیار باشد اگر ممکن باشد بر وجه حسنی او را باز دارند که او آزرده نشود باینکه توجیهی برای فعل ان شخص غایب پیدا کنند یا بنحو دیگر بکنند والا ساکت شوند و حکم بفسق قایل نکنند و در این باب رعایت احتیاط طرفین لازم است مطلب پنجم در کفاره غیبت است و توبه ازان و شرایطی که در توبه معتبر است در اینجا نیز معتبر است و چون حق الناس است باید که نزد هر کس که هتک عرض او کرده است تا ممکن باشد او را بذکر جمیل یاد کند و آن معایب را از خاطر انها بدر کند و در باب طلب براءه ذمه از او احادیث اختلاف دارد چنانچه از حضرت رسول منقول است که غیبت بدتر از زنا است پرسیدند که چرا یا رسول الله فرمود که زناکار توبه میکند و خدا توبه اش قبول میکند و غیبت کننده توبه اش مقبول نیست تا آنکه صاحب حق او را حلال کند و بسند معتبر از حضرت صادق ع مروی است که از حضرت رسول پرسیدند که کفاره غیبت چیست فرمود آن است که

فصل سیم از باب دوم

استغفار کنی از برای او هرگاه که او را یاد کنی و بسند دیگر
از حضرت رسول ص منقول است که کفاره غیبت آن است
که استغفار کنی از برای کسی که غیبت او کرده و جمعی از علما
باین نحو ما بین این احادیث جمع نموده اند که اگر صاحب حق
شنیده باشد و ممکن باشد از او ابراء ذمه خواستن میباید
طلبید و اگر نشنیده باشد یا شنیده باشد و از او ابراء ذمه
طلبیدن ممکن نباشد یا آنکه مرده باشد یا غایب باشد از
برای او استغفار باید کرد فصل دویم از جمله آفات لسان
بهتان و متهم ساختن مؤمنان است و از سابق نیز مجملی
از آن معلوم شد و حضرت صادق ع فرمودند هر که مؤمنی
یا مؤمنه را بهتان زند بچیزی که در او نباشد حقتعالی او را در
طینه خبال بدارد تا از عهده گفته خود بیرون آید پرسیدند که
طینه خبال چیست فرمود که چرکیست که از فرجهای زناکاران
بیرون میاید و در حدیث مصطفوی فرمودند که هر که بهتان
زند بر مؤمنی یا مؤمنه و بگوید در حق او چیزی که در او
نباشد خدا او را بدارد در روز قیامت بر تلی از آتش تا از عهده
سخن خود بدر آید و از حضرت امیر ع پرسیدند که میان حق
و باطل چه قدر فاصله است حضرت فرمود چهار انگشت و
بعد از آن چهار انگشت را گذاشتند بر میان چشم و گوش
بعد از آن فرمود که هرچه را بچشم خود ببینی حق است و آنچه
را بگوش خود میشنوی اکثرش باطل است و در حدیث
دیگر فرمود که هر که متهم دارد برادر مؤمن خود را ایمان

در علاج غیبت و بهتان

ذ در دلش میکند از دو چنانچه نمک در آب میکند از دو در حدیث علوی
فرمودکه از برای کارهای برادر خود عذری طلب کن پس اگر عذری
نیابی باز طلب کن شاید بیابی و در حدیث دیگر فرمود خوشا حال
کسیکه مشغول سازد او را عیبهای خودش از عیبهای مردم و در
حدیث صادقی و باقری فرمودند که نزدیکترین احوال آدمی بکفر آنست
که باکسی برادری کند در دین و عیبها و لغزشها و گناهان او را حفظ
کند که یک روزی او را بر انها ملامت کند فصل ششم در بیان
علاج غیبت و بهتان است بدانکه از برای ترک غیبت و بهتان
دو علاج است یکی اجمالی و یکی تفصیلی اما اجمالی آنکه تامل کند که
وعید بعقابی که بران وارد شده و بداند که غیبت کردن باعث حباط
حسنات خود میشود و انتقال سیئات دیگری بخودش و آنکه مستحق
جهنم میشود اما تفصیلی آن است که نظر بکند بان سببی که باعث غیبت
شده اگر غضب است معالجه اش آن است که در باب غضب باید
و آنکه فکر کند که مستوجب غضب جناب اقدس الهی میشود و اگر سببش
موافقت با دیگران باشد باید فکر کند که هرگاه کسی پروردگار خود را
بغضب و خشم در آورد بسبب رضای مخلوق و رضای مخلوق را بسخط
خالق ترجیح دهد و احترام مردمان حقیر عصیان و استهانت بمولای خالق
خود نماید عقوبتش چیست و لا اقل شرم و حیا کند از خالق خود و اگر
سببش تنزیه نفس خود از آن غیبت باشد باید فکر کند و بداند که در
این امر متعرض سخط خالق شدن و تنزیه نفس در نزد خالق خود البته
اسنت از مخلوق و هرگز منزه نخواهد شد در نزد مردم و این از فوت
واضح است یا آنکه علتش این است که عذری از برای خود پیدا نماید

فصل سیم از باب دوم

مثل آنکه از او سؤال میکنند که چرا فلان معصیت را کرده اید و فلان
قبیح را مرتکب شده اید میگوید در جواب که فلانکس کرده و فلانکس کرده
علاج آن اینست که بداند این عذر بدتر از گناه بعلت آنکه عذر
میاورد بمتابعت آنکسیکه متابعتش جایز نیست و آنکه مخالفت امر خدا
و اولیاء خدا را مرتکب شده و متابعت اعداء الله کرده یا آنکه علت غیبت
حسد آن شخص است علاجش اینست که فکر نماید که جمع کرده از برای
خودش عذاب دنیوی و اخروی و حسود معذب است در دنیا بفکر
و غصه و هم و غم و خاسر است در آخرت و آنکه هی عجب تشفی کرده است
که حسنات خود را پیشکش دشمن خود کرده و سیئات او را متحمل شده
یا آنکه علتش استهزاء با واست پس فکر کند اولاً آنکه خدا میخواهد آنرا
عزیز کند کسی نمیتواند ذلیلش بکند و دویم آنکه مقصودش افتضاح آن
شخص بود و الحال خودش مفتضح شد در نزد خدا و انبیا و ملائکه بلکه
در نزد عقلا و عرفا یا آنکه سببش ترحم است بر آن مثل آنکه بگوید
بیچاره فلانکس بفلان چیز مبتلی شده علاجش اینست که فکر بکند که
رحم و ترحم بنفس خود اولی بود که در معرض هلاکت اخروی در او وده
باشد یا آنکه علت غیبت تعجب است مثل آنکه بگوید سبحان الله تعجب است
از فلانکس که چنین چیزی مرتکب شده و از خود تعجب بیشتر بایست بکند که
بدتر از او بمعصیت مبتلی شد و متحمل سیئات و معاصی او شده فصل
چهارم از جمله آفات لسان دروغ است و اعظم انواع آن بهتان است
که تحقیق آن مذکور شد و دروغ از قبایح ذنوب و فواحش عیوب است
و در احادیث وارد شده که دروغگو ملعون است و بدترین حسرتها
حسرت خوردن در روز قیامت است و در حدیث علوی است که اعظم

در بیان مذمت دروغ از آفات لسان

کناهان نزد جناب اقدس الهی زبان دروغکو است و بسند صحیح از حضرت
رسول منقول است که فرمود در شب معراج زنی دیدم که سرش مانند
سر خوک بود و بدنش مانند بدن خر و بهزار هزار نوع از عذاب معذب
بود صحابه پرسیدند که عمل آن زن چه بود که مستحق این عذاب شده بود
فرمود که سخن چین و دروغکو بود و حضرت صادق فرمودند که هر کس
زبانش راستکو است عملش پاکیزه و مقبول است و در حدیث دیکر فرمودند
که حضرت امیر المؤمنین صاحب آن مرتبه شد نزد حضرت رسول به راستی سخن
و ادا کردن امانت و در حدیث دیکر فرمود که اول کسیکه راستکو را تصدیق
مینماید خدا است و بعد از آن خودش که میداند راست میکوید و حضرت امیر
فرمودند که زینت سخن راستکوئیست و در حدیث باقری فرمودند که حقتعالی
برای بدیها قفلها مقرر فرموده است و شراب را کلید آن قفلها کردانیده است
و دروغ بدتر است از شراب و در حدیث علوی فرمودند که هیچ بنده
مزه ایمان را نمییابد تا ترک نماید دروغ را جدش و هزلش را و حضرت عیسی
فرمودند که هر که دروغ بسیار میکوید بها و حسنش برطرف میشود و در
حدیث دیکر فرمود که حقتعالی دروغکویان را بفراموشی مبتلی کرده است که زود
رسوا شوند و باید دانست که راستکوئی از اعظم صفات حمیده و اخلاق پسندیده
بلکه جامع است از برای اکثر صفات حسنه زیرا که صدق در کفتار مثلا و در کردار
میباشد و صدق کفتار آنست که با خدا و خلق به هیچ سخنی دروغ نکوید
و کردارش مخالف کفتارش نباشد پس یکی از لوازم صدق آنست که ترک طاعات
و ارتکاب معاصی و سیئات نکند زیرا که هر کس که ادعا میکند که من بزرکی خدا را
میدانم و یقین به بهشت و دوزخ دارم راستی این سخن مقتضی آنست که هرکز
معصیت نکند زیرا که هر معصیتی منافات دارد با یقین به بزرکواری خدا و یقین

فصول متعلقه بتفصیل سیم از باب دویم

بر بهشت و دوزخ و از جمله لوازم صدق آنستکه مستحبی را ترک نکنند
و مکروهی را بفعل نیاورند زیرا که کسی نیستکه دعوی این نکند که ما تابع
رضای الهی هستیم و از بدیها گریزانیم و ایضا تصدیق به بهشت و عظمت
الهی و اطلاع او بر مقتضای امور مقتضی اینستکه همچنانچه در خدمت
عظیمان مخلوقین از برای رعایت عظمت ایشان و توقع نفع قلیلی از ایشان
مرتکب خلاف اداب و ترک اولی نمیشوند پس در حضور پادشاه پادشاهان و
اعظم عظما باید که مرتکب هیچ ترک اولائی نشوند تا قرب او بیشتر حاصل
شود و فواید و منافع نامتناهی بیشتر عاید گردد چه جای آنکه معصیت
آن پروردگار نماید و ایضا آنکه ادعای اسلام و ایمان میکند و نماز واجب را
بجا می اورد و در شبانه روزی ده دفعه میگوید ایاک نعبد و ایاک
نستعین یعنی ترا عبادت میکنیم و بس و استعانت بتو میجوییم و بس پس
اگر یک معصیت بکند که عبادت شیطان است یا در یک امر متوجه غیر
خدا شود و یاری از غیر خدا بجوید در این دعوی کاذب خواهد بود و اکثر بیجا
ادعای توحید میکنند که غیر از خدا را عبادت نمیکنیم و حال آنکه در
شبانه روزی هفتاد معبود را عبادت میکنند گاهی عبادت شیطان میکنند
چنانچه حقتعالی میفرماید الم اعهد الیکم یا بنی ادم ان لا تعبدوا الشیطان
انه لکم عدو مبین و گاهی عبادت هوا میکنند چنانچه حقتعالی میفرماید افرایت
من اتخذ الهه هواه و گاهی عبادت نفس اماره میکنند و گاهی عبادت
دنیا و گاهی عبادت درهم و دینار و گاهی عبادت احباب و اصدقاء و گاهی
عبادت حکام و ظلمه و گاهی عبادت در و دیوار و گاهی عبادت زن و بچه
و قس علی ذلک پس بیچاره خودم که نمازی که بجا می اورم که افضل طاعات
و اعظم قربانست و ستون دین مبین است چند دروغ در ضمنش میگویم

در مذمت دروغ است

که مستحق لعن و طرد از درگاه جناب احدیت میشویم لا حول و لا قوة الا
بالله پس کسیکه حسناتش سیئات کبیره میباشد سیئاتش چگونه میباشد و چه
خاک بر سرش بکند و گاه هست ماها خوشحال میشویم که الحمد لله رب
العالمین نمازهای فریضه در اول وقت با جماعت ادا مینمائیم و گاهی تهجد
میکنیم و سایر اعمال صالحه بجا می آوریم دیگر عیب ما چه چیز است و چرا
بایست بجهنم برویم و به بهشت نرویم و چون چشم بصیرت نیست باین
فکر نمیافتیم که این حسنات عین سیئات است و اگر جناب اقدس الهی بر
این نماز و سایر اعمال که بجا میاوریم عقوبات شدید نماید هر آینه
مستحق خواهیم بود بمضمون آیه شریفه افمن زین له سوء عمله فرآه
حسنا و آیه دیگر قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم
فی الحیوة الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا و تامل نمیکنیم در
آیه دیگر که پشت آدم عاقل میشکند که انما یتقبل الله من المتقین باشد
و نیز باید دانست که اظهار ورع نمودن بریا و عبادت را در حضور مردم
بشرایط بجا آوردن و در خلوت بروش دیگر بودن و سایر افعالی
که اخلاص در آنها نباشد دروغ فعلی است زیرا که آدمی باین فعل
اظهار حالتی از برای خود میکند که متصف بآن نیست و اگر کسی از اینها
ملاحظه نماید میداند که جمیع اخلاق و افعال حسنه بصدق و راستی
بر میگردد و حقتعالی مدح صادقان بسیار نموده است و فرموده است
که خدا یار راستگویان است و از اینجا معلوم میشود که کذب و دروغ
اصل اکثر صفات ذمیمه است بدانکه بعضی افراد صدق هست
که بد است و بعض افراد کذب هست که خوبست بلکه واجب میشود گاهی
مانند راستی که باعث ضرر شود بمؤمنی یا موجب قتل نفس محترمه

فصول متعلقه بفصل سیم

میشود چنین راستی حرام است و دروغی که باعث نجات مؤمنی بشود
از کشتن یا از حبس یا از ضرری واجبست گفتن و هم چنین اگر مالی از
مؤمنی نزد ما بامانت سپرده باشد ظالمی از ما میطلبد بر ما واجبست که
انکار کنیم بلکه قسم هم میتوانیم خورد که مالی از او نزد ما نیست و در
چنین جاها اگر توریه توان کرد لازم است و همچنین جایز است دروغ
گفتن در اصلاح میان برادران دینی مثل آنکه به یکی نقل میکنیم
که دیگری حرف خیر شما را میگفت تعریف شما میکرد هر چند او مذمت
کرده باشد و دشنام داده باشد و همچنین تجویز دروغ کرده اند در خلف وعده
کردن با زنان که توقعات زیاده از آنکس کنند هر چند اطلاق دروغ
بر اینمعنی مجاز است بعلت آنکه راستی و دروغ در اخبارات میشود
و وعد از جمله انشا است هر چند از اکثر اخبار ظاهر میشود که وفا بوعد
لازم است و حضرت صادق ع فرمود که سخن بر سه قسم است راست و
دروغ و اصلاح میان مردم راوی عرض کرد که کدام است اصلاح میان
مردم فرمود که آنست که شخصی شنیده است که شخصی بدی در حق او گفته
و از او آزرده شده است تو میگوئی که من از او شنیدم که او ترا بنیکی یاد
میکرد و خلاف آنچه از او شنیده و در حدیث دیگر فرمود که خدا دوست
میدارد دروغ را در اصلاح و در حدیث دیگر فرمود که هر دروغی را
از صاحبش سؤال خواهند کرد در روز قیامت مگر دروغی که در
یکی از سه چیز باشد کسیکه در جنگ گاه خواهد که با دشمنان مکری
کند که بر ایشان غالب شود چون از برای مصلحت دین است بر او
گناهی نیست یا کسیکه در میان دو کس خواهد اصلاح کند بهر یک
چیزی میگوید که نزاع از میان ایشان برطرف شود و کسیکه وعده

بیان مواردیکه دروغ جایز است

با اهل شود میکند و مصلحت نمیدانند و نمیخواهد که بآن وفا کند
و در حدیث نبوی ص وارد شده است که سه مجلس است که دروغ گفتن
در آنها حسن و نیکو است مکری که در جنگ کنند یا وعده که با زن کنند
یا اصلاحی که در میان مردم کنند و سه مجلس است که راست گفتن در آنها
قبیح است سخن چینی کردن که باعث دشمنی مردم شود و کسی را از احوال
اهلش بچیزی خبر دادن که باعث آزردگی او شود و تکذیب کردن
شخصی را که چیزی نقل کند و دروغ باشد **فصل پنجم** از جمله آفات
لسان نمیمه است یعنی سخن چینی با آنکه سخن های مردم نزد دیگر نقل کند
که در میان ایشان عداوت پیدا کند و در حدیث نبوی وارد شده است
که سخن چین داخل بهشت نمیشود و بسند صحیح از حضرت رسول ص
منقول است که بصحابه فرمودند که میخواهید خبر دهم شما را به بدترین شما
گفتند بلی یا رسول الله فرمود که جماعتی اند که راه میروند در میان مردم بسخن
چینی و جدائی میافکنند میان دوستان و طلب میکنند عیبها برای
جماعتیکه از عیب بری اند و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر ع
منقول است که بهشت حرام است بر سخن چینان که در میان مردم
نمامی میکنند و حضرت صادق ع فرمود که چهار کسند که داخل بهشت نمیشوند
کاهن که خبر از جن میدهد و منافق و کسیکه مداومت کند بر خوردن شراب
و سخن چین و بدانکه نمیمه عبارت است از افشا کردن سر و بروز دادن چیزی
که ابرازش مکروه است اعم از اینکه نقص و عیب باشد یا نه و اگر نقص و عیب باشد
جمع میشود نمیمه و غیبت و هر کس نمیمه را میشنود لازم میشود بر او شش چیز
اول آنکه تصدیق او نکند زیرا که نمام فاسق است چنانچه در آیه شریفه یا ایها
الذین امنوا ان جائکم فاسق بنبا فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة دوم آنکه

فصول متعلقه بفصل سیم باب دوم

لازم است که او را نهی و نصیحت بکند از باب امر بمعروف و نهی از منکر سیم آنکه او را بغض نماید چون مبغوض خدا شده است چهارم آنکه گمان بد بان برادر دینی نبرد چنانچه در آیه شریفه اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم پنجم آنکه باعث او بر تجسس و تفحص نشود از حال آن شخص که این نقل حقیقت دارد یا نه چنانچه در قرآن فرمودند لا تجسسوا ششم آنکه این نقل را از برای منقول عنه نکند که خودش نمام میشود فصل هشتم از جمله آفات لسان آنکه انسان ذولسانین باشد یعنی صاحب دو زبان و دو رو باشد که با مردم بزبان نیک و بروی خوش ملاقات نماید و اظهار محبت کند و در غیبت ایشان در مقام عداوت باشد و مذمت ایشان کند و این از قبایح صفات ذمیمه است و دلیل بر فساد قلب که رئیس اعضا و جوارح است و در حدیث نبوی ص وارد شده است که هر که صاحب دو رو و دو زبان باشد در دنیا پس او صاحب دو زبان با دو زبانه خواهد بود در آتش جهنم و حضرت باقر ع فرمودند که بد بنده ایست بنده که صاحب دو رو و دو زبان باشد که در حضور مبالغه کند در مدح و در غیبت گوشت او را بخورد و اگر عطائی باو کنند حسد برد و اگر ببلائی مبتلا شود او را واگذارد و یاری او نکند و حضرت صادق ع فرمودند که هر که ملاقات کند مسلمانان را بدو رو و دو زبان چون بصحرای محشر حاضر شود دو زبان از آتش داشته باشد و از حضرت رسول ص منقول است که آدم دو رو در قیامت میاید یک زبان از پشت سر و یک زبان از پیش رو او بخته که از هر دو زبانش آتش شعله کشد تا از آن آتش در بدنش افتد بعد از آن ندا کنند در صحرای محشر این است که در دنیا دو رو و دو زبان داشت تا در روز قیامت باین صفت معروف شود باب سیم

غضب در

باب سیم در غضب و حقد و حسد

در غضب و حقد و حسد است و تحقیق اینها در چند فصل میشود
فصل اول در غضب و حقد است بدانکه جناب اقدس الهی انسان را
مرکب کرده از عناصر اربع که یکی از آنها آتش که عبارت از حرارت است
و از برای انسان که اشتعال غضب و میدهد آن حرارت مشتعل در قلب او
میشود و آن خونی که در قلب است میجوشد و منتشر میشود در عروق و متوجه اعلا
میشود در اعالی بدن و با این جهة میرسد بصورت انسان و سرخ میشود رو
و چشم او و چونکه بشره صورت صفای دارد و بمنزله شیشه میماند که در
توی او مینماید و این در صورتیست که غضب بر ادنای از خود بکند و
بداند که بر او قادر میباشد و میتواند تشفی بکند و اما اگر غضب نماید بر
کسیکه اعلای از خود باشد و مایوس میشود از انتقام و تشفی از آن خون منجمد
و منقبض میشود از ظاهر بدن تا جوف قلب و با این جهة رنگ رو زرد میشود
و اگر غضب بکند بر مثل خود و نظیر خود و شک بکند بر قدرت و تشفی
که آیا میتواند یا نه آن خون مردد میشود ما بین انقباض و انبساط و مضطرب
میشود و با آنجهة گاهی سرخ و گاهی زرد میشود و شهوت این قوه غضب
لذتش در تشفی و انتقام است و اگر ممکن نشد باعث حقد میشود و کینه در دلش
میماند و هر دو حالت از صفات ذمیمه است چه غضب باشد و چه حقد سابق
مذکور شد که اصل غضب فی نفسه مذموم نیست فقط و احتیاج بتکرار
نمیباشد بلکه باید انسان در وقت غضب اختیار زبانش و دستش داشته باشد
و یکی از علاجهائیکه بعد از این مذکور میشود معالجه نماید حضرت
امام زین العابدین ع فرمودند که هیچ جرعه نزد من محبوبتر نیست از جرعه خشمی
که فرو برم و صاحبش را بآن مکافات نکنم و حضرت باقر ع فرمود که پدرم
میفرمود که هیچ چیز موجب خوشحالی و روشنی چشم پدر تو نمیشود مانند جرعه

فصل اول از باب سیم

خشمی که عاقبتش صبر است و حضرت صادق ع فرمود که هیچ بنده خشم خود را
فرو نمیبرد مگر آنکه حقتعالی عزت او را در دنیا و آخرت زیاده میگرداند و حقتعالی
فرموده است در مقام مدح جماعتیکه خشم خود را فرو میخورند و عفو میکنند
از مردم که خدا دوست میدارد نیکوکاران را و حقتعالی او را زیاده
بر آن عزت در آخرت ثواب عظیم کرامت میفرماید و از حضرت امام
محمد باقر ع منقولست که هر که خشمی را فرو خورد و قدرت بر انتقام داشته
باشد حق تعالی در قیامت دل او را پر کند از ایمنی و ایمان و رضا و خوشنودی
و حضرت سجاد فرمود که خوش می آید مرا کسیکه حلمش در هنگام غضب او را دریابد
و از حضرت رسول ص منقولست که حق تعالی هرگز کسیرا بجهالت و تندخوئی عزیز
نکرده است و هرگز کسیرا بحلم و بردباری ذلیل نکرده است و حضرت صادق ع
فرمود که چون در میان دو کس منازعه میشود دو ملک نازل میشوند بیکی
که سفاهت و تندی و هرزه گوئی کرده میگویند که گفتی و گفتی و خود سزاواری
آنچه را گفتی و عنقریب جزای گفته های خود را خواهی یافت و با دیگری که حلم
کرده میگویند که حلم کردی و صبر کردی بزودی خدا ترا خواهد آمرزید
اگر حلم خود را باتمام رسانی و اگر آن دیگری هم ترک حلم کرد و هرزه های
او را جواب گفت اند و ملک بالا میروند و ایشانرا بکاتبان اعمال میگذارند
و در حدیث نبوی ص وارد شده است که حضرت عیسی ع بحضرت یحیی ع گفت
فرمود که هرگاه مردم در حق تو بدی بگویند که در تو باشد بدانکه گناهی
بیاد تو آورده اند از آن گناه استغفار کن و اگر بدی گویند که در تو نباشد
بدانکه بی تعب تو از برای تو ثوابی نوشته شده و حضرت باقر ع فرمود که
هر که خود را نگاه دارد در هنگام خواهش و در هنگام ترس و در هنگام
غضب حقتعالی بدن او را بر آتش جهنم حرام گرداند و در حدیث نبوی ص فرمودند

که عفو کردن از مردم موجب زیادتی عزت است پس عفو کنید تا حقتعالی
شما را عزیز گرداند و در حدیث دیگر فرمود که هر که خشم را فرو برد حقتعالی
دلش را پر از ایمان کند و هر که از ظلمی که بر او واقع شده باشد عفو نماید حقتعالی
او را در دنیا و آخرت عزیز گرداند و از حضرت رسول صلعم منقول است که سزاوار
ترین مردم بعفو کردن کسی هست که قدرتش بر عقوبت بیشتر باشد و
دور اندیش ترین مردم کسی است که خشم خود را بیشتر فرو خورد و بسند
معتبر از حضرت امام رضا ع منقول است که حقتعالی بر پیغمبری از پیغمبران
خود وحی فرمود که چون صبح بیرون میروی اول چیزی که بنظرت میاید
آنرا بخور و دوم را که میبینی آنرا بپوشان و سیم را قبول کن و چهارم را
مایوس از خود مکن و از پنجم بگریز چون صبح شد و بیرون آمد کوه عظیمی
را دید که از برابرش سیاه ایستاده و متفکر شد که حقتعالی فرموده است
که اینرا بخورم و حیران ماند بعد از آن با خود اندیشه کرد که البته
حقتعالی مرا امر نمیکند بچیزی که من طاقت آن نداشته باشم پس بجانب آن
کوه روانه شد که آنرا بخورد هر چند نزدیک تر میرفت آنکوه کوچکتر
میشد تا بنزد آن رسید آنرا بقدر لقمه یافت و آنرا خورد چون خورد آنقدر
لذتی از آن یافت که هرگز از هیچ چیز نیافته بود دیگر پاره راه رفت طشت
طلائی دید چون مامور شده بود که آنرا بپوشاند گودالی کند و آنرا در خاک
پنهان کرد روانه شد چون بعقب نظر کرد دید که آن طشت از خاک بیرون
افتاده و ظاهر شده گفت آنچه خدا فرموده بود کردم دیگر مرا کاری نیست
چون پاره دیگر راه رفت مرغی را دید که از عقبش بازی میاید و قصد شکار
آن مرغ نموده و مرغ باو پناه آورد چون حقتعالی امر فرموده بود که آنرا
قبول کند آستین خود را گشود تا مرغ داخل آستین او شد پس باز از عقب

فصل اوّل از باب سیّم

رسید وگفت شکار مرا از دست من گرفتی و من چند روز است که از پی این
شکار میدوم چون حقتعالی امر فرموده بود که انرا مایوس نگرداند پارهٔ
از گوشت ران خود را برید و نزد ان افکند چون پارهٔ دیگر راه رفت گوشت
مرداری گندیده کرم افتاده را دید چون مامور شده بود که از ان بگریزد
گریخت و برگشت شب در خواب باو گفتند که انچه مامور شده بودی کردی
دانستی که انها چه بود گفت نه گفتند که ان کوه صورت غضب بود بدرستیکه
ادمی که غضب غالب شد خود را نمیبیند و از بسیاری غضب قدر خود را نمیشناسد
و چون خود را ضبط کرد و قدر خود را شناخت و غضبش ساکن شد عاقبتش
مثل ان لقمه طیّب و لذیذ است که خوردی و امّا الطشت پس ان عمل صالحی است که
چون بنده انرا میپوشاند و مخفی میگرداند حقتعالی البتّه انرا ظاهر میگرداند
برای انکه در دنیا او را زینت دهد با انچه از برای او ذخیره مینماید از ثواب اخرت
و امّا مرغ پس ان مثل شخصی است که ترا نصیحت میکند باید که نصیحت او را قبول
نمائی و امّا باز پس ان مثل شخصی است که از تو حاجتی طلب نماید او را مایوس مکن
و اما گوشت مردار گندیده ان غیبت است از ان بگریز و بدانکه هر شخص بحسب
فطرت در قوهٔ غضبیّه و در اصل خلقت بر سه قسمند تفریط است و افراط
و اعتدال است امّا تفریط در چنان اشخاص است که قوّه منفعله ندارند و
جزء ناری در ایشان ضعیف است و حمیّت و غیرت ندارند و در وقتیکه منکرات
را مشاهده مینمایند سکوت میکنند و متغیر نمیشوند و شاید بمرتبه برسند
که بر حلائل و محارم خود غیرت ندارند و این از اقبح خصال است و
مذموم است عقلاً و شرعاً و عرفاً و جناب احدیّت امر فرموده بسیّد انبیاء
که یا ایّها النبیّ جاهد الکفّار والمنافقین واغلظ علیهم و در ایه دیگر
اشدّاء علی الکفّار و شدّت و غلظت از اثار قوّهٔ غضبی است و امّا

در اینکه غضب سبب شر فسیهرا

جانب افراط آنست که غالب شود قوۀ غضبیه بر عقل و دل و از
سیاست و طاعت ایشان بیرون رود چنانچه از برای اکثر رو میدهد و
قوۀ اعتدالی آنست که کذشت که غضب کند و اظهار آثار آن در جائیکه ممدوح
است عقلاً و شرعاً مانند جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر و کتمان کند
در عکس آن و بایست انسان معالجه خود نماید و مستخلص شود از دو
طرف افراط و تفریط این حالت بقوۀ اعتدال که صراط مستقیم است و
معالجه غضب و صولت آن در وقت هیجان آن با موری چند میشود
بعضیش علمی و بعضیش عملی اما معالجه علمی آن پس امور چند است
اوّل آنکه تفکر نماید در احادیثی که مذکور شد در فضیلت کتمان غیظ
و عفو و حلم و تحمّل و رغبت نماید بان ثوابهای ابدی و قناعت نکند
باین تشفی جزئی حقیر و محروم شود از آن ثواب و مستحق عقاب عظیم
شود دوم آنکه نظر کند باحوال پیغمبران و اوصیا و اولیا که چه مشقتها
کشیدند و چه آزارها متحمل شدند از مردم و حلم فرمودند خصوصاً حضرت سیّد
الانبیا و اهل بیت طاهرین چنانچه روایت کرده است که حضرت خاتم
الانبیا با اعرابی میرفتند اعرابی آمد از پشت سر و ردای آنحضرترا کرفت و
کشید چندانکه اثر آن در کردن مبارک حضرت ماند و کفت ای محمد عطای
من بده حضرت رو بسوی او کردند و تبسم فرمودند و باو عطای جزیل نمودند
مقارن اینحال حقتعالی در نعت آنجناب فرستاد که انک لعلی خلق عظیم و
حضرت امیر چه محنتها از صحابۀ رسول و اصحاب خود کشیدند و در هنکام
قدرت عفو فرمودند چنانچه در جنک جمل چه شمشیر بروی کشیدند و
اصحاب او را کشتند و مجروح کردند و همین که دست بر ایشان یافت عفو
فرمود و عایشه رضی با نهایت حرمت بمدینه فرستاد و هفتاد زن

فصل اول از باب ششم

همراه کرد و مروان بن الحکم را با آن آزارها که بآن حضرت رسانیده بود رها کرد و عبدالله ابن الزبیر را با آن شدت عداوت و آزارها که بآن جناب رسانیده بود بعد از اسیر شدن رها کرد و بعد از ضربت زدن ابن ملجم لعین او را امر بکشتن نفرمود و حضرت امام حسن را وصیت فرمود که او را بیک ضربت بیشتر نزنید و گوش و بینی او را مبرید و از طعام و شیر که من میخورم باو هم بدهید و چندین هزار خارجی در میان اصحابش بودند و آن معظم اهل ایمان را علانیه بکفر نسبت میدادند و کنایه‌ها میگفتند و عفو میفرمود و متعرض ایشان نمیشد و مرویست که چون حضرت امیر بجنگ عمرو بن عبدود رفتند در دفعه اول که بر او ظفر یافتند شمشیر بر او نزدند صحابه بعضی حضرت را طعن کردند که فرصت را فوت کرد حضرت رسول فرمود که سبب توقف و تاخیر را بیان خواهد کرد از برای شما چون بار دیگر آنحضرت بر او ظفر یافتند و او را کشتند و برگشتند حضرت رسول از علت توقف و تاخیر سؤال فرمودند حضرت امیر فرمود که در اول فحش گفت و آب دهان بر روی من انداخت ترسیدم که مبادا کشتن او از روی غضب باشد و مراد نفس نه از برای خدا پس او را گذاشتم تا غضبم فرو نشست و خالص از برای خدا او را کشتم سیم آنکه متذکر شود غضب پروردگار و آنکه معاصی خودش بیشمار و با وجود این امیدوار است بعفو و حلم پروردگار پس خودش بر غیر حلم کند و عفو نماید چهارم آنکه فکر نماید که شاید عقوبت این غیظ و غضب و تشفی عقوبتهای دنیوی و عداوتهای چند و مصیبتهای چند میشود و خسر الدنیا و الآخره خواهد شد پنجم آنکه در اغلب اوقات سبب هیجان غضب این است که مبادا در نظرهای مردم حقیر و ذلیل شود پس فکر کند اول آنکه انسان نزد جناب اقدس الهی باید عزیز شود

نزد

در مذمّت غضب

غم نزد مخلوق و ثانی آنکه جناب اقدس الهی در صورت تشفّی غیظ و غضب
بد تو ذلیلش میکند و سیّم آنکه بداند که فردای قیامت در محشر حکایت
مظلوم دست این ظالم خواهد گرفت و انواع انتقامها از او خواهند کشید
که افتضاح و ذلّت و حقارت آن بمراتب شتّی ازینها زیادتر است و امّا علاج
عملی پس آنستکه پناه بخدا ببرد و بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم اگر ایستاده
باشد بنشیند و اگر نشسته باشد دراز شود و اگر باینها چاره نشد وضو
بگیرد یا غسل کند و این معالجه های عملی در احادیث نبویّه وارد شده است
و اسرار آن معلوم است امّا استعاذه چون این از شیطان لعین میشود
پس باید پناه از آن بخدا برد و امّا نشستن و دراز شدن از برای آنستکه
قدر خودش بداند که از زمین مخلوق شده است و این تغیّر بان لایق نیست
و امّا وضو و غسل پس بجهة آنستکه غضب از آتش است و حرارت غریبه
و اطفای حرارت و آتش باب میشود فصل دویم در معنای حقد و کینه
و سببش و معالجه آن بدانکه حقد و کینه از نتایج غضب است بعلت آنکه
غضب کننده بعد از هیجان غضب و عجز از تشفّی در حال بر میگردد بباطن
و در باطن محتقن میشود و حقد میشود و معنای حقد آنستکه این غضب
کننده از آن شخصی که غضب بر آن کرده بسیار بدش میاید و متنفّر میشود
و همیشه این کینه در دلش میماند و این از قبایح صفات ذمیمه است چنانچه
حضرت رسول ص فرموده اند که مؤمن کینه دل نمیباشد و مثمر امور چند میشود
از صفات ذمیمه مانند حسد که آن کینه که در دل دارد باعث میشود
بر آنکه تمنّای زوال نعمت از آنشخص نماید و اگر نعمتی باو برسد مهموم و
مغموم میشود و اگر مصیبتی باو برسد خوشحال میشود و باعث هجران
و قطیعه او و غیبت کردن او و سخریّه و استهزاء باو و سایر اذیّتها

فصل دوم از باب سیم

وعلاج این است که بهمان طوری که با آن شخص سلوک میکرد قبل از این از بشاشت و تواضع و اختلاط و غیره بهمان وضع رفتار نماید و اگر تواند که علاوه بر این اکرام و احسان را در باره او زیاد نماید بجهة مجاهده نفس و شیطان فهو نور علی نور و این مقام صدیقین است و در حدیث نبوی صلعم وارد شده است که فرمودند خبر بدهم شما را به بهترین اخلاق اهل دنیا و آخرت و آن اینست که عفو نمائید از آنکسی که بر شما ستم کرده است و نیکی نمائید بآنکسیکه بشما بدی کرده است و صله نمائید آنکسی که تو را قطع کرده است و چیز بدهید بآنکسی که بتو چیز نداده ودر حدیث باقری ع فرمودند که پشیمانی بر عفو کردن بهتر و آسانتر از پشیمانی بر عقوبت است و در حدیث معتبر وارد شده است که روزی کنیزکی آب بر دست حضرت امام زین العابدین ع میریخت ابریق از دستش افتاد و سر مبارک آنحضرت را مجروح کرد حضرت سر بالا کردند کنیزک گفت که حقتعالی میفرماید الکاظمین الغیظ فرمود خشم خود را فرو خوردم باز گفت که والعافین عن الناس فرمود که خدا از تو عفو کند که من عفو کردم باز گفت والله یحب المحسنین فرمود برو که تو را آزاد کردم از برای خدا و بروایت دیگر منقول است که کنیزی از کنیزان آنحضرت ع کاسه را شکست که در آن کاسه طعامی بود و از ترس رنگش زرد شد حضرت فرمود برو که تو را آزاد کردم از برای خدا و در روایت دیگر وارد شده است که شخصی آنحضرت را دشنام داد غلامان آنحضرت قصد او کردند حضرت فرمود که بگذارید که آنچه از بدیهای ما پوشیده است زیاده از آنست که بما نسبت میدهد هند پس رو بآن شخص کردند و فرمودند که آیا تو را حاجتی هست آن مرد خجل شد

در تعریف حلم و کظم غیظ

حضرت فرمود که جامه با هزار درهم باو عطا کردند مرد گریان شد
و برگشت و فریاد میکرد که گواهی میدهم که تو فرزند رسول خدائی
و در روایت دیگر منقول است که شخصی آنحضرت را دشنام داد حضرت
فرمود که ای جوان عقبهٔ بسیار دشواری در راه خود در پیش داریم اگر من از آن
عقبه خواهم گذشت از گفتهٔ تو پروا ندارم و اگر در آن عقبه حیران خواهم
ماند من بدترم از آنچه تو میگوئی و نیز مرویست که شخصی با آنجناب ناسزا
میگفت و حضرت التفات باو نمیشدند آن ملعون گفت که ترا میگویم حضرت فرمود
که منهم از تو عفو میکنم و میگذرانم و نیز مرویست که روزی جمعی در
خانهٔ آنحضرت مهمان بودند غلام بریانی که در تنور بود بیرون آورد و
خواست که بتعجیل بر سر سفره آورد که خوان از دستش افتاد و بر سر طفل
صغیر آنحضرت خورد و آن طفل کشته شد و مرد غلام متحیر و مضطرب
شد آن امام همام چون اضطراب غلام را دیدند گفتند تو عمداً این
عمل نکردی مضطرب مباش و متحیر مشو ترا آزاد کردم و از روی
بشاشت طعام را بحضار خورانید بعد از آن بدفن طفل مشغول شد
و در روایت دیگر آنحضرت بزرگوار بر جماعتی گذشتند و شنیدند که
غیبت آنحضرت میکنند ایستادند و فرمودند که اگر راست میگوئید
خدا مرا بیامرزد و اگر دروغ میگوئید خدا شما را بیامرزد و بسند معتبر
مرویست که حضرت صادق ع غلامی از غلامان خود را بکاری فرستادند
و دیر برگشت حضرت از عقبش بیرون آمدند دیدند که خوابیده است بالای
سرش نشستند و بر بادزنی که در دست داشتند او را باد زدند تا بیدار
شد فرمودند که ای فلان والله که ترا نیست که شب و روز هر دو
بخوابی شب از برای تو و روز از برای ما باب چهارم در بیان

باب چهارم در بیان حسد است

حسد است که از نتیجه های حقد است چنانچه حقد از نتیجه های غضب
است و در آن دو فصل است فصل اوّل بدانکه حسد بدترین
صفات ذمیمهٔ نفسانیست و اوّل معصیتی که حق تعالی را کردند معصیت
شیطان بود که باعثش حسد بود و آیات و اخبار که در مذمّت آن وارد
شده است بسیار است و در احادیث بسیار از طرق عامّه و خاصّه
وارد شده از حضرت پیغمبر ص و ائمّه اطهار که حسد ایمان را میخورد چنانکه
آتش هیزم را میخورد و بسند معتبر از حضرت رسول ص مرویست که حق تعالی
بحضرت موسی وصیت فرمود که ای پسر عمران حسد بر مردم مبر بر
آنچه عطا کرده ام ایشانرا از فضل خود و نظر خود را بسوی آنها میفکن
و نفس خود را از پی آنها مفرست بدرستیکه کسیکه حسد مردم میبرد
دشمن نعمتهای من است و منع کننده قسمتهای من است که قسمت
کرده ام میان بندگان خود و کسیکه چنین باشد من از او نیستم و او از
من نیست و از حضرت صادق ع مرویست که حضرت لقمان پسر خود را
وصیت فرمود که حسود را سه علامت است چون غائب شد غیبت
میکند و چون حاضر شد تملّق میکند و چون مصیبتی بهم رسید شماتت
میکند و در حدیث دیگر فرمود که هیچ حسودی را راحت نمیباشد
و معنای حسد آنستکه زوال نعمت را از محسود خواهد و اگر از برای خود
مثل آنچه او دارد یا بیشتر خواهد و از داشتن او مضایقه نداشته باشد
این غبطه است و گاهی منافسه گویند چنانچه حق تعالی میفرماید و فی
ذلک فلیتنافس المتنافسون و غبطه و منافسه اگر در امور دنیا باشد
مباح است و اگر در امور دینی و در صفات حسنه باشد ممدوح و
مستحبّ است چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که

بیان مذمت حسد است

مؤمن غبطه میکند امّا حسد نمیبرد و منافق حسد میبرد و غبطه
نمیکند و باید دانست که حسد از امراض عظیمه است که باعث بر خسران
دنیا و اخرت میشود و چون صاحب حسد زوال نعمت را از محسود میخواهد
هر کس را که در نعمتی میبیند آزرده است از اینکه این نعمت را او چرا دارد
و این ممکن نیست که نعمت خدا از همه کس برطرف شود لهذا او همیشه از
خلق بخود در شکنجه و محنت است و همچنین صاحب حرص که میخواهد
جمیع مالها مال او باشد و این مطلب هرگز او را میسر نیست لهذا
پیوسته در الم است و صاحب این خلق بد پیوسته با خلق در جنگ
است و این میسر نمیشود که همیشه او غالب باشد لهذا پیوسته
در تعب است و خسر الدنیا والاخره و بدانکه آنچه مستفاد میشود از
اخبار این است که اصل حسد داخل معاصی نیست و امکان ندارد
که از آن مستخلص شود و آنچه مذموم است و باید اجتناب نمود
اظهار آن بزبان یا سایر اعضا است چنانچه در حدیث نبوی وارد شده
است که سه چیز است که احدی از انها نجاتی نمیابد گمان بردن یعنی
گمان بد و تطیّر کردن و حسد کردن و خواهم خبر داد از طریق استخلاص
از وزر و وبال این ها هرگاه گمان برده اید بان گمان اعتماد مکن
و اگر تطیّر میکنی بگذر و التفات مکن و اگر حسد میکنی ظلم مکن و خلاصه
از برای حسود سه حالت هست اوّل آنکه از ادم موذی بدش میاید
بالطبع و خوشش میاید که بدی بان برسد و لیکن بمقتضای عقل
که رجوع میکند بدش میاید از نفس امّاره خود که چرا خوشش میاید
از رسیدن الم و بدی و اذیّت بان موذی و ملامت میکند نفس
خود را و این حالت قطعاً داخل معاصی و گناهان نیست و بو

فصل اوّل از باب چهارم

ان معاقب نمیشود و داخل قدرت و اختیار نیست دویّم انکه از اثار
خوشحالی بیکی که باو رسیده و اظهار میکند بدی بسبب این نعمتی که باو رسیده
در زبان یا در سایر جوارح و اعضاء و این قطعاً محظور است و حرام است
و از جمله کبائر خواهد بود سیّم انست که در دل خود حسد میکند و منع
نمیکند خود را بر این حالت امّا محافظت میکند جوارح و اعضای خود را
از اطاعت کردن حسد و اظهار نمیکند از زبان یا دست یا مانند ان
و این قسم خالی از اشکال نیست و انچه معلوم میشود از بعضی اخبار که
عقابی بر ان نیست و احوط و اولی انستکه مجاهده با نفس امّارهٔ خود بکند
تا بتوفیق الهی مستخلص شود **فصل دویّم** در علت و اسباب حسد و علاج
ان بدانکه اسباب حسد یا عداوت است زیرا که خوشش نمیاید که دشمن خود
در نعمت و رفاهیت به بیند خوشش میاید که او را در مصیبت و بلیّه ببیند
یا انکه سببش تکبّر است باینمعنی که میداند هرگاه بفلان کس این نعمت برسد
و خودش بفلان مرتبه برسد تکبّر و تفاخر و تعزّز خواهد کرد ان محسود بر حاسد
و این تاب نمیاورد پس باینجهة تمنّای زوال نعمت ان میکند یا انکه حاسد
میترسد که این محسود بعد از انکه بفلان مرتبه رسید مزاحمت میکند در امور
من و باعث تفویت منافع و اغراض من میشود یا انکه حاسد طالب ریاست باشد
و خوشش نمیاید که کسی بمرتبهٔ خودش برسد یا انکه سبب حسد محسود خباثت نفس
است و علاج حسد دو امر است یکی علمی و یکی عملی امّا علمی پس انستکه بداند
حسد عین ضرر است بر حاسد در دنیا و در اخرت و ضرری بر محسود ندارد
نه بحسب دنیا و نه بحسب اخرت بلکه شاید نفع او باشد پس اینبیچاره حاسد
دشمن نفس خود شد و دوست دشمن خود و این حاسد در دنیا همیشه معذّب
و مهموم و مغموم و دلگیر میباشد بعلت انکه نعمتهای جناب اقدس الهی غیر

متناهی

در معالجه حسد است

متناهی است و در آخرت معلوم پس خسر الدنیا والاخره خواهد بود
واگر کمکش کنند اهل زمین واسمان وبخواهند نعمتیکه خدا بقای ان
بر محسود بخواهد زایل بکنند نتوانند واز برای محسود که دشمن خویش
است منفعت دینی دارد بعلت آنکه مظلوم است و منفعت دنیویکه
دشمن خویش همیشه در غصه والم میباشد واما معالجه عملی پس آنستکه
ببیند تقاضای حسد خودش چه چیز است از اقوال وافعال پس تکلیف کند
نفس خود را که ضد آن بعمل بیاورد مثلاً اگر باعث میشود حسد بر آنکه فحش
وشتم و بهتان و غیبت نماید وادارد نفس خود را که مدح وثنا وتعریف
وتوصیف او کند واگر حسد باعث میشود بر تکبر بر او نفس خود را وادارد
بر تواضع واکرام او واگر باعث میشود بر قطع احسان وانعام بر او لازم
نماید بر خود که انعام واحسان زیادی بر او نماید وهمچنین محسود وقتیکه مشاهده
این امور از حاسد نماید اخلاص کیش او میشود وانوقت حاسد دوستش میدارد
محبت ودوستی که ما بین طرفین حسد بر طرف میشود از ما بین **باب**
پنجم در ریا ومذمت ان وسبب وعلاج واقسام وافراد ان وتحقیق
این امور در چند فصل میشود **فصل اول** در قبح ومذمت ریا حضرت
صادق ع از جد بزرگوار خود حضرت رسول ص روایت کرده که آنحضرت فرمود که
اجتناب کنید از ریا بدرستیکه آن شرک است بخدا ومرائی را در روز قیامت
بچهار نام میخوانند ای کافر ای بدکردار ای مکار ای زیانکار ثواب عمل تو حبط
شد ومزد تو باطل شد تو را در این روز بهره نیست برو مزد خود را طلب
از کسیکه از برای او کار کردی وبسند صحیح از حضرت موسی بن جعفر ع
مرویست که حضرت رسالتپناه ص فرمود که در روز قیامت جماعتی را حق تعالی
امر میفرماید که بجهنم برند پس خطاب فرماید بمالک که بگو باتش که قدمهای

باب پنجم و فصل اول در ریا

ایشانرا نسوزاند که ایشان بپای خود بمساجد میرفتند و روی ایشانرا نسوزانند
که وضو را تمام و کامل بجا می آوردند و دستهای ایشانرا نسوزاند که بدعا
بدرگاه من برمیداشتند و زبان ایشانرا نسوزاند که بسیار قرآن میخواندند
پس خازن جهنم بایشان گوید که ای اشقیا چه کرده اید با این اعمال مستحق
جهنم شده اید ایشان گویند که ما کارهای خود را از برای غیر خدا
میکردیم در این روز ما را گفتند که مزد خود را از کسی بگیرید که کار از برای
او کرده اید و از حضرت صادق ع مرویست که لقمان فرزند خود را وصیت
کرد که ریا کننده را سه علامت است چون تنها است در عبادت کسیل
و بیهمتی مینماید و در نزد مردم بعبادت میایستد و هر کاری که میکند توقع
دارد که او را برآن کار ستایش کنند و حضرت امام محمد باقر ع فرمود
که کسیکه برای مردم نماز گذارد او مشرک است و کسیکه زکوة
برای مردم دهد مشرک است و کسیکه روزه برای مردم بگیرد
مشرک است و کسیکه حج برای مردم کند مشرک است و هر که عمل
خدا را برای مردم کند مشرک است و خدا قبول نمیکند عمل ریاکننده
را و حضرت صادق ع فرمود که هر ریائی شرک است بدرستیکه هر که
از برای مردم کار کند مزدش بر مردم است و هر که از برای خدا کار کند
مزدش بر خدا است و نیز از آنحضرت مرویست که فرمودند هر بنده
که باطن خود را نیکو کند و نیت خود را درست کند نگذرد روزی چند
مگر اینکه خدا نیکی او را بر خلق ظاهر گرداند و در حدیث دیگر فرمود که هر که
اندکی از عمل خود را از برای خدا بکند خدا زیاده از آن بر خلق ظاهر
سازد و کسی که بسیاری از اعمال را با تعب بدن و بیداری شبها بقصد
ریا کند البته عمل او را در نظر جماعتی که ایشانرا منظور داشته سهل

واندک

فصل دویم در اقسام ریا و درجات آن

والله نماید فصل دویم در اقسام ریا و درجات آن بدانکه اقسام ریا بسیار است و در اینجا اشاره به بعضی از افرادش میشود اوّل انکه ریا باصل ایمان و اسلام کند و صاحب این از منافقین است و شاید از کفّا بدتر باشد و در جهنّم مخلّد است دویم ریا در اصول عبادات است مانند صلوة و زکوة و حجّ و روزه و جهاد که این اعمال از برای خدا بجا نیاورد و اگر مخلّی بطبع بود و کسی براو مطّلع نمیشد و خوف از خلق و مذمّت ایشان نداشت بعمل نیاورد و این نزدیک است بقسم اوّل و صاحب ان قریب است بمرتبه کفر و از سابق اسان تر است سیم ریا کردن در نوافل و مستحبات و جماعت و این نیز از جمله محرّمات است امّا از سابق اسان تر است چهارم ریا کردن در وصف عبادت مانند طول دادن رکوع و سجود و قرائت و قنوت و از اینقسم و گاهی ریا در اقوال میشود مانند ریا بوعظ و کلام فصیح بلیغ و حفظ احادیث و قصص و حکایات از برای جلب قلوب مردم و گاهی در افعال میشود و افعال گاه هست نیکو میشود مانند ریا بلباس خوب و استعمال بوی خوش و نگاهداشتن خدام و غلام و کنیز و امثال ان و اینها اگر بقصد اظهار تعفّف از خلق و اظهار غنا و اظهار نعمت خدا و مانند ان باشد خوب است و ممدوح است و اگر بقصد تکبّر و تجبّر و تفاخر و تکاثر و علوّ منزلت باشد حرام و مذموم و گاهی قصد مرائی از ریا تمکّن از معصیت است مثل انکه اظهار صلاح و تقدّس و ورع میکند تا انکه مردم بر او اعتماد نمایند و امانت نزد او بسپارند یا ولایت بر اموال و اوقاف و ایتام باو واگذارند و غرض او اکل اموال مردم باشد و گاهی قصد او بریا رفعت است که عزیز و مکرم و محترم باشد نزد خلایق و گاه هست ریا جلّی باشد مثل انکه باعث و برعمل غیر رضای الهی باشد و گاه

فصل دویم از باب پنجم

خفی میشود وان چند قسم است اوّل انست که عمل را در خلا و ملا
بعمل میاورد امّا انکه در ملا خوشش میاید ونشاطی و رغبتی بهم
میرساند ودر خلوت سست میشود ودویم انست که عمل را در خلوت
میکند اما خوشش میاید که مردم بر عملش مطّلع شوند وخوشحال میشود
واین اگر در ابتدای عمل قصدش محض رضای خدا باشد وبعد از ظهور
ان عمل نزد مردم خوشش امده انشا الله ضرر ندارد وگاه هست خود
اظهار عمل خود نماید بقول صریح بعد از وقوع انعمل در خلوت مثل انکه
بگوید فلان عمل را کردم وگاه هست اظهار ان عمل بکنایه وافعال مینماید
مثل انکه اظهار ضعف کند وهموار حرف زند وچرب نزند تا انکه معلوم
شود که امشب تهجد کرده ویخوابی کشیده وروزه گرفته وگاهی ریا خفی از
سابق میشود که عمل را در خلوت میکند وکسی براو مطّلع نمیکند واظهار
ان نمیکند وخوشش نمیاید از اظهار آن ولیکن خوشش میاید که مردم
سبقت بسلام براو نمایند ومنتهای اعزاز واکرام باو نمایند وسعی در
خدمتگذاری او نمایند واگر خلاف ان ببیند بسیار براو شاق میشود و
باینجهة معلوم میشود که عمل او ناقص است ودر نظر او بود از انطاعاتیکه
بعمل اورد این امور واگر انطاعات از او صادر نمیشد این توقعات از
مردم نمینمود وگاهی انسان ترجیح خلوت بر ملا میکند در عمل وبعضی
این قسم را از ریا دانسته اند زیراکه اگر عمل او خالص بود واز برای محض
رضای خدا بود چرا میبایست براو تفاوت کند خلا و ملا وگاهی مهیا
میشود از برای عمل خیر ومتنبّه میشود که قصد او خالص نیست وقصد
او ریا است ومیگوید چرا زحمت بکشم ومتحمّل تصدیع ومشقت بشوم
وعمل من باطل وعاطل بشود وعلاوه بران معاقب بشوم وترک میکند

عمل را

در اقسام اعمال ریائیست

عمل را و این نیز از اقسام ریا دانسته اند زیرا که شیطان منتهای سعی
میکند که عمل را فاسد کند و بعد از آنکه اصل عمل ترک شد شیطان
خوشحال میشود و میگوید مرا از زحمت خلاص کرده اید فصل سیم در
اسباب ریا و علاج آن بدانکه اسباب ریا بالذات بر دو است از تعریف مردمان
و فرار نمودن از آلام مذمت مردم و طمع داشتن در آنچه بدست
مردم است پس علاج مرائی این است که تفکر نماید در عقوبت ریا و آنچه
فوت میشود از او در دنیا از صلاح قلب و توفیق و اضطراب حال بسبب
ملاحظه کردن رضای مخلوق و آنچه متعرض آن میشود از عقوبت اخروی
و رسوائی در محشر و آن اغراض فاسده و مطالب دنیه که در نفس او مستقر
گردیده قلع نماید بتوسل بجناب اقدس الهی و تفکر در فنای این نشأه فانی و
بی اعتباری دنیا و مال و جاه و آنکه هیچکس بدون اعانت الهی قادر بر نفع
اینکس نیست و تفکر در عظمت عقوبات و وسعت رحمت و مثوبات
الهی تا آنکه آن مطالب عظیمه در نظرش عظیم شود و مطالب سهل بدی
و حقارتش بر او منکشف گردد و آنکه خود را عادت بدهد بمخفی کردن
عبادات و طاعات و اگر اینها هم فایده نکرد علاج او منحصر است بمعجون
اعظم و فاروق اکبر که ترک حب دنیا است و الا با وجود حب دنیا در قلب
انسان و انهماک بشهوات و لذات اخلاص در عمل میسر نیست و مثال او
مثال شخصی است که در پای درختی نشسته بود و میخواست مشغول ذکر شد و با
و با حضور قلب عبادت نماید و در این اثنا طیور چند بر روی آن درخت
نشستند و آوازها بلند کردند و این شخص از حضور قلب بازماند و برپا
و متوجه دفع ایشان شد و چون مشغول شد باز جمع شدند و چندانکه ایشان
را میراند فایده نمیکرد شخصی رسید و باو گفت ای برادر تا این درخت باقی

فصل ستم از باب پنجم

است از اینجا نوران خلاصی ممکن نیست اگر خلاصی میخواهی درخت را بر کنی
چنین کرد و فارغ شد و همچنین ای نفس اگر خواهی عمل تو از شوائب ریا
و حبّ جاه و عزّت خالص باشد سعی نما که درخت محبّت دنیا را بشیر دار
مرغان خواهش ها و خیالات از دل خود بکن فانّ حبّ الدّنیا راس کلّ خطیئة

باب ششم در تکبّر و ذم و قبح ان و انواع و اقسام و سبب و علاج ان
و تحقیق این امور در چند فصل واقع میشود **فصل اوّل** در قبح و مذمّت
تکبّر است بدانکه تکبّر از بدترین صفات ذمیمه است و موجب ندامت
دنیا و اخرت میشود و کفر و عناد کفّار هر قومی از روی تکبّر صادر شده
است و اوّل معصیتی که خدا را کردند معصیت شیطان بود که تکبّر کرد
از سجدهٔ حضرت ادم و ملعون ابد شد و از حضرت صادق ع منقول
از ادنای مراتب الحاد فرمود که تکبّر ادنای مراتب الحاد است و در
حدیث دیگر فرمود که کبر ردای خدا است یعنی مخصوص اوست هر که
با خدا منازعه کند در ردای او خدا زیاده کند پستی او را و از حضرت
امام محمد باقر ع منقول است که عزّت ردای خدا است و کبر ازار خدا
هر که چیزی از این دو صفت را بر خود ببندد خدا او را سرنگون در جهنّم
افکند و در حدیث دیگر فرمود که کسی داخل بهشت نمیشود که در دل
او بقدر سنگینی ذرّه از کبر باشد و از حضرت صادق ع منقول است
که در جهنّم وادی هست برای متکبّران که انرا سقر میگویند شکایت
کرد بحق تعالی از بسیاری گرمی خود و سؤال کرد رخصت نفس کشیدن را
پس چون نفس کشید جهنّم از نفس او سوخت و در حدیث دیگر فرمود که
حقتعالی متکبّران را در روز قیامت بصورت مورچه های ریزه
خواهد کرد که پامال خلایق باشند تا حقتعالی از حساب ایشان فارغ شود

در تکبر است

در روایت دیگر فرمود که هیچ بندهٔ نیست مگر آنکه در سرش لجامی
هست و ملکی او را در دست دارد پس اگر تکبر میکند آن ملک بر دهانش
میزند که پست شو خدا ترا پست کند پس او نزد خود از همه کس عظیم تر است
و در دیده مردم از همه کس حقیرتر است و اگر تواضع و فروتنی میکند خدا او را
بلند میکند و آن ملک باو میگوید که بلند شو خدا ترا بلند گرداند پس او همیشه
حقیرترین مردم است در نفس خود و رفیع‌ترین خلق است در دیده‌های مردم

فصل دویم در بیان انواع تکبر است بدانکه تکبر خود را بزرگ دانستن است
و اظهار کبریا و عظمت کردن و بزرگی را بر خود بستن است و این انواع و اقسام
دارد یکنوعش تکبر بر جناب اقدس الهی است چنانکه فرعون و نمرود بودند
و سایر آنهائیکه از بندگی خدا تکبر مینمایند و یکنوعش تکبر از تابع شدن انبیا و اوصیا
و علما و اهل حق و تکبر از انقیاد و متابعت حق و از قبول کردن فضیلتهائی
که حق تعالی ایشان را تفضیل داده است مثل آنهائیکه متابعت انبیا و اوصیا و
اهل حق را نکردند و گاهی تکبر بر مردم و سایر خلق نماید و مردم را حقیر میشمارد
و خود را از دیگران بهتر بداند و این قسم گاهی بعلم میشود و گاهی بحسن تحریر و گاهی
بحسن تقریر و گاهی بعبادت و ورع و گاهی بحسب و نسب و گاهی بجمال و مال
و گاهی بقوت و شوکت و انصار و اتباع مثل خانهای رفیع ساختن برای
اظهار زیادتی و جامهای نفیس پوشیدن و بر اسبان نفیس سوار شدن
و خادمان بسیار داشتن بقصد تفوق و رفعت بر امثال و اقران و فقرا
و مساکین و مثل آنهائیکه از مردم توقع تواضع و شکستگی نمایند و خود نسبت
بایشان توقع کنند و طبعشان مایل باشد که مردم ذلیل ایشان باشند و همیشه خواهان
عزت و رفعت داشتن باشند و در راه رفتن و نشستن و برخاستن و سایر حرکات
و سکنات تمکین و وقار بر خود ببندند و گردن کشی کنند و در مجالس بالا نشینند

فصل دوم از باب ششم

طلبند و از اعمال چیزیکه منافی وقار ایشان است ابا نمایند و اکثر این امور از
اخبار اهل بیت عم مستفاد میشود چنانچه از حضرت صادق عم مرویست که اعظم
افراد کبر آن است که سفاهت شماری حق را و حقیر شماری مردم را پرسیدند
که سفیه شمردن حق کدام است فرمود که آن است که جاهل باشی بحق و طعن
کنی اهل حق را و در حدیث دیگر شخصی بآنحضرت عرض نمود که من طعام نیکو
میخورم و بوی خوش میبویم و بر اسب نفیس سوار میشوم و غلام از پی خود میبرم
آیا در اینها تکبر و تجبر هست حضرت فرمود که جبار ملعون آن است که مردم را
حقیر داند و حق را جهالت شمارد راوی گفت که من حق را جهالت نمی‌شمارم و اما
تحقیر مردم را نمیدانم فرمود کسیکه مردم را سهل شمارد و تجبر و زیادتی بر ایشان
کند او است جبار و در روایت دیگر حضرت رسول صلعم فرمودند که در وقتیکه
امت من بتجبر راه روند و دستها را در راه رفتن دراز کشند و غلامان فارسی
و رومی خدمت ایشان کنند و جنگ و نزاع در میان ایشان بهم خواهد رسید
و بدفع یکدیگر مشغول خواهند شد و بسند دیگر مرویست از آنحضرت صلعم که هر که
بنا کند بنائی از برای سمعه و ریا حق تعالی در روز قیامت آن خانه را تا هفتم
طبقه زمین طوق کند از آتش و در گردن او افکند و بعد از آن او را در جهنم
اندازد صحابه گفتند که یا رسول الله چگونه است بنا کردن بریا و سمعه
فرمود که آنست که زیاده از قدر حاجت بنا کند برای مباهات و مفاخرت بر دیگران
و نهی فرمود از آنکه کسی از روی خیلا و تکبر راه رود و فرمود که هر که جامه بپوشد
و در آن جامه تکبر کند خدا او را از کنار جهنم فرو برد و قرین قارون باشد در جهنم زیرا
که او اول کسیست که تکبر و خیلا کرد و بسبب آن خدا او را در خانه اش بزمین
فرو برد و هر که اختیال میکند با خدا منازعه کرده است در جبروت خدا و فرمود که
هر که بغی و تطاول کند بر فقیری یا او را حقیر شمارد حقتعالی او را حشر نماید در روز

در علاج تکبّر است

قیامت بقدر مور حقیر گذارده بصورت آدم تا داخل جهنّم شوی فصل بیّم
اسباب تکبّر و علاج تکبّر است بدانکه اسباب تکبّر دو قسم است دینی و دنیوی و
دینی دو قسم است علم است و عمل و دنیوی پنج چیز است نسبت و جمال
و قوّت و مال و کثرت اعوان و انصار است پس اگر سبب تکبّر او علم است بداند
که علم از برای عمل است و هر کس عمل بعلم خود نکند شیطان است و مقتضای
علم او اینست که تکبّر نکند و اگر سبب تکبّر عمل باشد میبایست بداند که عمل
بدون حسن عاقبت و خاتمه کاری نماید و شاید آنکسانیکه بر ایشان تکبّر بعمل
نموده عاقبتشان بخیر باشد و عاقبت خودش بد باشد پس عالم عامل همیشه خوف
و تشویش از عاقبت و سوء خاتمه باید داشته باشد و هر کس احتمالی بدهد که
بد از خودش باشد و اگر تکبّر او بنسب باشد باید فکر بکند که تکبّر کردن بکمال
غیر عین حمق است و اگر آنکه حسن نسب داره خودش رذل باشد که چه فایده بحال
او کرده است بودن او از فضله فضله غیر با رذیل بودن خودش و باید بداند
وجدّ حقیقی خود بشناسد که والد ماجد نزدیکتر او نطفه منی نجس نحسی و جد امجد
اعلای او خاک ذلیل چنانچه در آیه شریفه بدء خلق الانسان من طین ثمّ جعل
نسله من سلالة من ماء مهین و اگر تکبّر او بجمال باشد پس علاج او اینستکه
یکقدری تأمّل فرماید در قبح باطن خود از بول و غایط و خون و قیح و رطوبات
فضلی که اگر خودش مشاهده کند متنفّر میشود و آنکه شبانه روزی چند دفعه باید
به بیت الخلا تشریف ببرد و فکر نماید که از کجا بیرون آمده از محلّ حیض و قاذورات
و در آن مکان غذای او چه بود و بعد از این چه خواهد شد و بجائی خواهد رسید که
همجلس از احباب او متحمّل رؤیت و نمیتواند شد و اگر او را بدون رطوبت
مس کنند باید غسل کنند و اگر تکبّر او بقوّت باشد باید تأمّل نماید در آن
علل و امراض و آفات و عاهاتیکه بر او مسلّط شدند و آنکه خودش

فصل سیم از باب ششم

ضعیف‌تر از هر ضعیفی و اگر مگس از او چیزی بر دارد نمی‌تواند مستخلص
نماید و اگر پشه داخل دماغ او بشود یا مورچه داخل گوش او بشود عاجز میشود
و اگر خار در پای او برود عاجز میشود و اگر یک روز تب بکند قوت یکساله از
او میرود و هر قوتی که داشته باشد زیاده از قوت خر و فیل و شتر و گاو
نمیباشد و اگر قوه منفعله داشته باشد بصفات بهائم فخر نمیکنند و اگر تکبر
او بغنا و مال باشد یا باتباع باشد باید بداند که این تکبر بچیزیست که خارج
از ذات انسانی است و این اقبح انواع تکبر است که تکبر بکند بچیزیکه بهم بود و نقصانی
وکمی دارند و بچیزیکه دزد میبردش و بداند این چیزها عاریه است و هر وقتی
از دستش میگیرند و بدست دیگری میدهند و بسند معتبر از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام مرویست که فرمودند عجب دارم از متکبر فخر کننده و حال آنکه از نطفه
خلق شده است و در آخر جیفه و مردار گندیده میشود و در میان این و حال نمیداند
که با او چه میکنند و چه بر سر او میاید و حضرت امیر علیه السلام فرمودند که عجب دارم از
فرزند آدم که اولش نطفه است و آخرش مردار گندیده است و در میان
این دو حال ظرف بول و غایط است و با اینحال تکبر میکند و باید متکبر بمعالجه
خود را نماید و بامری چند که موجب ملکه تواضع است مثل پست نشستن در
مجالس و صحبت داشتن با فقرا و مساکین و ترک صحبت اغنیا و مرتکب کارهائی
شدن که منافی تکبر است چنانچه منقول است که کسیکه از کبر برسد با خادم خود چیزی
بخورد و گوسفند را بدست خود بدوشد و حضرت صادق علیه السلام فرمودند که هر که پای خود
را پینه کند و بر نعلین خود پینه زند و چیزیکه از بازار بخرد بخانه برد از کبر ایمن
میشود و باید متکبر در این فکر نماید که تکبر نتیجه خلاف مقصود او میدهد زیرا
که در تکبر عزت مطلوب میباشد و بخبر مخبر صادق و وجدان معلوم شده است
که متکبران در دنیا و آخرت ذلیل‌ترین خلقند و متواضعان عزیزترین

در عجب و مذمت و اسباب و علاج آن

خلقند و باید تفکر نماید در اطوار و رفتار پیشوایان دین که چکونه تواضع
و شکستکی مینمودند با وجود آنکه جامع اخلاق حمیده و صفات پسندیده بودند
و اکر تکبر بر بنده لایق بود بایشان الیق و اولی بود **باب هفتم** در قبح عجب
و مذمت آن و اسباب و علاج آن و تحقیق این امور در چندین فصل
میشود **فصل اول** در مذمت و قبح آن بدانکه بدترین صفات ذمیمه
عجب است و عمل خود را خوب دانستن و خود را مقصر ندانستن از حضرت امام
موسی ع مرویست که بیکی از فرزندان خود فرمود که ای فرزند بر تو باد بجد
و اهتمام و عبادت و بیرون مبر هرکز نفس خود را از حد تقصیر در
عبادت و طاعت الهی و همیشه خود را در آن درکاه صاحب تقصیر بدان
بدرستیکه خدا را نمیتوان عبادت کرد بنحویکه او سزاوار عبادتست و حضرت
امام محمد باقر ع بجابر فرمود که ای جابر خدا هرکز ترا از نقص و تقصیر بیرون
نبرد یعنی چنین کند که همیشه دانی که مقصر و ناقصی و از حضرت امام رضا ع
منقول است که عابدی در بنی اسرائیل چهل سال خدا را عبادت کرد و بعد
از آن قربانی کرد قربانی او مقبول نشد زیرا که علامت قبول قربانی ایشان
آن بود که آتشی میامد و آنرا میسوخت چون که قربانیش مقبول نشد با نفس
خود خطاب کرد که تقصیر همه از تو است و نقص از تو است و ناقص بودن
عمل از تقصیر و کناه تو است پس خدا وحی بسوی او فرستاد که مذمتیکه
نفس خود را کردی در درکاه ما بهتر بود از عبادت چهل ساله تو و حضرت
امام موسی ع فرمود که هر عبادتی که از برای خدا کنی در آن عبادت در
پیش نفس خود صاحب تقصیر باش بدرستیکه بندکان در همه عملهائیکه میکنند
در میان خود و خدا مقصرند مکر کسیکه خدا او را معصوم کردانیده باشد
و از حضرت صادق ع منقول است که خدا میداند که کناه از برای مؤمن از

فصل اول از باب هفتم

عجب بهتر است و اگر نه این بود نمیگذاشت که هیچ مؤمنی بگناه مبتلی شود
و از آنحضرت منقول است که گاه هست آدمی گناهی میکند و از آن نادم
و پشیمان میباشد و بعد از آن عمل خیری میکند مسرور و خوشحال میشود
و از آن ندامت و پشیمانی باز میماند پس اگر بر آنحال اوّل میماند برای او
بهتر بود از خوشحالی که آخر بهم رسانید و حضرت صادق ع فرمود که عالمی
بنزد عابدی آمد و پرسید که نماز تو چون است گفت کسی مثل من از نماز
او بپرسند و حال آنکه من سالها است که عبادت میکنم پرسید که گریه تو
چون است گفت آنقدر میگریم که اشک از رویم جاری میشود آن عالم گفت
که اگر خنده میکردی و ترسان بودی بهتر بود از گریه که باعث اعجاب و
اعتقاد تو بعبادت شده است بدرستیکه عبادتی که بر آن اعجاب داشته باشند
بالا نمیرود و از امام محمد باقر ع منقول است که دو کس داخل مسجد
شدند یکی عابد و دیگری فاسق چون بیرون آمدند عابد فاسق بود و
فاسق صدیق و نیکوکار شده بود زیرا که عابد اعتماد بر عبادت خود کرده
بود و خود را از نیکوکاران میدانست و این عجب در خاطر او بود و فاسق
در فکر گناه خود بود و نادم و پشیمان بود و استغفار میکرد از گناهان
خود و از حضرت صادق ع منقول است که حضرت رسول ص فرمود که شیطان
روزی نزد حضرت موسی ع آمد و کلاهی برنگهای مختلف بر سر داشت
چون نزدیک حضرت رسید کلاه از سر برداشت و در برابر ایستاد و سلام
کرد حضرت موسی ع گفت تو کیستی گفت منم ابلیس فرمود که خدا خانه ترا
از همه کس دور گرداند گفت آمده ام تو را سلام کنم برای قرب و منزلتی
که نزد خدا داری حضرت موسی ع پرسید که این کلاه چیست که بر سر داری
گفت باین کلاه میربایم دلهای بنی آدم را فرمود که بگو کدام گناه است که

در مذمت عجب است

چون فرزند ادم مرتکب ان شود تو بر او مسلط و غالب میشوی که
وقتی که از خود راضی باشد و عملهای خیر خود را بسیار داند و گناهانش
در چشم او اندک نماید پس حضرت صادق ع بداود خطاب نمود که ای داود
بشارت ده گناهکاران را و بترسان صدیقان را بشارت ده گناهکاران را
که توبه ایشان را قبول مینمایم و گناه ایشان را عفو میفرمایم و بترسان
صدیقان را که عجب نورزند بعملهای خود که هر بنده را که من او را
بمقام حساب در اورم و بعدالت حساب او کنم هلاک میشود فصل دوم
در معنای عجب و لغتهای ان بدانکه عجب عبارتست از خوب
دانستن عمل و ان را عظیم دانستن و اعتماد بر ان نمودن و از جمله افات
ان این است که باعث بر تکبر میشود و باعث بر فراموشی گناهان و
حقیر شمردن گناهان میشود و بذل جهد در تلافی گناه ها نمیکند و
گمان میکند که امرزیده شد و طاعات خود را عظیم میشمارد و منت
بر پروردگار خود میگذارد و فکر و دقت نمیکند در افات طاعات خود از
ریا و عجب و مانند ان و هر کس تفقد و تفحص نمیکند از افات طاعات خود
عمل ان ضایع و باطل است و عمل خالص اکسیر است و باعث میشود عجب بر جمعی خاطر
از عذاب و عقاب جناب اقدس الهی و این مذموم است چنانچه فرموده ولا یامن
مکر الله الا القوم الخاسرون و باعث میشود عجب بر انکه تعریف خود را بکند
و این از جمله خصال ذمیمه و باعث میشود بر ترک استفاده و استشاره و فتور
در عبادات و طاعات است فصل سیم در اسباب و علاج عجب است بدانکه
گاه سبب عجب همان اسبابی که در تکبر مذکور شد میشود و علاج ان همان
علاجی است که در تکبر مذکور شد و گاه است عجب باقوال و افعال و
اعمال و احوال خود نماید و اسباب این عجب جهل محض و محض جهل است

فصل سیم از باب هفتم

وعلاج ان بعلم است مثلاً انسان یا عجب میکند بافعال خود که اختیاری
او نباشد یا بافعال خود که اختیاری او باشد وقسم اوّل واضح الفساد و
بدیهی القبح است زیراکه چیزیکه اختیاری او نباشد معنی ندارد که عجب باو
بکند مثل صحّت اعضا وسلامت جوارح وماننداینها وقسم ثانی که اختیاری
او باشد مثل ورع وتقوی وعبادت وسایر اعمال صالحه است پس باید
فکر کند وتامّل نماید که سبب عجب باین مراتب اگر از حیثیّتی که معلوم او
شده که این افعال از قوّت وقدرت خود بدون کمک واعانت جناب اقدس
الهی صادر شده پس این جهل محض است زیراکه مجموع این اعضا وجوارح و
الات وقدرت مخلوق خداست ونعمتهای جناب اقدس الهی است پس چگونه
عجب میکند بچیزیکه از خودش نباشد واگر عجب او از این راه است که
خودش سبب قربت شده ومتحمّل از برای طاعات شده باید فکر نماید که این
قوّت والات واعضا وجوارح وسایر اسبابیکه بانها این اعمال را بعمل
اورد از کیست وبعد از انکه دانست که اینها از جملهٔ نعمتهای جناب اقدس
الهی است براو واز تفضّلات پروردگار براو بدون وسیله واستحقاق
پس میبایست عجب نکند بخود وبتفضّل جناب اقدس الهی که چگونه براو
انعام فرموده بدون استحقاق واگر کمان کند که چون من محبّت جناب اقدس
الهی را داشتم باین سبب مرا توفیق عبادت وطاعت داد بایست فکر
بکند که این محبّتی که ادّعا میکند نیز از جملهٔ نعمتهای الهی است که تفضّل بر
او کرده بدون استحقاق پس تعجّب بکند از کرم وجود او پس هیچ معنی ندارد
که عابد بعبادت خود وعالم بعلم خود وصالح بصلاح خود ومالدار بمال خود
وقوی بقوّت خود نماید بعلت انکه مجموع این امور از تفضّلات باری است و
مشغول بشود در ذکر وشکر او وباز بداند که این شکر نعمت اخری است که مستحق

شکر دیگر میباشد و هکذا تا آنکه بداند که خودش عاجز و قاصر است در این درگاه
باب هشتم در قبح و مذمت دنیا و معنای دنیا و آخرت و اسباب حب دنیا
و علاج آن و بعضی تمثیلات در اینباب و این امور در چندین فصل متضمن
میشود فصل اول در بیان مذمت دنیا است بدانکه قبح و مذمت دنیا
از برای هر کس که اندک عقل و شعوری داشته باشد ظاهر و هویدا است ولیکن
چون شیطان و نفس اماره و هوس او را مزین ساخته در نظرها و عقل و
مشاعر را از ملاحظه قبایح آن صرف نموده لهذا عقلا محتاج شدند بتنبیهات
و مواعظ و نصایح سیما مواعظ و نصایحی که از مقربان رب الارباب و
مطلقان دنیا طلاقا لا رجوع فیه وارد شده است حضرت صادق ع فرمودند
که حقتعالی جمیع خیرات را در خانه جمع کرده است و کلید آن خانه
را زهد در دنیا گردانیده است و فرمود که حرام است بر دلهای شما چشیدن
شربتی از لذت ایمان تا ترک دنیا نکنید و حضرت امیر ع فرمود که هیچ
خلقی معین و ناصر دین نیست مانند ترک دنیا و زهد در آن و فرمود
که علامت رغبت بثواب آخرت ترک زینتهای دنیا است بدرستیکه زهد
در دنیا کم نمیکند از آنچه خدا از برای اینکس قسمت فرموده است پس کسی غبن
دارد که بهره آخرت را از برای دنیا ترک نماید و حضرت صادق ع فرمود
که روزی حضرت رسول ص محزون از خانه بیرون آمدند ملکی بر آنحضرت نازل
شد و کلیدهای خزاین و گنجهای زمین را برای آنحضرت آورد و گفت
ای محمد این کلید گنجهای دنیا است پروردگارت میفرماید که بگشا خزینه
های دنیا را و آنچه خواهی بردار و از مرتبه تو نزد ما چیزی کم نمیشود حضرت
فرمود دنیا خانه کسیست که در آخرت خانه نداشته باشد و از برای
دنیا جمع میکند کسی که عقل نداشته باشد ملک گفت که بحق خداوندی

فصل اول از باب هشتم در مذمت دنیا

که تورا براستی فرستاده است که همین سخن را از ملکی شنید که در آسمان
چهارم میگفت در هنگامیکه کلیدهارا بمن میداد و در حدیث دیگر
فرمود که حضرت رسول گذشتند بر بزغاله مرده که گوشش بریده که در مزبله
افتاده بود پس باصحاب خود فرمود که این بزغاله بچند ارزد گفتند اگر زنده
بود بیک درهمی نمی ارزید حضرت فرمود که بحق آن پروردگاری که جان
من بدست اوست که دنیا خوارتر است نزد خدا از این بزغاله نزد
صاحبش و در حدیث دیگر فرمود که هیچکس طلب حق از راهی نکرده است
بهتر از راه ترک دنیا و فرمود که مزه ایمان را نمی یابید شما و حرامست
ایمان بر شما تا زهد در دنیا نورزید و فرمود که هرگاه مؤمن خود را از
محبت دنیا خالی کند بلند مرتبه و رفیع قدر میشود و لذت و چاشنی محبت
الهی را مییابد و او نزد اهل دنیا چنان است که گویا دیوانه شده است
و عقلش مخلوط شده است و لیکن نه چنین است بلکه شیرینی محبت الهی
با دل او مخلوط شده است و باین سبب بغیر خدا مشغول نمیشود و فرمود
که دلی که از محبت دنیا و کدورتها صاف و خالص شد زمین بر آن
دل تنگ میشود تا میل بایمان میکند و بجانب رفعت پرواز میکند و
از حضرت صادق منقول است که حقتعالی بحضرت موسی وحی نمود
که ای موسی دل خود را بدنیا مایل مگردان مثل میل کردن ظالمان
و دوستداران دنیا را مانند دوستی کسی که دنیا را از پدر و مادر
خود اخذ کند ای موسی اگر تورا بخود بگذارم که اصلاح نفس خود کنی پس تو غالب
خواهد شد محبت دنیا و زینتهای آن ای موسی پیشی بگیر در خیرات و
طاعات بر اهل خیر و ترک کن از دنیا آنچه را بآن احتیاج نداری و
دیده خود را مپوشان بسوی هر که فریب دنیا خورده است که او را

در مذمت دنیا

بخود گذاشته‌ام و بدان بدرستیکه هر فتنه ابتدای آن محبّت دنیا است
و آرزو مکن حال کسیرا که مال بسیار دارد که با بسیاری مال بسیاری گناه
میباشد بسبب حقوق واجبی که خدا بر مال دارد و آرزو مکن حال کسیرا
که مردمان از او راضیند تا ندانی که خدا از آن راضی است و آرزو مکن حال
کسیرا که مردم اطاعت او مینمایند بدرستیکه اطاعت کردن مردم او را
و متابعت او نمودن بر خلاف حق باعث هلاک او و متابعان است و
حضرت امام رضا ع فرمود که عیسی بن مریم ع بحواریون فرمود که ای بنی اسرائیل
آزرده مباشید بر آنچه از دنیای شما فوت میشود چنانچه اهل دنیا آزرده
نمیباشند از فوت دین خود اگر دنیای ایشان سالم باشد و حضرت امیر ع
فرمود که چه گویم در وصف خانه که اوّلش مشقّت و عنا است و آخرش
نیستی و فنا است و در حلالش حساب است و در حرامش عقاب است هر کس
غنی میشود در آن مفتون است و هر که محتاج میشود محزون است و هر که
از برای او سعی میکند بدست نمیاید و هر که ترکش میکند رو باو
میاورد و هر که خواهد از احوال او عبرت گیرد و بینا شود او را بعیوب
خود بینا میگرداند و کسیکه برغبت بسوی آن نظر نماید کورش میکند
شیخ صدوق روایت کرده است که چون حضرت رسول ص از سفری مراجعت
میفرمودند اوّل بخانه حضرت فاطمه ع تشریف میبردند و مدّتی میماندند
و بعد از آن بخانه زنان خود میرفتند پس در بعضی از سفرهای آنحضرت
حضرت فاطمه ع دو دستینج و قلاده و دو گوشواره از نقره ساختند
و پرده بر در خانه آویختند چون حضرت مراجعت فرمودند بخانه فاطمه ع
داخل شدند و صحابه بر در خانه توقّف نمودند و آنحال را مشاهده فرمودند
غضبناک بیرون رفتند و بمسجد در آمدند و نزد منبر نشستند حضرت

فصل اول از باب هشتم

فاطمه گمان بردند که برای انها حضرت رسول چنین بغضب امدند پس کرهن بند و دست برنجها و گوشوارها را کندند و پرده را گشودند و همه را بنزد حضرت فرستادند و با شخصیکه انها را برد گفتند که بگو که دختر حضرت سلام میرساند و میگوید که اینها را در راه خدا بده چون بنزد انحضرت اوردند سه مرتبه فرمود که کرد انچه میخواستم پدرش فدای او باد دنیا از محمد و ال محمد نیست و اگر دنیا در خوبی نزد خدا برابر پر پشه میبود خدا دنیا کافر را شربتی از اب نمیداد پس برخواستند و بخانه حضرت فاطمه داخل شدند و نیز مرویست که روزی حضرت امیر در بعضی از باغهای بیل در دست داشتند و اصلاح ان باغ میفرمودند ناگاه زنی پیدا شد در غایت حسن و جمال و گفت ای فرزند ابوطالب اگر مرا تزویج نمائی ترا غنی میکنم از این مشقت و ترا دلالت میکنم بگنجهای زمین و تا زنده باشی پادشاهی خواهی داشت حضرت فرمود که نام تو چیست گفت نام من دنیا حضرت فرمود که برگرد و شوهری غیر از من طلب کن که ترا در من بهره نیست باز مشغول بیل زدن شدند و در حدیث مصطفوی وارد شده است که حقتعالی وحی فرمود بدنیا که بتعب انداز کسیرا که ترا خدمت کند و خدمت کن کسیرا که ترا ترک کند و فرمود که رغبت در دنیا موجب بسیاری حزن و اندوه است و زهد در دنیا موجب راحت دل و بدن است و حضرت امام محمد باقر فرمود که مثل کسیکه حریص است بر جمع دنیا مثل کرم ابریشم است که هرچند بر خود ابریشم بیشتر میتند راه در رفتنش بسته‌تر میشود و خلاصیش مشکلتر است تا بحدیکه در انمیان از غم میمیرد و حضرت صادق فرمود که حضرت لقمان بفرزند ارجمند خود فرمود که ای فرزند مردم بر اولاد خود جمع کردند پیش از تو نه انها که جمع کردند باقی ماندند و نه کسانی

در مذمّت دنیا است

که برای ایشان جمع میکردند و بدرستیکه بندهٔ مزدوری که بکار چند
ترا امر کرده اند و مزدی برانها برای تو وعده کرده اند پس عمل خودرا
تمام کن و مزد خودرا بگیر و مباش در اینها دنیا از بابت گوسفند بکه در زراعت
سبزی بیفتد و بخورد تا فربه شود و اورا بکشند و هلاکش در فربهی ان باشد
ولیکن دنیا بمنزله پلی بدان که بر نهری بسته باشند که از ان پل بگذری و انرا
بگذاری و هرگز بسوی ان بر نگردی خرابرا خراب بگذار و عمارتشان مکن
بدرستیکه ترا امر بآبادانی ان نکرده اند و بدانکه فردا چون نزد حقتعالی
میایستی از چهار چیز از تو سئوال خواهند کرد از جوانیت که در چه چیز
انرا کهنه کردی و از عمرت که در چه چیز انرا فانی کردی و از مالت که از کجا
کسب کردی و در کجا خرج کردی پس مهیّا شو از برای جواب و محزون
مباش بر انچه از تو فوت میشود از دنیا بدرستیکه اندک دنیا بقا ندارد
و بسیارش بلاهای بسیار دارد پس تهیّهٔ اخرت خودرا بگیر و سعی کن
در بندگی و پردهٔ غفلت را از رو بگشا و خودرا در معرض نیکی ها و
احسانهای پروردگار خود در آور و در دل خود توبه را تازه کن و تا
فارغی در عمل و عبادت سعی کن پیش از انکه اجل رو بتو آورد و
قضاهای الهی بر تو جاری شود و مرگ میان تو و انچه اراده داری
حایل گردد و حضرت امام رضا فرمودند که مثل دنیا مثل اب شور دریا است
که هر چند ادمی بیشتر میخورد تشنه تر میشود تا هنگامیکه اورا بکشد
و حضرت صادق فرمودند که در کتاب حضرت امیرالمؤمنین نوشته است
که مثل دنیا مثل مار کشنده است که پشتش در نهایت نرمی و ملایمت است
و شکمش پر است از زهر کشنده عاقل از زهرش حذر مینماید و طفل
نادان بنرمی خط و خالش میل میکند و با ان بازی میکند و حضرت

فصل اول از باب هشتم

امام موسی کاظم ع فرمود که دنیا از برای حضرت عیسی ع متمثّل شد در صورت
زن ازرقی حضرت از آن پرسید که چند شوهر کردی گفت بسیار پرسید که همه
ترا طلاق گفتند گفت نه همه را کشتم فرمود که وای بر حال شوهرهای باقی
مانده ات چرا عبرت نمیگیرند از حال شوهرهای کشته شده ات و در حدیث
دیگر فرمود که حضرت لقمان پسرش را وصیت فرمود که ای فرزند دنیا دریائیست
عمیق و گروه بسیار در این دریا غرق شده اند پس باید کشتی تو در این دنیا تقوی
و پرهیزکاری باشد و آنچه در این کشتی بر کنی از توشه و متاع ایمان و اعمال
صالحه باشد و بادبان آن توکّل باشد که بدون توکّل بر خدا آن کشتی براه نمیرود
و ناخدای آن کشتی عقل باشد و معلّم آن علم باشد و لنگرش صبر باشد و از حضرت
رسول ص مرویست که فرمود مثل دنیا مثل طعامهای لذیذ است که آدمی
تناول مینماید که در هنگام خوردن لذیذ است و چون بمعده رسید متعفن و بدبو
میشود و هر چند طعام لذیذتر و چرب و شیرین تر است فضله و عفنش بدبوتر و کثیف
تر است و آزار و مفسده خوردنش بیشتر است و درد و الم برای اکلش بیشتر مترتب
میشود همچنین از دنیا هر چند بیشتر و بهتر از او متصرّف میشوی در هنگام
مردن که وقت دفع آنست تلخی و ضررش بیشتر ظاهر میشود یا مانند خانه
که دزد بر آن زند هر چند متاع آن خانه بیشتر و نفیس تر است حسرت صاحبش
بیشتر است و همچنین دزد اجل که بر خانه مال زند هر چند از دنیا بیشتر
جمع کرده است الم مفارقتش شدید تر و صعب تر است و لا قوة الا بالله

فصل دویم در بیان معنای دنیا است و فرق ما بین دنیا و آخرت بدانکه
اکثر خلق معنای دنیا و آخرت را نفهمیده اند و بعض اموری که مذموم نیست
مثل مال و جاه و خدم و حشم و مانند آن خیال کردند که از دنیا است و مذمّت
کردند و حال آنکه چنان نیست و گمان کردند که بد خوردن و بد پوشیدن و در

فصل دوم در معنای دنیا است

جای بد نشستن آخرت است و حال آنکه گاه است عین دنیا باشد بعضی کسها
چنین دانسته‌اند که دنیا عبارت از نشأ دنیوی که ما قبل از موت است
و آخرت عبارت است از نشأ اخروی که ما بعد از موت باشد و این محض اشتباه
و اشتباه محض است زیرا که طاعات و عبادات و اعمال حسنه و محاسن
اخلاق در این نشأ دنیوی تحصیل میشود و باین جهت حضرت فرمودند نعم
العون علی الآخرة الدّنیا بلکه دنیای مذموم عبارت است از هر چیزیکه
باعث بعد و دوری از خدا میشود هر چند که نماز و روزه و جهاد و حج و
انفاق و تصدّق باشد و مانند آن هرگاه مقصودش از این امور رضای
الهی نباشد و هر چیزیکه باعث قرب و رضای الهی میشود آن عین آخرت است
هر چند که مال و خدم و حشم و خانهای وسیع و زنهای خوب باشد اگر مقصودش
از اینها رضای الهی باشد خلاصه مدار بر نیّت است و مرویست که حضرت امیر
المؤمنین شنیدند شخصی مذمّت دنیا میکرد فرمودند که ای مذمّت کننده دنیا
که فریفتهٔ او گردیده و بازی او خوردهٔ آیا فریبش را میخوری و بعد از آن مذمّتش
میکنی دنیا میتواند که جرم و گناه را بر تو ثابت کند و تو بر او جرم اثبات میتوانی
کرد کی تو را غافل گردانید از احوال خود و بچه چیز تو را فریب داد و چگونه
تو را فریب داد و حال آنکه قبرهای پدران تو و استخوانهای پوسیده ایشان را
بتو نمود و خوابگاه مادران تو در زیر خاک تو را عبرت فرمود و چه بسیار
بیماران را متوجّه معالجهٔ ایشان شدی و بدست خود بیمارداری ایشان کردی
و برای ایشان شفا طلب مینمودی و طبیبان بر سر ایشان حاضر میکردی
و اشفاق و مهربانی تو هیچ نفع بایشان نبخشید و چند آنکه حیله کردی بمطلب
خود نرسیدی و چند آنکه سعی کردی ایشان را از چنگ اجل رها نتوانستی کرد
پس دنیا چون تو را فریب داده است و حال آنکه حال آن بیماران را مثلی برای

فصل دویم از باب هشتم

حال تو گردانید که تو از حال او بر حال خود اگاه شوی و از نفع نکردن چاره
و تدبیر تو بر حال خود پند گیری و بمردن او مردن خود را بیاد اوری بدرستیکه
دنیا نیکو خانه ایست برای کسیکه پندهای انرا ظهور کند و خانه عافیتی است
برای کسیکه در احوال تدبر نماید و بفهمد و خانه توانگری است برای کسیکه
توشه اخرت خود را از ان بالا بر گیرد و محل تنبیه و اگاهی است برای
کسیکه از اوضاع ان پند گیرد و دنیا محل پیغمبران خدا است و وحی های
الهی در اینجا نازل گردیده و ملائکه حقتعالی در این خانه عبادت کرده اند
و دوستان خدا در این نشأ خدا را پرستیده اند و برتبه محبت فائز گردیده اند
و بندگان خالص خدا در دنیا سوداگریها کرده اند و باعمال خود رحمت الهی را
خریده اند و بهشت را بسود سوداهای خود برده اند پس کی مذمت
دنیا میتواند کرد و حال انکه پیوسته مردم را از جدائی خود خبر میدهد و
باواز بلند ندای نیستی و فنای خود را در میان مردم میزند و بدیهای
خود را و اهلش را برای مردم بزبان حال بیان میکند و ببلاها و دردها
و مشقتهای خود بلای اخرت را برای مردم مثل میزند و بلذتها و شادیهای
خود عیشها و راحتهای اخرت را بمردم میشناساند و ایشانرا مشتاق انها
میگرداند پس کسی را بعافیت میدارد و بامداد بمصیبت و محنت
میاندازد و گاه امیدوار میگرداند و گاه میترساند و گاهی تخویف مینماید
و گاهی حذر میفرماید پس جمعی که پندهای انرا شنیده اند و از موعظه ها
ان اگاه نگردیده اند در روز ندامت و حسرت انرا مذمت خواهند کرد
و گروهی که از ان پندها گرفته اند و از ان توشه ها برداشته اند در روز
قیامت انرا مدح خواهند کرد زیرا که انچه دنیا بیاد ایشان اورد از ان
متذکر و اگاه شدند و انچه از فنا و نیستی و بدیهای خود بایشان گفت

در معنای دنیا و غنا و فقر است

باور کردند و تصدیق او نمودند و از موعظه های او پند گرفتند و فایده
ها بردند و حضرت سید الساجدین در صحیفه میفرماید که خداوندا مرا
عمر ده مادام که عمر من صرف طاعت تو شود و هرگاه که عمر من چراگاه شیطان
گردد و متابعت او نمایم بزودی قبض روح من بکن پیش از آنکه مستحق
غضب و عقاب تو گردم و دعاهای حضرت پیغمبر و ائمه در طلب درازی
عمر و رزق بسیار است فصل سیم در حال مال و غنا و فقر است بدانکه
قاعدهٔ کلی و میزان اصلی همان است که سابقاً ذکر شد که هر چیزیکه باعث
قرب بخدا میشود آن عین آخرت است هر چند که مال و غنا باشد و
و چیزیکه باعث بعد از خدا و غافل شدن از خدا میشود آن عین دنیا است
و مذموم هر چند که فقر و بیچیزی باشد و این میزان کلی است در مانند این
امور حق و باطل و دنیا و آخرت باین ممتاز میشود و مال دو جنبه دارد
آخرت و دنیا و در بسیاری اوقات مشتبه بهمدیگر میشوند و گاه است
مال باعث بر خیر دنیا و آخرت میشود و گاه است باعث خسران دنیا و
آخرت میشود و باین دو حیثیت آیات و اخبار در مدح مال و در مذمت
آن وارد شده است و این مدحیکه در آیات و اخبار بر حج و تصدق و انفاق
و بذل و کرم و جهاد وارد شده است مجموع مدح مال است و این آیات
و اخباریکه بر مذمت بخل و تحاسد و تکاثر و تفاخر و عدم ادای حقوق
و خمس و زکوة وارد شده است بالاطره بر میگردد بمذمت مال حضرت
رسول میفرمایند که چه نیکو یاور است بر پرهیزکاری خدا توانگری و
غنا و حضرت صادق فرمود که چیزی نیست در کسی که نخواهد که مال از
حلال جمع نماید که روی خود را از مذلت سؤال نگاه دارد و قرض خود را
ادا نماید و ارحام و خویشان خود را اعانت کند و فرمود که چه نیکو یاوری

فصل سیم از باب هشتم

است دنیا بر تحصیل اخرت و از حضرت صادق مرویست که فرمود
محمد بن اسکندر روزی بپدرم برخورد در بعضی اطراف مدینه
در ساعت بسیار کرمی و انحضرت مرطوب و سنکین بودند و تکیه بر دو
غلام سیاه کرده بودند و در خاطر کذرانید که سبحان الله مردی پیری از پیران
قریش در اینساعت با اینحال و مشقت طلب دنیا میکند میروم که او را
موعظه کنم پس کفت نزدیک امدم و سلام کردم جواب فرمود و عرق
از انحضرت میریخت کفتم تو پیری از پیران قریش در چنین وقتی با چنین
حالی بطلب دنیا بیرون امده اکر اجل تو در این حال برسد چه خواهی کرد
حضرت فرمود که اکر اجل در این حال برسد در حالی رسیده خواهد بود
که بطاعتی از طاعات الهی مشغولم و کاری میکنم که خود و عیال خود را از
تو و از دیکران مستغنی میکنم من وقتی باید از مرك بترسم که در معصیت
الهی باشم پس کفت راست میفرمائی من خواستم ترا موعظه کنم تو مرا موعظه
کردی و در حدیث دیکر فرمود که حضرت امیر المؤمنین بر بیل کار میکرد
و زمینها اباد میکرد و رسول خدا هسته خرما را بدهان مبارك و تر
میکرد و در زمین میکشت همان ساعت سبز میشد و امیر المؤمنین
هزار بنده از کد ید خود ازاد فرمود و حضرت رسول فرمودند که عبادت
هفتاد جزو است و بهترین جزوهایش طلب حلال است و حضرت امام محمد
باقر فرمود که هر که طلب دنیا میکند برای اینکه محتاج بسؤال نباشد
و بر اهل خود توسعه نماید و مهربانی بهمسایکان بکند در روز قیامت
که مبعوث شود روی او مانند شب چهارده باشد و حضرت صادق از
احوال شخصی سؤال فرمود کفتند پریشان است فرمود که در چه کار
مشغول است کفتند که در خانه مشغول عبادت است فرمود که قوتش از

در حال مال و غنا و فقر است

کجا است گفتند که برادران مؤمنش با و میرسانند فرمود که انها ئیکه او
را قوت میدهند عبادتشان بیشتر و بهتر است از او که در خانه عبادت
میکند و از اسباط بن سالم مرویست که گفت بخدمت حضرت صادق رفتم
و انحضرت از احوال عمر بن مسلم سئوال فرمود گفتم صالح است و خوب است
امّا ترک تجارت کرده است حضرت سه مرتبه فرمود ندکه کار شیطان است
مگر نمیداند که حضرت رسولؐ تجارت فرمود قافله از شام امده بود
متاع ایشانرا خرید و انقدر نفع بهم رسید که قرض خود را ادا فرمود و بر
خویشان قسمت نمود خدا میفرماید که مردانیکه غافل نمیکرداند ایشانرا
تجارت و بیع از یاد خدا و اقامت صلوة و ادای زکوة و اخبار در اینباب
بسیار است و همچنین در مذمت مال حقتعالی میفرماید انّما اموالکم
و اولادکم فتنه و در ایه دیگر فرمودند یا ایّها الذین امنوا لا تلهکم
اموالکم ولا اولادکم عن ذکر الله ومن یفعل ذلک فاولئک هم
الخاسرون یعنی ایگروه مؤمنان باز ندارد شما را اموال و اولاد خود
از ذکر خدا که هر کس را باز میدارد از ذکر خدا خاسر خواهد بود و حضرت
رسول صلعم فرمودند که محبّت داشتن مال و شرف میرویاند نفاق را چنانچه
میرویاند اب سبزه را و خلاصه کلام که گاه است مال وسیله مقصودهای
صحیح میشود و گاه است بعکس و مانند ان مانند افعی است که سمّ قاتل
دارد و تریاق نافع و بایست از سمّ او اجتناب کرد تریاق او را طلبید و
فواید مال منقسم بدنیوی و اخروی میشود و فواید دنیویش معلوم است
و فواید اخروی ان بر سه قسم است قسم اوّل انست که بمصرف خود برسانند
و بان استعانت بجوید بر عبادات و طاعات و حج و زیارت و مانند
ان و قسم ثانی که بمصرف غیر برساند مانند توسعه بر اهل و عیال و

فصل سیّم از باب هشتم

مؤمنان واعانت فقرا ومساکین ودر همه باب باید حدّ وسط رعایت
کرد که انقدر بفقرا ندهد که خود محتاج بشود وزیاده از قدر ضرورت
واحتیاج خود هم نگاه ندارد وانچه را نگاه دارد هم تعلق بان نداشته باشد
وروزی خود را منحصر بان نداند وانچه از برای خود صرف کند بر عیال
تنگ نگیرد وطعامهای لذیذ بخورد وبخوراند بمؤمنان وجامهای
نفیس بپوشد وبپوشاند امّا بقدری که بحدّ اسراف نرسد واگر قدری از
مال داشته باشد که بان طعام لذیذ میتواند بخورد وفقرا را محتاج ببیند
وخود بقلیلی قناعت کند وزیادتی را بارحام خود وفقرا بدهد ایثار
کرده است وایثار از درجه مقرّبان است ودر این مقام نفس وشیطان
گولهای بسیار میزنند مثلا کسیکه همیشه خود را باین نحو عادت داده است
که بخوراک جزئی وملبوس جزئی قناعت کرده است وبزیادتی ایثار کرده است
وبذل نموده است گاه است اگر او را دعوت نمایند بطعامهای لذیذ وطبخهای
خوب ابا میکند وگاه است اب را بر میدارد وبر طبخ میریزد که ضایع شود
ولذّت نداشته باشد وگاه است کسی لباس فاخر از برای او هدیه بیاورد
که بپوشد انرا نمیپوشد واگر بپوشد انرا ضایع میکند براب وماننداین وبسیار
شائق براو هست که ان طعام را بخورد وان لباس را بپوشد یقین داند که این حیله
خر صالحی وتسویلات نفس امّاره وشیطان لعین است وزهد در اینجا
این است که مجاهده نفس امّاره نماید وان خوراک ولقمه‌های لذیذ بخورد
واظهار خوشحالی وشکر نماید وان لباس را بپوشد وخرق عادت خود نموده باشد
ومتابعت هوی ونفس وشیطان نکند وقسم ثالث از فواید اخروی
انیست که مال را صرف بخیرات عامّه نماید مانند بنای مساجد ومدارس
وپل ورباط وحفر ابار وانهار واوقاف وخیرات وماننداین واینجا

در بیان غنا و فقر است

شیطان راهها دارد وکولها میزند سعی نماید که عمل خود را خالص گرداند
ومشوب بریا و سمعه نباشد وحذر نماید که از قبیل الذین ضلّ سعیهم
فی الحیوة الدنیا وهم یحسبون انّهم یحسنون صنعا واز قبیل افمن زیّن له
سوء عمله فراه حسنا نباشد میزان آن اینست که اگر بر او شاق باشد صرف
مال در امور خیریکه مخفی باشد وبحدّ انتشار واشتهار نرسد مانند
اغاثه نمودن ملهوفی ودادن فقیری وقضای دین مدیونی ومی بیند
طبع خود مایل است بسایر خیرات که ما بین الملأ و بر سر زبانها شهرت
دارد بداند که مرض دارد وعمل او خالص نیست والمستعان بالله وامّا
آفات مال پس آن نیز بر دو قسم است آفات دنیوی ودینی است اما آفات
دنیوی مال پس صاحب مال همیشه خائف از تلف آنست واز سلطان
وظلمه وهمیشه حزین ومهموم ومغموم ودر حفظ آن وحمایت واکتساب
آن ودر فکر نفع وضرر آن وهمیشه محسود است ودشمن بسیار دارد وامّا
آفات دینی آن پس بر سه قسم است قسم اوّل اینست که متوصل میشود
بمال بانواع معاصی وشهوات مانند اعانت ظلمه وحکّام واستیلای بر
مردم وارتکاب فسق وفجور واگر مال نداشت از آن معاصی عاجز میبود
واز او صادر نمیشد قسم دویم اینست که تنعّم وتلذّذ بمباحات ولذائذ اطعمه
واشربه ولباسهای فاخر وخانه های رفیع میکند وکسیکه اقدام بر این
مینماید لا محاله [illegible] بتحصیل مال وسعی در بسیاری آن پس مبتلی میشود
بریا و مداهنه و [illegible] سایر اخلاق ردیّه تا آنکه امور خود را
منتظم گرداند [illegible] وگاه است خسر الدّنیا والاخره
میشود وقسم سیم [illegible] اصلاح مال واشتغال
بآن از ذکر خدا [illegible] چیزیکه باز میدارد انسان را از

فصل سیم از باب هشتم

خدا پس ان خسران است چنانچه مضمون ایهٔ شریفه لا تلهکم اموالکم و لا
اولادکم عن ذکر الله ومن یفعل ذلک فاولئک هم الخاسرون
شاهد بر این است و از حضرت عیسی مرویست که فرمودند در مال سه
افت هست تحصیل نمودن ان از غیر ممر حلال عرض کردند که اگر از ممر
حلال تحصیل نماید فرمودند که صرف میشود در غیر موقع عرض کردند
که اگر در موقع خود صرف شود فرمودند که باز میدارد او را از خدا و این
کلام شریف جامع و نافع است و هر کس از این سه افت خاطر جمع است
از افات مال خلاص شد خلاصه باید صاحب مال محافظت بر امور چند نماید
اوّل انکه بداند که مقصود از مال رفع حاجت و کارسازی است پس مقصد
از ان باشد رفع احتیاج و کارسازی دوّم انکه مراعات نماید راه مدخل
ان و اجتناب نماید از محرّمات و از شبهات سیّم انکه مراعات نماید
جهت خرج و بحدّ وسط خرج نماید و اسراف و تقتیر ننماید چنانچه حق تعالی
میفرماید والذین اذا انفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین ذلک قواما
چهارم انکه مالیکه از راه حلال تحصیل نمود در موقع خود صرف نماید
و بیموقع صرف ننماید و پنجم اینست که نیّت خود را در تحصیل و خرج
و انفاق ان خالص نماید و غرض او صحیح باشد فصل چهارم در بیان
مدح و مذمّت فقر است بدانکه در مدح و ذمّ فقر احادیث چند
وارد شده است و از باب سابق نیز فی الجمله معلوم شد و در حدیث
نبوی وارد شده است الفقر سواد الوجه فی الدارین یعنی فقر باعث
روسیاهی میشود در دنیا و در اخرت و در حدیث دیگر فرمود کاد
الفقر ان یکون کفرا یعنی نزدیک است که فقر بحدّ کفر برساند و در
حدیث دیگر فرمود الفقر فخری یعنی فقر فخر من است پس میبایست دانست

در بیان مدح و مذمت فقر است

فقر ممدوح و فقر مذموم کدام است و خلاصهٔ کلام این است که فقر بر سه قسم است
قسم اول آنست که فقر بخدا داشته باشد و بکسی دیگر اظهار احتیاج و فقر
و فاقه نکند بلکه همیشه اظهار غنی و تعفف از مردم مینماید کما قال تعالی
یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف لا یسئلون الناس و این فقر ممدوح
است و بر این معنی منطبق میشود حدیث الفقر فخری و دوم فقری که بمردم
دارد و همیشه اظهار احتیاج خود بمردم بکند و دایم در شکایت حال خود
بمردم مینماید و از خدا غافل و بی خبر است و بر این منطبق میشود الفقر
سواد الوجه فی الدارین که صاحب این حالت روی خود را سیاه کرده است
در دنیا و در آخرت و در نزد خلق خوار و ذلیل میشود و از او متنفر میشوند
و نزد خدا خاسر است که جناب اقدس الهی را کنار گذاشته و بمردم رجوع کرده
و اگر قطع طمع از خلق بنمود و بخدا متوسل میشد جناب اقدس الهی او را
معطل نمیگذاشت سیم آنستکه گاهی شکایت حال خود را بحق میکند و گاهی
بخلق و بر این معنی منطبق است حدیث کاد الفقر ان یکون کفرا زیرا که
گویا شریک از برای خدا قرار داده است فصل پنجم در بیان تجمل
و زینت و ملبوسات فاخره و خوانهای نفیس و خدم و حشم و مانند اینها
است بدانکه اینها نیز مانند مال میباشند و دو جنبهٔ دنیا و آخرت دارند
از حیثیت صحت مقصد و نیت و صفای طویت و اگر اینها را استعمال
نماید بر جادهٔ شریعت و باعث توصل برضای خدا بشود عین آخرت است
و اگر بعکس باشد عین دنیا است و میزان همان است که سابق بر این مذکور شد
و چنان نیست که اینها عین دنیا باشند مطلقا و ترک اینها عین آخرت باشد مطلقا
و پادشاهی حضرت سلیمان بحسب ظاهر دنیا مینماید و عین آخرت و عبادت است
و زهد ارباب بدع و ضلالت در ایشان آخرت مینماید و حال آنکه عین

فصل پنجم از باب هشتم

دنیا است و حضرت امیر ع فرمودند که خداوند عالمیان جمیل و نیکو است
و جمال و زینت را دوست میدارد و دوست میدارد که اثر نعمت او بر بنده اش
ظاهر باشد و حضرت صادق ع فرمودند که هرگاه خدا نعمتی کرامت فرماید به بنده
پس آن نعمت را ظاهر گرداند و خود را بآن بیاراید ملائکه میگویند که
دوست خدا است و بیان نعمت خدا کرده است و اگر بر خود ظاهر نکند میگویند
دشمن خدا است و تکذیب نعمت خدا کرده است و حضرت امام رضا ع
فرمود که حضرت علی ابن الحسین ع دو جامه میپوشیدند در تابستان که پانصد
درهم قیمت آنها بود و بسند معتبر مروی است که سفیان ثوری که از
رؤسای طوایف مبدعه صوفیه است در مسجد الحرام میگذشت حضرت
امام جعفر صادق ع را دید که جامه های نفیس با قیمت پوشیده اند گفت
والله که میروم و او را بر پوشیدن این جامه ها سرزنش میکنم پس بنزدیک
حضرت آمد و گفت والله یا ابن رسول الله که پیغمبر مثل این جامه ها نپوشید
و علی ابن ابی طالب و هیچیک از پدرانت چنین لباسی نپوشیدند حضرت
فرمود که حضرت رسول ص در زمانی بودند که در میان مسلمانان تنگی
بود لهذا بر خود تنگ میگرفتند و بعد از آن وسعت بهم رسید پس سزاوار
ترین اهل دنیا بصرف کردن نعمتهای خدا نیکوکارانند پس این آیه را خواندند
قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق یعنی بگو
ای محمد کی حرام کرده زینت خدا را که برای بندگان بیرون آورده و خلق
فرموده است و چیزهای پاکیزه و حلال از روزی را پس ما سزاوارتریم
از دیگران باین ها بعد از آن فرمود که ای ثوری این جامه ها که میبینی این
برای لذت نفس نپوشیده ام از برای مردم پوشیده ام بعد از آن دست
سفیان را گرفتند و بنزد خود کشیدند و جامه که بر بالا پوشیده بودند

در بیان تجمل و زینت و ملبوسات

دور کردند و باو نمودند جامهٔ را که ملاصق بدن ایشان بود جامهٔ بسیار
کنده بود و فرمودند که این جامهٔ کنده را از برای خود پوشیده ام و آن جامهٔ نفیس را
برای زینت نزد مردم پس دست انداختند و جامهٔ کنده را که سفیان بر
بالای جامه‌ها پوشیده بود دور کردند جامهٔ ملاصق بدنش جامهٔ بسیار
نرمی بود فرمودند که این جامهٔ بالا را تو برای ریای مردم پوشیدهٔ و جامهٔ نفیس را
برای لذت نفس در زیر پوشیدهٔ و از محمد بن عثمان مرویست که نزد حضرت
صادق ع بودیم شخصی با نحضرت عرض کرد که شما فرمودید که علی ع بن ابیطالب
جامه‌های درشت میپوشیدند و پیراهنی بچهار درهم میخریدند و میبینیم
شما جامه‌های نیکو میپوشید حضرت فرمود که علی بن ابیطالب در زمانی بودند
که آن جامه بد نمی‌نمود اگر در چنین زمانی میپوشیدند بان جامه مشهور
میشدند پس بهترین لباس هر زمانی لباس اهل آن زمان است اما چون
حضرت صاحب الامر ع ظهور خواهد کرد جامه را بروش حضرت امیر ع خواهد
پوشید و بسیرت آنحضرت عمل خواهد فرمود و حضرت صادق ع فرمودند
که سه چیز است که خدا مؤمن را بر آنها حساب نمیکند طعامیکه میخورد و
جامهٔ که میپوشد و زن صالحهٔ که او را اعانت مینماید و فرج او را از
حرام نگاه میدارد و در حدیث دیگر فرمود که خدا زینت را دوست
میدارد و از بدحالی و اظهار فقر کراهت دارد و دوست میدارد که
اثر نعمت خود را بر بنده به بیند کسی پرسید که چگونه نعمت را ظاهر گرداند
فرمود که جامهٔ خود را پاکیزه دارد و بوی خوش بر خود بزند و خانهٔ خود نیکو
کند و ساحت خانه را جاروب کند حتی آنکه چراغ را قبل از غروب آفتاب افروختن
فقر را بر طرف میکند و روزی را زیاده میگرداند و جمعی از اصحاب روایت
نموده‌اند که در بصره ربیع ابن زیاد شکایت نمود بحضرت امیرالمؤمنین ع

فصل پنجم از باب هشتم

حال برادرش عاصم بن زیاد که عبا پوشیده و جامه‌های نرم ملایم را ترک
کرده و ترک دنیا نموده و اهل و فرزندانش بسبب این مغموم و محزون بودند
حضرت او را طلبید چون آمد حضرت رو ترش کرد و فرمود که ای دشمن نفس خود
شیطان خبیث ترا حیران کرده است آیا حیا از اهل خود نکردی آیا رحم
بر فرزندان خود نکردی تو چنین گمان میکنی که خدا چیزهای طیب را
بر تو حلال کرده است و کراهت دارد که تو از آنها برداری و منتفع شوی
تو نزد خدا پست‌تری از آن که چنین تکلیفی نسبت بتو بکند مگر خدا نفرموده است
که والارض وضعها للانام فیها فاکهة والنخل ذات الاکمام یعنی زمین را
خلق فرمود و مقرر گردانید از برای انتفاع مردمان و در زمین انواع
میوه‌ها هست و خرماها که شکوفه شان در میان غلافها حاصل میشود
آیا نفرموده است که مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان و فرموده است
که یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان پس در اول بمیوه‌ها و خلق آنها بر خلایق منت
نهاده است و در ثانی بدریا و مروارید و جواهر که از دریا بیرون می‌آید
منت نهاد پس حضرت فرمود که بخدا سوگند که نعمت خدا را بفعل اظهار
کردن و صرف نمودن نزد خدا محبوب‌تر است از بیان کردن بقول و حال
آنکه امر فرموده است و اما بنعمة ربک فحدث یعنی حدیث کن نعمتهای
پروردگار خود و بیان کن آنها را پس عاصم گفت که یا امیرالمؤمنین پس
تو چرا در خوردنیها اکتفا کرده بطعامهای ناگوار و در پوشش بر جامه‌های
کنده حضرت فرمود که من مثل تو نیستم خدا واجب گردانیده است
بر امامان حق که خود را بضعیفان و فقیران مردم بسنجند و بروش ایشان
سلوک نمایند تا بر فقیران فقر زور نیاورد و چون امام خود را بهمان
حال خود ببینند بحال خود راضی شوند پس عاصم عبا را انداخت و جامه‌های

در بیان تجمل و زینتها و ملبوسات

نرم پوشید مؤلف گوید که از این حدیث شریف و مانند آن میتوان
استنباط نمود که اولی و الیق بحال علما و فضلا و پیشوایان دین مبین و
مقتدایان انستکه باین طریق رفتار نمایند تا از برای سایر فقرا اسباب
تسلی بشود بشرطیکه بحد لباس شهرت نرسد خلاصه باید در این امور محض نظر و
قصد رضای الهی باشد بهر نوع که باشد و اما انهائیکه میدانند ترک این
امور عین اخرتست مط و باثار و اخبار اهل بیت ص ملتفت نمیشوند
فقد خسروا الدنیا والاخره وذلک هو الخسران المبین وشاید انها ترک
دنیا از برای دنیا کرده اند و حضرت پیغمبر ص خبر از حال ایشان دادند بابوذر
و فرمودند ای ابوذر در اخر الزمان جماعتی بهم خواهند رسید که در زمستان
و تابستان پشم پوشند و باین سبب خود را افضل از دیگران دانند پس ایشانرا
لعنت میکنند ملائکه اسمانها و ملائکه زمین باب نهم در بیان زهد است
بدانکه معنی زهد ترک نمودن دنیا و راغب بودن باخرتست و چون معنی
دنیا و اخرت معلوم شد پس معنای زهد معلوم شد و معلوم شد انکه شخصی که
مال بسیار دارد و خانه های رفیع و زنهای جمیل و خدم و حشم و لباسهای
فاخر ممکن است که زاهد باشد و کسیکه لباس پستی پوشیده باشد و در اکل
و شرب و ملبوس و مسکن و غیره منتهای تنگی بر خود گرفته و ان زاهد نباشد
و در عین طلب دنیا باشد و از حضرت صادق ع مرویست که زهد در دنیا ان نیست
که مال خود را ضایع کنی و نه انکه حلالی را بر خود حرام گردانی بلکه زهد
و ترک دنیا انستکه اعتماد تو بر انچه در دست داری زیاده نباشد از اعتماد
تو بر خدا و از حضرت امیر المؤمنین ع مرویست که فرمود زهد در دنیا انست
که طول امل را از خود دور گردانی و نعمتهای خدا را شکر کنی و از محرمات
الهی پرهیزی و از حضرت صادق ع پرسیدند از معنای زهد فرمودند

باب نهم در بیان زهد است

کہ آنستکہ اندوه وشادی دنیا از دل او بدر رفته پس چیزی از دنیا
کہ او را حاصل شود شاد نمیشود وبر چیزی از دنیا کہ از او فوت شود
تاسف نمیخورد ومحزون نمیشود وازینجا معلوم میشود کہ ماکول لذیذ
ولباس نیك ومسکن خوب پاکیزه منافات با زهد ندارد چنانچه گذشت
وحضرت امیر المؤمنین فرمود کہ خود را باید پاکیزه کنید از بوهای بد کہ
مردم بانها متاذی میشوند ودر مقام اصلاح وپاکیزه کردن بدن خود
باشید وباحوال خود بپردازید بدرستیکہ خدا دشمن میدارد از بندگان
ان قاذوره کثیف بدبوئی را کہ در پهلوی هرکس بنشیند از او متاذی شود
وحضرت امام رضا فرمود کہ سزاوار این است کہ آدمی هر روز استعمال
بوی خوش بکند واگر قادر نباشد یکروز بکند ویکروز ترك کند واگر قادر
نباشد در هر جمعه یکبار بکند وابدا البته ترك نکند وحضرت رسول فرمود
کہ ما گروه انبیا گوشت را دوست میداریم وبسیار میخوریم واز حضرت صادق
مرویستکہ حضرت رسول فرمود کہ هرکہ چهل روز او را گوشت میسر نشود
قرض کند وبخورد کہ خدا قرضش را ادا مینماید ودر حدیث دیگر فرمودند
کسیکہ چهل روز گوشت را ترك کند کج خلق میشود وهرکہ کج خلق شود
اذان در گوشش بگوئید وبروایت دیگر در گوش راستش بگوئید باب
دهم در متابعت نفس اماره وهوای نفسانی بدانکہ نفس اماره انسان
ضررش زیاده از شیطان است وحقتعالی میفرماید کہ حضرت یوسف
فرمود ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی یعنی بدرستیکہ نفس امر
کننده است ببدی مگر انکہ را خدا رحم فرماید ودر ایه دیگر فرموده فاما من
خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی یعنی هرکہ از خداوند
عالمیان وایستادن در محاسبه نزد او بترسد ونهی کند نفس را از خواهش

او پس بدرستیکه بهشت ماوای اوست و در جای دیگر میفرماید که
در قیامت شیطان بگمراهان خواهد گفت که مرا بر شما سلطنتی نبود بغیر اینکه
شما را خواندم و اجابت من کردید پس مرا ملامت نکنید نفسهای خود را
ملامت کنید و بدانکه از جملهٔ ثمرهای مجاهدهٔ نفس مجاهده با کفّار است و جمیع
اخلاق حمیده و صفات پسندیده از مجاهدهٔ نفس حاصل میشود و مجاهدهٔ
نفس آنستکه بهر چیزی که خواهش و میل داشته باشد که مخالف شرع یا عقل
جهاد کند و مخالفت نماید باستعانت الهی و تذکّر آیات و احادیث و مواعظ
و منقاد بعقل و شرع بشود و حضرت امام موسی کاظم ع فرمود که حضرت رسول ص
لشکری بجهاد فرستادند چون برگشتند فرمودند که مرحبا بجماعتی که جهاد کوچک
بجا آوردند و جهاد بزرگتر بر ایشان باقی است پرسیدند که یا رسول الله
جهاد بزرگتر کدام است فرمود که جهاد نفس پس فرمود که بهترین جهادها
جهاد کسی است که جهاد کند با نفسیکه در میان دو پهلوی اوست و حضرت
صادق ع فرمود که حذر نمائید از هوا و خواهشهای خود چنانچه حذر
میکنید از دشمنان خود بدرستیکه هیچ چیز دشمن تر نیست از برای مردان
از متابعت هواهای خودشان و درو کرده های زبانشان و حضرت
امام محمّد باقر ع فرمودند که حضرت رسول ص فرمود که حقتعالی میفرماید
که بعزّت و جلال و بزرگواری و نور و علوّ شان و رفعت مکان خود
سوگند میخورم که هیچ بندهٔ اختیار نمیکند خواهش نفس خود را بر خواهش و
فرمودهٔ من مگر آنکه امور او را متفرّق میسازم و دنیا را بر او مشتبه
میگردانم و دل او را بدنیا مشغول میگردانم و نمیرسانم باو مگر آنچه از برای
او مقدّر کرده ام از دنیا و بعزّت و جلال و بزرگواری خودم سوگند که هیچ بندهٔ
اختیار نمیکند فرمودهٔ مرا بر خواهش خود مگر آنکه ملائکه را بحفظ او موکّل میگردانم

باب دهم

واسمانها و زمینها را متکفّل روزی او میکنم و تجارت هر تاجر بوا
بسوی او میفرستم و حضرت صادق (ع) فرمود که نفس را بخواهشهای خود مگذار که بد
بدرستیکه خواهش نفس در هلاکی انست و نفس را با هوا گذاشتن موجب
ایذا و اضرار نفس است و نفس را از خواهشهای خود باز داشتن دوا و درمان
دردهای نفس است و بدانکه نفس عبارت از جوهر لطیف ملکوتی است که استخدام
میکند این بدن جسمانی را در اوامر و حوائج خود و نفس عبارت از حقیقت انسان
و ذات او است که علم دارد بمعلومات و از برای این نفس در بدن شئون
جسمانی است مانند اعضا و جوارح و شئون روحانی مانند قوی مثل قوهٔ
غضب و شهوت و مانند اینها و این جوهر ملکوتی را گاهی نفس مینامند و گاهی
بقلب مینامند بجهة تقلّبات و تنقّلاتیکه در خاطر بهم میرساند و گاهی
بعقل مینامند از حیثیت کسب علوم و معارف و گاه است این چهار لفظ
بر چهار معنی مختلف اطلاق مینمایند و تحقیق این امور در این رساله گنجایش
ندارد و از برای نفس اوصاف مختلف هست بحسب اختلاف احوال او پس
اگر نفس مطمئن میشود در زیر اوامر و نواهی جناب اقدس الهی و اضطراب
بسبب شهوات از او زایل میشود انرا نفس مطمئنّه مینامند چنانچه حقتعالی
میفرماید یا ایّتها النّفس المطمئنّة ارجعی الی ربّک راضیة مرضیّة و اگر
مطمئن نشود و در جنگ باشد با شهوت و غضب و در بحث و اعتراض
بر انها باشد نفس لوّامه مینامند چنانچه حقتعالی میفرماید و لا اقسم
بالنّفس اللوّامة و اگر ترک نماید بحث و اعتراض و اذعان و انقیاد نماید از
برای شهوات و دواعی شیطانیّه نفس امّاره مینامند چنانچه در آیهٔ شریفه
انّ النّفس لامّارة بالسّوء الّا ما رحم ربّی

باب یازدهم در غرور است

بدانکه غرور عبارت است از متابعت کردن نفس هوا را و میل طمع بان

باب پانزدهم در غرور است

معتقد شود که خودش خوب کسی است و بر خیرات در عاجل اجل حق تعالی
میفرماید لا تغرّنّکم الحیوة الدّنیا ولا یغرّنّکم بالله الغرور و در ایه دیگر
فرموده‌اند ولکنّکم فتنتم انفسکم وتربّصتم وارتبتم وغرّتکم الامانی حتّی جاء
امر الله وغرّکم بالله الغرور و بدانکه غرور اقسام دارد قسم اوّل غرور
بدنیا مانند غرور کافران و منافقان و عامیان است که ترجیح دادند
دنیا را بر اخرت واستدلال نمودند بر این مطلب بدو دلیل اوّل انکه
نقد به از نسیه است و دنیا نقد است و اخرت نسیه است پس دنیا به از
اخرت است و دویم انکه دنیا یقین است و اخرت شك است و یقین به از
شك است پس دنیا به از اخرت است و اینها قیاسات فاسد مانند قیاس
ابلیس لعین که گفت انا خیر منه خلقتنی من نار وخلقته من طین و در شان
مانند ایشان در ایه شریفه اولئك الّذین اشتروا الحیوة الدّنیا بالاخرة
فلا یخفّف عنهم العذاب ولا هم ینصرون و علاج این غرور یا بایمان بخدا و
رسول صلعم و تامّل در ایه شریفه ما عندکم ینفد وما عند الله باق و ایه شریفه
وما عند الله خیر وابقی و ایه شریفه وما الحیوة الدّنیا الّا متاع الغرور
یا ببرهان عقلی که دلالت میکند بر فساد این قیاس زیرا که بودن نقد به
از نسیه است مطلقا در محلّ منع است بعلّت انکه وجه اداء است که عقلا
تجّار و مانند اینها یکدرهم بذل مینمایند از برای تحصیل ده درهم نسیه و
نمیگویند نقد به از نسیه است و مریض ترك مینماید لذایذ اطعمه واشربه بقول
طبیب نقدا از برای واهمه از حصول مرض فیما بعد وحال انکه ترك لذتها
نقد بود و توقّع مرض نسیه است و میبینیم عقلا مرتکب سفرها وکرها و اسفار
بعیده در برّ و بحر میشوند و بذل اموال خود میکنند در خرج و اخراجات
از برای احتمال نفع نسیه و امّا مغالطه ثانی که گفتند پس هر دو شق او صحیح

باب یازدهم

البطلان است امّا آنکه میگویند یقین به از شک است پس در صورتیکه شک مثل یقین باشد یا کمتر و امّا در صورتیکه زیادتر باشد در محل منع است زیرا که تاجر از سعی و زحمت و مشقّت خود بر یقین است و از نفع بردن بر شک است و طلبه علوم از زحمت و تصدیع خودشان بر یقین و از وصول بمطلب بر شکند و بیمار از تحمّل مشقّت و تلخی دوا بر یقین است و از حصول شفا بر شک است و صیّاد از زحمت و تعب صید بر یقین و از حصول صید بر شک است و با وجود این مراحل متحمّل زحمتهای نقد میشوند از برای نفع محتمل و کسیکه یقین در آخرت ندارد باید چنین بگوید که متحمّل شدن مشقّت عبادات و طاعات در دنیا چند روز قلیلی سهل است و آسان است بالنّسبه بآنچه میگویند از عذابهای اخروی پس اگر دروغ باشد چیزی از ما فوت نشده است مگر لذّات فانی مشوب بآلام در ایّام قلایل و اگر راست باشد که از عذاب اخروی خلاص شده ایم و امّا جزء ثانی که ادّعا کرده که آخرت شک ابهام خطا است زیرا که آخرت یقین باخبار جناب اقدس الهی و انبیاء و رسل و اولیا و صلحا و قسم دویم غرور بخدا مثل آنهائیکه میگویند اگر از برای خدا معادی و ثوابی و بهشتی باشد ما اولایم بآنها از دیگران و اگر قربی نزد خدا نداشتیم نعمتهای دنیوی بما نمیرسانید و اگر اراده عقاب ما در آخرت داشت در این دنیا عقاب میکرد و اگر این صلحا و اخیار و اهل ایمان و اسلام نزد خدا قربی داشتند و منزلت و ثواب داشتند باین حقارت و مذلّت در دنیا نمیگذرانیدند چنانچه جناب اقدس الهی در قرآن از ایشان حکایت فرموده اند اهؤلاء منّ الله علیهم من بیننا و یقولون لو کان خیرا ما سبقونا الیه مغرور نمیدانند که این لذّات

در غرور است

دنیوی عین مهلکانند و سموم قاتله اند و وزر و وبال اند در آخرت و دنیا
دشمن خداست و بدشمنان خود میدهد و اگر دنیا نزد خدا قربی داشت بدشمن
خود شربه از آب نمیداد و تامل نمیکنند در فرموده جناب اقدس الهی در قرآن

ایحسبون انما نمدهم به من مال و بنین نسارع لهم فی الخیرات بل لا

یشعرون و در آیه دیگر فرمودند سنستدرجهم من حیث لا یعلمون
قسم سیم آنهایند که باعمال خود مغرور شدند و آنها چند قسم است قسم اول
آنهائیکه معاصی در نظر قاصر خودشان طاعت مینماید مانند حکام و ظلمه که
از مال مردم تعمیر مساجد و روضات و عتبات مینمایند و دویم آنهائی که
عمل را در نظر قاصر خودشان هیچ مینماید که از برای خدا کردند مانند
آنهائیکه وعظ و نصیحت میکنند و غرض ایشان جلب قلوب مردم و حصول
رفعت منزلت در نزد ایشان است و گمان میکنند که عملشان از برای خداست
و قسم سیم آنهائیکه ترک میکنند فرائض را و مشغول میشوند بنوافل و قسم
چهارم آنهائیکه زحمت و تصدیع میکشند در غیر مهم لازم و غافل
میشوند از مهم لازم مانند آنهائیکه سعی میکنند در تصحیح نیت که
باعتقاد خودشان عبارتست از الفاظیست که در خاطر خود میگذرانند چند
که داعی دیگر داشته باشند و نهایت تدقیق میکنند در مخارج حروف
و دقایق علم قرائت و در بند حضور قلب که روح عبادتست و خضوع
جمعه و جماعات نیستند و مانند آنهائیکه بسیار قرائت قرآن میکنند بدون
تامل و تفکر و اگر کم میخواندند با تامل و فکر بهتر میبود و قسم پنجم آنهائیکه
معروف بزهد و روزه گرفتن و در اغلب اوقات روزه میگیرند و کاه است
دهر را روزه میگیرند و زبان خودشان را از غیبت نگاه نمیدارند
و مضایقه نمیکنند از افطار بر محرمات و قسم ششم آنهائیکه مداومت

باب یازدهم

برج مستحب مینمایند و در بند این نیستند که از مظالم خلاص شوند و ادای
حقوق مردم نمایند و قضای دیون خود کنند و سعی نمایند در تحصیل رزق
حلال و در بند نماز و طهارت ثوب و بدن در طریق نباشند و قسم هفتم
انهائیکه امامت در مساجد میکنند یا اذان میگویند و باعتقاد خودشان
که مواظبند برحبّات و حال آنکه اگر اتفاق بیفتد که حاضر نباشند و مطلع
شوند که دیگری در آن مکان امامت کرده یا اذان گفته از غصّه و حسد نزدیک
میشود که خود را هلاک نمایند هرچند که آن دیگری اعلم و اصلح و اورع باشد
وقسم هشتم انهائیکه متصدّی شده‌اند از برای امر بمعروف و نهی از منکر و
فراموش نموده‌اند خود را بمضمون آیه شریفه اتامرون النّاس بالبرّ وتنسون
انفسکم و آیه یا ایّها الّذین امنوا لم تقولون ما لا تفعلون و اگر احدی
او را امر بمعروف و نهی از منکر نماید متغیّر میشود و غضب میکند و بدش
میاید از انکه دیگری او را امر و نهی کند و قسم نهم انهائیکه [illegible] تعمّق
نمودند در علوم شرعیه و کثرت تفریعات و مسائل فضولیه چند که داخل
شبهاتند و صاحب قدس الهی امر فرموده بعدم خوض در انها و اهمال نمودند
تحصیل اخلاق حسنه و مجاهدهٔ نفس امّاره و تجنّب از اخلاق ردیّه و صفات
مذموم مانند حسد و ریا و عجب و تکبّر و حبّ دنیا و مانند اینها که واجب
عینی میباشد و قسم دهم طایفه مضلّه مبتدعه فرقه صوفیه اند که ادّعا میکنند
احکام علم باطن کردیم و اخلاق حمیده و صفات پسندیده را تحصیل نمودیم
و از صفات ذمیمه خلاص شدیم و بدعتهای چند در شرع مبین و در
شریعت سیّد المرسلین قرار دادند و مخالفتی چند با شریعت مطهره نبوی
نمودند و از امور واجبات ظاهره عار دارند و شکیبائی نمی‌نمایند
قسم چهارم از مغرورین ارباب اموال اند و انها چندین فرقه میباشند

در غرور است

بعضی بسیار حریص میباشند بر بنای مساجد و مدارس و قنات و رباط
و مانند این امور که ظاهر میشود از برای مردم و اگر ارباب شریعت
منتهای حث و التماس نمایند که این اموال را بفقیری یا محتاجی بدهند
نمیکنند با وجود آنکه صرف نمودن بفقرا اولی میباشد و اگر کسی تکلیفشان
نماید که در این امور شر اصرف نمایند که احدی نفهمد از کیست نمیکنند
و گاه است صله رحم را که اهمّ و الزم است ترک میکنند و مرتکب این
امور میشوند و بعضی منتهای رغبت دارند باعانت فقرا و مساکین
و بذل اموال و در بند این نیستند که از حلال یا از حرام یا از شبهات
تحصیل نمایند و بعضی از اینها رغبت بطاعات و عبادات بدنیه دارند
و مداومت مینمایند بزیارت و نوافل و تهجّد و قرائت قران و تعقیبات
و از طاعات و عبادات مالیّه منتهای تنفر دارند و جان دادن آسانتر
نزد ایشان از بذل یکدینار در راه خدا و گمان بجود میکنند که از جملهٔ اخیار
و صلحا میباشند و نمیدانند که جناب اقدس الهی غنی است از عبادات و طاعات
ایشان و تکلیف مشتق از کلفت است و میباید امری که شاق است بر
نفس خبیثهٔ خودشان بعمل بیاورند فقد ضلّ سعیهم فی الحیوة الدّنیا
و هم یحسبون انّهم یحسنون صنعا و بعضی صرف اموال خودشان بظلمه
و حکام و ارباب مناصب میکنند و چیز جزئی بفقیر دادن منتهای صعوبت
نزد ایشان دارد و حال آنکه حقتعالی میفرماید و لا تأکلوا اموالکم بینکم
بالباطل و تدلوا بها الی الحکّام و بعضی چنین میدانند که اموال خود را
از حلال اکتساب نموده‌اند و بموقع خرج نموده‌اند بفقرا و علما و صلحا
و اخیار میدهند و لیکن شیطان لعین و نفس امّاره از راه دیگر گولشان
زده است بر اکر چیزی میدهند مکر باینها یکه شهرت داشته باشند و با ایشان

مجالست و مصاحبت مینمایند و تردد مینمایند یا انکه اظهار تملق و بشاشت
در نزد ایشان بکنند و ان فقرائیکه منتهای عزت نفس دارند و تعفف از
ایشان مینمایند و تملق از ایشان نمیکنند چیز نمیدهند و اعتنا نمیکنند
اعاذنا الله و سایر المؤمنین عن متابعة النفس الامارة والشیطان اللعین

باب دوازدهم در مکارم اخلاق و کیفیت تحصیل ان و در این باب

چند مقاله است مقاله اول در صبر و تحقیق ان در چند فصل میشود

فصل اول بدانکه صبر سرامد اخلاق حسنه است و او عبارتست از ثابت
ماندن بر امری از امور است بعلت باعث دینی و گاهی صبر بر طاعات و
عبادات میشود و گاهی بر مشقت طاعات میشود و صبر از جمله فروع رضا
بقضای الهی و موجب فرح و راحت دنیا و عقبی است و بهترین افراد
صبر صبر بر مشقت ترک گناهان است که بر نفس بسیار دشوار و گران است
و بعد از ان صبر بر مشقت طاعات است و بعد از ان صبر بر بلاها و مصیبتها
است چنانچه از حضرت رسول صلعم منقول است که صبر بر سه قسم است صبر بر مصیبت
و صبر بر طاعت و صبر از معصیت پس کسیکه صبر کند بر مصیبت تا انکه
بطریق نیکو الحال ان مصیبت را از خود دور کند حق تعالی برای او سیصد
درجه بنویسد که از هر درجه تا درجه مانند مابین اسمان و زمین باشد
و کسیکه صبر کند بر مشقت طاعت الهی حقتعالی از برای او ششصد درجه
بنویسد که از هر درجه تا درجه مانند منتهای زمین باشد تا ابتدای عرش
و کسیکه صبر کند بر ترک معصیت حقتعالی از برای او نهصد درجه بنویسد
که از هر درجه تا درجه مانند منتهای مابین زمین باشد تا منتهای عرش
و حضرت صادق ع فرمود که هر که از مؤمنان ببلائی مبتلی شود و صبر
کند حق تعالی باو مثل ثواب هزار شهید کرامت فرماید و از حضرت رسول صلعم

فصل اول در ذکر صبر است

مرویست که حقتعالی در روز قیامت جمیع خلایق را در یک زمین جمع کند
منادی از جانب حق تعالی ندا کند که جمیع خلایق بشنوند که کجایند اهل
صبر پس گروهی از مردم برخیزند پس استقبال کنند ایشان را گروهی از ملائکه
و بایشان گویند که بر چه چیز صبر کرده اید شما ایشان گویند که ما
نفسهای خود را بر مشقت طاعات الهی صبر میفرمودیم و بر مشقت ترک
معصیت صبر کردیم پس منادی از جانب حق تعالی ندا کند که بندگان من
راست میگویند بگذارید ایشان را که بیحساب به بهشت روند و حضرت
صادق ع فرمودند که صبر از ایمان بمنزله سر است از بدن چنانچه بجدائی سر
بدن برطرف میشود و بیجان میگردد همچنین برفتن صبر ایمان برطرف
و ضایع میشود و از حضرت صادق ع مرویست که چون مؤمن را داخل
قبر میکنند نماز از جانب راستش میایستد و زکوة از جانب چپش
و نیکی و احسان به پدر و مادر و غیر ایشان بر او مشرف میشود بر بالای
سرش و صبر در کناری میایستد پس چون منکر و نکیر داخل قبرش میشوند
که از او سئوال کنند صبر بنماز و زکوة و نیکی میگوید که شما مدد صاحب
خود بکنید و اگر شما عاجز شوید من او را در میابم و اعانت او مینمایم و
حضرت امام محمد باقر ع فرمودند که هر کس مهیا نکند صبر را از برای
مصیبتهای روزگار عاجز خواهد شد فصل دوم بدانکه آنچه که
انسان میابد در دنیا یا مخالف طبع او باشد یا موافق و او در هر دو
قسم بصبر محتاج است اما در موافق طبع خود مانند صحت و سلامتی
بدن و حصول مال و جاه و کثرت اعوان و اتباع و انصار و وسعت
زندگانی پس صبر بر این امور اشد و اشق است بعلت آنکه میبایست
سعیهای [illegible] نماید در ضبط نمودن نفس خود در این امور و الا اگر نفس

فصل دویم از مقاله اول باب دوازدهم

خود را رها کند و ضبط نماید بمهالک دنیوی و اخروی میافتد و
خسر الدنیا و الاخره میشود و اما اموریکه مخالف طبع و خواهش او باشد
پس ان بر سه قسم است قسم اول اموری است که در تحت اختیار او باشد
مانند طاعات و معاصی و صبر بر طاعت امریست مشکل زیرا که نفس
متنفر است از مرتبه عبودیت و خواهش ربوبیت دارد و از بعض
طاعات متنفر است بسبب کسالت مانند نماز و از بعض دیگر
بسبب بخل مانند زکوة و از بعض دیگر بسبب هر دو امر مانند حج و جهاد
است و صبر بر طاعت در سه حالت میشود قبل از شروع در عمل
طاعت و در اثنای ان و بعد از فراغ از ان زیرا که قبل از شروع
باید صبر نماید بر تصحیح نیت و اخلاص عمل از ریا و از سائر افات و
در اثنای عمل که انرا باتمام برساند و غافل نشود از مبطلات ان و بعد
از عمل که انرا افشا نکند و عجب بان نکند و انرا باطل نکند و اما
صبر بر معاصی پس اشق انواع ان صبر از معاصی است که الفت با انها
داشته بسبب عادت زیرا که دو داعی از جانب شیطان دارد شهوت
و عادت و ترک عادت موجب مرض است قسم دویم اموریست که در
خود انها باختیار او نبود اما در دفع انها اختیار دارد چنانچه کسی او را
اذیت کند قولاً یا فعلاً یا جنایتی بر او بکند در مال یا در نفس و صبر
بکند که در صدد مکافات او در نیاید چنانچه حضرت رسول صلعم فرموده صله
کن هر کس ترا قطع کند و بده بانکسیکه ترا ندهد و محروم سازد
و عفو کن از انکسیکه بر تو ستم کرده است و قسم سیم صبر بر اموری
چند که اختیار نداشت نه در ابتدای و نه در انتهای انها مانند مرگ پدر
و مادر و فرزند و خویش و قوم و دوست و تلف شدن اموال

وبیماری و مانند این امور فصل سیم بدانکه علاج تحصیل صبر این است که
فکر بسیار نماید در فضیلت صبر و ثواب آن و آنچه جناب اقدس الهی وعده نموده
بصابرین از ثوابهای نامتناهی و آنکه عاقبت صبر ممدوح است و خوب است
در دنیا و در آخرت و آنکه جزع و هلع فایده بحال او نمی بخشد و آنکه اگر صبر کرد
ماجور میشود و اگر صبر نکرد ماثوم خواهد شد و آنچه شد شد مقاله دویم در
رضا بدانکه رضا عبارتست از ترک نمودن اعتراض بر جناب اقدس الهی و ترک
خشم است و جناب اقدس الهی مدح نموده است آنهائیرا که رضامندی از خالق خود
دارند بانکه جناب اقدس الهی از ایشانهم راضی است چنانچه فرموده رضی الله
عنهم و رضوا عنه و حضرت امام محمد باقر ع فرمودند که سزاوارترین خلق بتسلیم
بقضای الهی آنهائیکه خدا را بشناختند و هر کس راضی بقضای الهی میشود قضای
الهی بر او میگذارد و اجر او عظیم است و هر کس که خشم میکند قضای الهی را
قضا بر او میگذارد و اجر او ضایع میشود و حضرت سید الساجدین ع فرمودند
که صبر و رضا بقضای الهی سر آمد طاعات الهی است و در حدیث قدسی وارد
شده است که هر کس راضی بقضای من نشود و صبر بر بلای من ننماید و شکر
نعمتهای من نکند پس برود و پروردگاری غیر از من از برای خود قرار دهد و از
آسمان و زمین من بیرون رود و فواید رضا بقضا اطمینان قلب و فراغ بال
و استراحت نفس از هموم و غموم و تحصیل رضای الهی و نجات از غضب او
و طریق تحصیل رضا اینست که بداند که هر چیزیکه جناب اقدس الهی برا و
قضا کند اصلح است بحال او در دنیا و در آخرت هر چند که حکمت او را در یافت
ننماید و آنکه هم و غم و غصه باعث تغییر و تبدیل قضا نمیشود و آنکه هر چه
مقدر شده است لامحاله میشود هر چند هزار غصه بخورد و مهموم و مغموم
بشود و هر چه مقدر نشده است نخواهد شد و در وقتیکه چیزیکه مخالف

مقاله دوم در رضا

طبع او رود هد محط نظر او اجر و ثواب آن باشد نه الم حالی و نقل کردند
که زنی پای او زخم شد و خون بیرون آمد و آن زن میخندید از او
سؤال نمودند که متألم نشده اید گفت لذت اجر آن مرا فراموش کرده است
الم را و همچنین کسیکه بفصد و حجامت احتیاج دارد و منتهای رضا و غبطت
بالم فصد و حجامت بهم میرساند بعلت علم بحسن عاقبت است بالنسبه
بقضاهای الهی نیز بایست باین طریق باشد مقاله سیم در شکر است
و تحقیق آن در چند فصل است فصل اول در مدح آن بدانکه شکر
از بهترین صفات حمیده و اخلاق پسندیده است و ضد آن که کفران است
از امهات صفات ذمیمه است و شکر هر نعمتی موجب مزید آن نعمت است
و کفرانش موجب حرمان است چنانچه حقتعالی میفرماید و لئن شکرتم لازیدنکم
و لئن کفرتم ان عذابی لشدید یعنی اگر شکر نعمت کنید نعمت را زیاده میکردانم
و اگر کفران نمائید عذاب من شدید و عظیم است و حضرت صادق ع فرمودند
که هر که را چهار چیز دادند محروم نکردانیدند او را از چهار چیز کسی را که
راه دعا دادند او را از اجابت محروم نکردند و کسی را که راه استغفار
دادند توبه او را قبول کردند و کسی را که شکر دادند او را از زیادتی
نعمت محروم نکردانیدند و کسی را که صبر کرامت کردند او را از اجر
و ثواب محروم نمیکردانند و در حدیث دیگر فرمود سه چیز است که با آنها
هیچ ضرر نمیرساند دعا کردن در هنگام شدائد و المها و استغفار نزد
گناه و شکر در وقت نعمت و حضرت رسول ص فرمود که طعام خورنده شکر
کننده ثوابش مثل ثواب روزه است که از برای خدا روزه داشته باشد
و صاحب عافیتی که بر عافیت شکر کند ثوابش مثل کسیستکه به بلا مبتلی باشد
و صبر کند و مالداریکه شکر کند در ثواب مثل محرومی است که قانع باشد

فصل دوم از مقاصد سیم در حقیقت شکر است

فصل دوم در حقیقت شکر و ارکان ان بدانکه شکر عبارتست از انکه
منعم خود را بشناسد و بداند که این نعمت از جانب کیست و اظهار ان نعمت
کند و ثنای کند بزبان و نعمت را در چیزی صرف کند که رضای منعم در
انست رکن اول انکه منعم خود را بشناسد و چیزیکه لایق او نباشد در ذات
وصفات باو نسبت ندهد و انکار وجود او ننماید و هرچه مقابل این معنی است
کفرانست چنانچه حقتعالی در بسیاری از ایات کافرانرا بکفران نعمت مذمت
فرموده است که انکار وجود منعم خود کرده اند و شریک از برای او قرار داده اند
دوم انکه بداند که این نعمت از جانب کیست و نعمت های خدا را از جانب دیگران
نداند و حضرت صادق فرمود که هرکه خدا باو نعمتی کرامت فرماید وان نعمترا
بدل خود بشناسد و بداند که از خدا باو رسیده پس شکر ان نعمترا ادا کرده است
سیم انکه اظهار این نعمت بکند و ثنای منعم بزبان بجا اورد چنانچه از حضرت
صادق مرویست که فرمود هر نعمتی که خدا انعام فرماید خواه خورد باشد و
خواه بزرگ و بنده بگوید الحمد لله شکر ان نعمت را ادا کرده است چهارم
انکه ان نعمت را در چیزی صرف کند که رضای منعم در ان است و حقیکه
خدا در این نعمت بر او واجب گردانیده ادا کند مثل انکه نعمت زبان شکرش
انست که چیزهائی که خدا گفتن انرا بر او واجب یا مستحب گردانیده بگوید
وانرا از چیزهائیکه خدا نهی فرموده یا مکروه ساخته باز دارد و همچنین
شکر چشم و گوش و دست و پا و سایر اعضا و جوارح و قوی و شکر مال
انست که انرا در مصرفی صرف کند که منعم باو راضی باشد و حقوقیکه خدا
در مال واجب گردانیده ادا کند و شکر علم انستکه او را بذل کند
بطالبانش و عمل بان بکند و وسیله باطل نگرداند و در هریک از
اینها هرچند که صرف میکند حقتعالی بر وفق وعده خود عوض را زیاده

فصل دوازدهم از مقاله نهم از باب دوم

کرامت میفرماید و از جمله افراد شکر منعم انستکه تفکر نماید در نعمتهای او
واقرار نماید بانکه احصای انها را نمیتواند نمود چنانچه اگر کسی تفکر نماید که
خوردن یک لقمه نان که خدا را چه نعمتها بر او هست از امور یکه سبب
ساخته از برای حصول این لقمه نان که باین حد رسیده است که میتوان خورد
و بعد از خوردن چه نعمتها دارد بر او از اسبابیکه در بدن برانگیخته تا جزو
بدن او بشود از دست و دهان و دندانها و زبان و معده و قوتها
و ماسکه و دافعه و جاذبه و تدبیراتیکه در حالتی از حالات غذا میفرماید
و قسمتهائیکه باخلاط اربعه منقسم میگرداند و هر یکرا از راه عروق و
شرائین بمحل خود میفرستد و جزو ان عضو میگرداند اعتراف میکند که
عد نعمتهای الهی کردن محال است چنانچه جناب اقدس الهی فرمودند و ان
تعدوا نعمت الله لا تحصوها بلکه اگر کسی نیکو تفکر نماید میداند که هر نعمتی
که خدا بر هر فردی از افراد خلق داده بر انکس نیز انها نعمت است زیرا که ادمی
مدنی الطبع است و همه را بیکدیگر احتیاج است پس هر نعمتی که خدا بر هر فردی
از افراد خلق دارد بر تو نیز انها نعمت است بلکه هر نعمتی که خدا بر انجولاهی
هندی داده از اعضا و جوارح و تغذیه و تنمیه و سایر نعم همه بر تو نعمت است
زیرا که اگر این نعمتها نسبت باو نمیشد ان پارچه را نمیبافت که تو باجماعتی که
تو بایشان محتاجی منتفع شوید و هر نعمتی که بر پدران ان جولاه کرده اند
همه در وجود ان جولاه دخیل است پس انها نیز بر تو نعمت است و از این راه
که ملاحظه میکنی هر نعمتی که بر احدی از خلق از زمان ادم تا زمان تو شده است
همه در وجود و بقا و کمالات تو مدخلیت دارند و کسیکه در گلستان انعام
و رحمت الهی تفکر نماید الوان گلهای حقایق بفضل الهی بر روی عقل او شکفته
میشود و باین فکر که انسان میافتد میداند که خودش عاجز است از شکر

در شکر است

یکفرد دیگر از افراد نعمت الهی زیرا که شکر بر آن نعمت باز نعمت است و محتاج
است بشکر و هکذا و باین مرحله که رسید آنوقت او را در دیوان شکر
کننده ها مینویسند تفضلاً و احساناً لا عدلاً و استحقاقاً و این است که
سید الساجدین میفرماید وما قدر لسانی فی جنب شکرک وما قدر عملی
فی جنب نعمک پس باید انسان بعد از تفکر در نعمتهای الهی و مشغول شدن
او بشکر تفکر نماید که این دولت و آلات که موقوف علیه این شکر است
همه از خدا است و توفیق شکر هم از او است آنوقت میداند که هر شکری
چندین هزار شکر دیگر بر او لازم میشود و اقرار مینماید که از عهده شکر او
بیرون نمیتواند آمد چنانچه از حضرت صادق ع مرویست که فرمود حق تعالی
وحی نمود بحضرت موسی که ای موسی مرا شکر کن چنانچه حق شکر من است موسی
عرض کرد خداوندا چگونه ترا شکر کنم چنانچه حق شکر تو است و حال آنکه هر شکری
که ترا کنم آن شکر هم نعمتی است از نعمتهای تو خطاب رسید که ای موسی الحال
شکر مرا کردی که دانستی که شکر هم از من است و از شکر عاجزی و از حضرت
امام محمد تقی ع مرویست که سلمان رض ابوذر را بخانه خود طلبید و دو گرده
نان نزد او حاضر گردانید ابوذر نانها بدست گرفت و میگردانید و نگاه میکرد
سلمان گفت که ای ابوذر برای چه ملاحظه این نانها میکنی گفت میخواستم
ملاحظه کنم که خوب پخته است سلمان بسیار در غضب شد و گفت بسیار
جرئت مینمائی که نعمت الهی را سبک میشماری والله که در این نان عمل
کرده است آبی که در زیر عرش است و ملائکه عمل کرده اند تا آن را بباد
داده اند و باد او را در ابر ریخته و ابر در آن کار کرده تا او را بزمین
باریده و رعد و ملائکه در آن عمل کرده اند تا بجاهای خود قطرهای باران
گذاشته اند و در این نان زمین و چوب و آهن و حیوانات و آتش و هیزم و نمک

یکار رفته و در ان عمل کرده و انچه در ان دخل دارد احصا نمیتوان نمود
پس چگونه تو این شکر را میتوانی کرد ابوذر گفت از سخن خود توبه کردم و استغفار
مینمایم و عذر تو را نیز میخواهم و بدانکه نعمتهای الهی بر انسان یا دنیوی است
مانند استواء خلقت و صحت اعضا و سلامتی جوارح یا دینی است مانند
اسلام و ایمان و ولایت اهل بیت و توفیق طاعات و اجتناب از معاصی است
و نعمتهای دینی اعظم است از نعمتهای دنیوی زیرا که باعث بر حصول
سعادت ابدی و نجات از عقاب سرمدی و طریقه تحصیل شکر انستکه
باو اشاره شده است از معرفت و تفکر در نعمتهای الهی و باید در نعمتهای
دنیوی به پستتر از خود نظر کند و شکر نماید در نعمتهای دینی باعلی از خود
نظر کند و از خدا توفیق خواهد که باو برسد و اگر مصیبتی باو رو دهد
شکر نماید که به بدتر از ان مبتلی نشده زیرا که هر بدی بدتر دارد و انکه
جناب اقدس الهی تعجیل عقوبت ان در دنیا کرده و از برای او در اخرت ذخیره
نکرده بلکه موافق تحقیق جمیع مصائب دنیوی نعمت اند زیرا که باعث کفارهٔ
گناهان یا رفع درجه میشود **باب سیزدهم** در رجا و خوف است و تحقیق
ان در چند فصل است **فصل اول** در معنای رجا بدانکه رجا عبارتست
از امید داشتن برحمت الهی و طالب ان بودن و اسباب انرا تحصیل نمودن
از طاعات و اعمال نیک پس اگر این امور جمع شود صدق میکند اسم رجاء
که از جمله صفات حمیده و اخلاق پسندیده است و مانند ان کسی باشد
که تخم پاکیزه در زمین خوب پاشیده باشد و ابر ابا و برساند و امیدواری
درو داشته باشد و اگر جامع این شرایط نباشد این را غرور گویند که از
بدترین صفات ذمیمه است مانند انکسیکه تخم بپاشد در زمین شوره زاری
بلندی که اب باو نرسد یا انکه هیچ تخم نپاشد و توقع و امید درو داشته باشد

باب سیزدهم در رجاء است

که عین حمق و جهالت است و از این معلوم میشود که اکثر مردم که ادعای
رجا و امید واری میکنند با عدم استعداد از برای تطهیر قلب و اعمال
صالحه مغرور و احمق میباشند و زراعتهای معنوی با این حدیث چنانچه حضرت فرمودند
که الدنیا مزرعة الآخرة زیرا که هر کس ادعای امید واری برحمت الهی نماید باید
زمین دل خود را از خارهای اخلاق رذیله و صفات مهلکه پاک نماید
و تخم ایمان را در او بپاشد و آبهای طاعات و عبادات و گریه از ترس خدا او را
سقایت نماید و با این امور بر عمل خود اعتماد نکند و بفضل الهی امیدوار باشد
او را صاحب رجا میگویند و رجا و امید واری او صدق است و اگر زمین دل
او مملو است از اخلاق رذیله و صفات مهلکه و ترک اعمال خیر و طاعات نماید
و منهیات باشد در طلب دنیا و با وجود این مراحل بگوید امیدوارم این حمق
است و غرور حقتعالی در قرآن میفرماید ان الذین امنوا و الذین هاجروا
و جاهدوا فی سبیل الله اولئک یرجون رحمة الله که آنها یکه ایمان آوردند
بخدا و رسول و ائمه ع و هجران کردند معاصی و سیئات و جهاد کردند در
راه خدا بمال و نفس آنهایند که امید وارند برحمت الهی و بخدمت حضرت
صادق ع عرض کردند که گروهی چند از شیعیان و موالیان شما معاصی مرتکب
میشوند و میگویند ما امید واری داریم برحمت الهی حضرت فرمودند
که دروغ گفتند آنها موالیان ما نیستند بارزوهای نفس خود مایل شده اند
و گمان میکنند که امیدوارند هر که امید چیزی دارد از برای تحصیل آن
کار میکند و هر که از چیزی میترسد از آن گریزان میباشد **فصل دوم** در
بیان معنای خوف است بدانکه خوف عبارت است از متالم شدن قلب و
سوختن آن بسبب توقع بدی و مکروهی در زمان آینده و اسباب این
خوف یا از خوف از عدل خدا و انتقام و عقاب آن یا از خوف معاصی خود

فصل دوم از باب سیزدهم

واین خوف علامات چند دارد مانند گریه کردن و تخیل وضعیف شدن
وباز داشتن خود را از معاصی وگناهان و بطاعات وعبادات اهتمام نمودن
اینرا خوف میگویند وممدوح است زیرا که هر که از چیزی خائف وترسان
است البته از آن گریزان است واگر مشغول بمعاصی ومنهمک بلذات
باشد واهتمام بطاعات ننماید وادعا بکند که من از خدا خوف دارم دروغگو
خواهد بود ودروغگو ملعون است ومانند کسی میماند که نزد شیری ایستاده
باشد ودست در دهان او کرده است وگوید من از او میترسم پس کسیکه را
گوید از عذاب الهی میترسم چرا مرتکب امری چند میشود که موجب عذاب است
وتامل در احوال خائفان از خدا از انبیا واوصیا واولیا نماید تا بداند خوف کدام است
چنانچه شیخ صدوق روایت کرده است که روزی حضرت رسول صلعم در سایهٔ
درختی نشسته بودند در روز بسیار گرمی ناگاه شخصی آمد وجامه های
خود را کند ودر زمین گرم میغلطید وگاهی پشت خود وگاهی شکم خود وگاه
پیشانی خود را بر زمین گرم میمالید ومیگفت اینفس بچش که عذاب الهی از
این عظیم تر است وحضرت رسول صلعم باو نظر میفرمود پس آن جامه های
خود را پوشید حضرت او را طلبیدند وفرمودند که ای بندهٔ خدا کاری
از تو دیدم که از دیگری ندیده ام چه چیز تو را باعث براین شد گفت ترس الهی
مرا باعث این شد که بنفس خود این گرمی را چشانیدم که بداند که عذاب
الهی که از این شدید تر است تاب ندارد پس حضرت فرمود که از خدا ترسیدی
آنچه شرط ترسیدن است وبدرستیکه پروردگار تو مباهات کرد بتو با
ملائکه سموات پس باصحاب خود فرمود که نزدیک این مرد بروید تا برای
شما ها دعا کند چون نزدیک او آمدند گفت خداوندا جمع کن امر همه را بر
هدایت وتقوی را توشه ما گردان وبازگشت ما را بسوی بهشت گردان

وبدانید

در خوف از خدا است

وبدانید کسی که خایف باشد از اعمال بد خود بایست شهوات نفسانیه را از
خود برطرف کند و معاصی که منتهای میل و خواهش بانها داشته مکروه طبع
باشد مانند کسیکه حمای محرقه دارد و عسلی که منتهای خواهش و رغبت بان داشته
مکروه طبع او میشود زیرا که میداند که از برای او سم قاتل است پس شهوات
ولذات او باتش خوف سوخته میشود و اخلاط تکبر و حقد و بخل و حسد و
مانند اینها تخفیف میشود و از حضرت رسول صلعم مرویست که زهد حضرت یحیی ع
در این مرتبه بود که به بیت المقدس امد و نظر کرد بعابدان و راهبان و احبار
که پیراهنها از مو پوشیده اند و کلاهها از پشم بر سر نهاده اند و زنجیرها در
گردن کرده اند و بر ستونهای مسجد بسته اند چون این جماعت را مشاهده
نمود بنزد مادرش امد و گفت ای مادر از برای من پیراهنی از مو و کلاهی از
پشم بباف تا بروم به بیت المقدس و عبادت خدا کنم با عباد و رهبانان مادر
گفت که صبر کن تا پدرت پیغمبر خدا بیاید و با او مصلحت کنم چون حضرت زکریا
امد سخن یحیی را نقل نمود زکریا گفت ای فرزند چه چیز ترا باعث شده است
که این اراده نمائی و حال انکه تو هنوز طفل صغیری یحیی گفت ای پدر مگر ندیدی که
از من کوچکتر مرگ را چشیده اند گفت بلی پس زکریا بمادر یحیی گفت که انچه
میگوید چنان کن پس مادر یحیی کلاه پشم و پیراهن مو از برای او بافت و پوشید
و رفت به بیت المقدس و با عباد مشغول عبادت گردید تا انکه پیراهن مو بدن
شریفش را خورد پس روزی نظر کرد ببدن خود دید که بدنش ضعیف و نحیف
شده گریست پس خطاب الهی باو رسید که ای یحیی ایا گریه میکنی از اینکه بدنت
کاهیده شده است بعزت و جلال خودم سوگند که اگر یک نظر بجهنم بکنی پیراهن
اهنی خواهی پوشید بعوض پلاس پس حضرت یحیی گریست تا انکه از بسیاری
گریه رویش مجروح شد و گوشتها ریخته شد بحدیکه دندانهایش پیدا

فصل دویم از باب سیزدهم

شد چون این خبر بمادر یحیی رسید با حضرت زکریا بنزد او آمدند و عبّاد بنی اسرائیل
بگرد او بر آمدند و او را خبر دادند که روی تو چنین مجروح و کاهیده شده است
گفت من با خبر نشدم زکریا گفت ای فرزند چرا چنین میکنی من از خدا فرزندی
طلبیدم که موجب سرور من باشد گفت ای پدر تو مرا باین امر کردی گفتی که
در میان بهشت و دوزخ عقبه هست که نمیگذرند از آن عقبه مگر جماعتی
که بسیار گریه کنند از خوف الهی گفت بلی ای فرزند من چنین گفتم جهد و سعی کن
در بندگی خدا که ترا با مر دیگر امر فرموده اند پس مادر یحیی با او گفت که ای
فرزند رخصت میدهی که دو پاره نمد از برای تو بسازم که بر دو طرف روی خود
بگذاری که دندانهایت را بپوشاند و آب چشمت را جذب نماید گفت تو اختیار
داری پس آن پاره نمد از برای او ساخت و بر رویش گذاشت و آستینهایش را
فشرد از اشکش چنان تر شده بود که آب از میان انگشتانش جاری شد چون حضرت
زکریا این حال را مشاهده نمود گریان شد و رو بسوی آسمان کرد و گفت خداوندا
این فرزند من است و این آب دیده اوست و تو ارحم رحم کنندگانی رحیم تری
پس هرگاه که زکریا میخواست که بنی اسرائیل را موعظه بگوید بجانب
راست و چپ نظر میفرمود پس اگر یحیی حاضر بود نام بهشت و دوزخ
نمیبرد پس روزی یحیی حاضر نبود شروع بموعظه کرد یحیی سر خود در ردا
عبائی پیچیده آمد در میان مردم نشست و حضرت زکریا او را ندید فرمود
که حبیب من جبرئیل مرا خبر داد که حق تعالی میفرماید که در جهنم کوهی هست
که آنرا سکران مینامند و پائین کوه وادی هست که آنرا غضبان میگویند
زیرا که از غضب الهی افروخته شده است و در آن وادی چاهی هست
که صد ساله راه عمق آنست و در آن چاه تابوتها از آتش هست و در آن
تابوتها صندوقها و جامه ها و زنجیرها و غلها از آتش هست چون یحیی

اینها

در خوف از خدا است

این را بشنید سر برداشت و فریاد برآورد که واغفلتاه چه بسیار غافلیم از سکران برخواست و بیخبرانه متوجه بیابان شد پس زکریّا از مجلس برخواست و نزد مادر یحیی رفت و فرمود که یحیی را طلب نما که میترسم که او را نبینی مگر بعد از مرگ او پس مادر بطلب حضرت یحیی بیرون آمد تا بجمعی از بنی اسرائیل رسید ایشان از او پرسیدند که ای مادر یحیی بکجا میروی گفت بطلب فرزندم یحیی میروم که نام آتش جهنّم شنیده و بصحرا رفته است پس رفت تا بشبانی رسید از او سؤال نمود که آیا جوانی را باین صفت و هیئت دیدی گفت آیا که یحیی را میگوئی گفت بلی گفت الحال او را در فلان عقبه گذاشتم که پاهایش در آب دیده اش فرو رفته بود و سر باسمان بلند کرده میگفت که بعزّت تو ای مولای من که آب سرد نخواهم چشید تا منزلت و مکان خود را نزد تو ببینم پس چون مادر یحیی آمد و نظرش بر او افتاد بنزدیک او رفت و سرش را در میان پستانهای خود گذاشت و او را بخدا سوگند داد که او بخانه رود پس با او بخانه رفت و مادر از او التماس نمود که ای فرزند التماس دارم که پیراهن مو را بکنی و پیراهن پشم بپوشی که آن نرم تر است یحیی قبول فرمود و پیراهن پشم پوشید و مادر از برای او عدسی پخت و آنحضرت تناول نمود و خواب او را ربود تا هنگام نماز شد پس در خواب ندا باو رسید که ای یحیی خانه بهتر از خانه من میخواهی و همسایه بهتر از من میطلبی چون این ندا بگوشش رسید از خواب برخواست و گفت خداوندا از لغزش من درگذر بعزّت تو سوگند که دیگر سایه نطلبم بغیر از سایه بیت المقدّس و بمادرش گفت ای مادر پیراهن مو را بیاور مادر پیراهن را باو داد و در آن او و بخت که مانع رفتن شود حضرت زکریّا باو گفت ای مادر یحیی او را بگذار که پرده دلش را کشوده اند و بعیش دنیا

فصل سیم از باب سیزدهم

منتفع نمیشود پس برخواست یحیی و پیراهن موئین و کلاه پشمینه را پوشید و به بیت المقدس رفت و با احبار و رهبانان عبادت میکرد تا شهید شد و از حضرت صادق ع مرویست که عابدی در بنی اسرائیل بود شبی زنی مهمان او شد پس شیطان او را وسوسه کرد و هرچند بر او زور میاورد یک انگشت از انگشتان خود را باتش میداشت تا انخیال از نفس او بیرون میرفت و پیوسته در ان کار بود تا صبح چون صبح شد بان زن گفت که بیرون رو که بد مهمانی بودی تو از برای ما فصل سیم بدانکه خوف از خدا محمود است تا انکه بحد یاس و نا امید بودن از رحمت الهی نرسد که ان ضلالت و کفر است چنانچه حقتعالی میفرماید ومن یقنط من رحمة ربه الا الضالون ولا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون و رجا خوبست تا بحدا یمن بودن از عذاب الهی نرسد چنانچه حقتعالی میفرماید ولا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون و انچه از کلام انبیا و اوصیا و حکما مستفاد میشود انست که باید انسان متصف باین دو خصلت باشد و میبایست در دل مؤمن خوف و رجا هر دو بر وجه کمال بوده باشد و هر یک مساوی دیگری باشد و رجا زیاده بر خوف نباشد و خوف زیاده بر رجا نباشد چنانچه از حضرت صادق ع مرویست که فرمود لقمان فرزند خود را وصیت فرمود که ای فرزند از خدا چنان بترس که اگر ثواب جن و انس را داشته باشی تو را عذاب خواهد کرد و از او چنان امید بدار که اگر با گناه جن و انس بدرگاه او بروی تو را رحم خواهد کرد بعد از ان حضرت فرمود که پدرم میگفت که هیچ مؤمنی نیست مگر انکه در دل او دو نور هست یکی نور خوف و دیگری نور رجا که هر یک اگر با دیگری بسنجند بر ان زیادتی نمیکند و بسند معتبر از اسحق بن عمار مرویست که حضرت صادق ع فرمود که ای اسحق چندان از خدا بترس که گویا او را میبینی و اگر

در خوف و رجا است

تو او را نمی‌بینی او تو را می‌بیند پس اگر گمان میکنی که او تو را نمی‌بیند کافر میشوی
و اگر میدانی که در همه حال تو را می‌بیند و احوال تو را میداند و در حضور
او معصیت او میکنی پس او را از جمیع نظر کنندگان سهل‌تر شمرده و در حدیث
دیگر فرمود که هر که از خدا ترسد خدا همه چیز را از او میترساند و هر که از خدا
نترسد خدا او را از همه چیز میترساند و بدانکه انسان باید طبیب نفس خود
باشد و معالجه درد خود را بضد نماید پس اگر خوف بر او غالب باشد و میترسد
که مبادا بحد یأس و قنوط برسد معالجه نماید خود را بتفکر و تدبر در وسعت
رحمت الهی و با آثار و اخبار یکه باعث امیدواری میشود چنانچه از حضرت
امام محمد باقر ع مرویست که حضرت رسول ص فرمود که حقتعالی میفرماید که اعتماد
نکنند عمل کنندگان بر اعمالی که از برای تحصیل رضای من میکنند بدرستیکه
اگر سعی کنند و خود را تعب فرمایند در تمام عمرهای خود در عبادت من
هر اینه مقصر خواهند بود و بکنه عبادت من نرسیده خواهند بود و مستحق
نخواهند بود آنچه را طلب مینمایند از کرامتها و ثوابهای من و مستحق بهشت و
درجات عالیه آن نخواهند بود لیکن باید که اعتماد ایشان بر رحمت من باشد
و امیدوار بفضل من باشند و بگمان نیکی که بمن دارند مطمئن شوند که
در اینحال رحمت من شامل حال ایشان میشود و خوشنودی من بایشان میرسد
و آمرزش من جامه عفو در ایشان میپوشاند بدرستی که منم خداوند بسیار
بخشنده بسیار مهربان و در حدیث دیگر فرمود که در کتاب علی ع نوشته است
که حضرت رسول ص بر منبر فرمود که بحق خداوندیکه بجز او خداوندی نیست که
بمؤمن خیر دنیا و آخرت نرسیده مگر بحسن ظن و گمان نیکی که بخداوند خود دارد
و امیدیکه از پروردگار خود دارد و حسن خلق در معاشرت مردم و ترک
غیبت مؤمنان کردن و بحق خداوندیکه بجز او خداوندی نیست که خدا عذاب

فصل سیم از باب سیزدهم در خوف و رجا

نمیکند مؤمنی را بعد از توبه و استغفار مگر بسبب گمان بد یکه بپروردگار
خود داشته باشد و در امید بخدا تقصیر نماید و بر بدخلقی با مردم و غیبت
مؤمنان کردند بحق خداوندیکه بجز او خداوندی نیست که هیچ بنده
گمانش بخدا نیکو نیست مگر آنکه خدا بر وفق گمان او با او عمل مینماید زیراکه
حقتعالی کریم است و بدست قدرت اوست جمیع خیرات و نیکیها و حیا
میکند و شرم میدارد از اینکه بنده مؤمن با او گمان نیک داشته باشد
و بخلاف ظن او با او عمل نماید و امید او را باطل گرداند پس بخدا و ید خود
گمان نیکو بدارید و بثوابهای او و بطاعات و عبادات رغبت نمائید و
اگر کسی رجا بر او غالب باشد چنانچه در اکثر خلق رجای کاذب که در حقیقت
غرور است میباشد میبایست علاجه خود را بتفکر در عقوبات الهی
و تذکر آیات و احادیث خوف و تهدید و وعید نماید و در حالت احتضار
و نزدیکی اجل بایست رجا و امید و ارسی و گمان نیکو برحمت الهی غالب
باشد زیراکه خوف ممدوح است بعلت آنکه باعث بر عمل میشود و در این
حال عمل منقطع شد و بایست حسن ظن بخدا داشته باشد تا آنکه محبت
برساند و شوق داشته باشد باقدام بر جناب اقدس الهی و من احب
لقاء الله احب الله لقائه **باب چهاردهم** در یقین و توکل است و در
این دو مقاله هست **مقاله اول** در یقین است بدانکه یقین عبارت از
آنستکه مجموع اشیاء را بداند که از مسبب الاسباب است و ملتفت وسایط
نشود بلکه بداند که جمیع اسباب مسخرند از برای او و حکمی از برای آنها نیست
و بداند که آنچه از برای او مقدر شده است خواهد شد و آنچه مقدر نشده
است نخواهد شد و بداند که جناب اقدس الهی مطلع است بر احوال او ظاهرا
و باطنا پس در جمیع حالات بایست منتهای ادب و حرمت پروردگار خود

باب چهاردهم در یقین و توکل است

را منظور دارد و مبالغه نماید در تعمیر باطن خود زیاده از ظاهر و یقین
اعلای درجات ایمان است و یقین هرچند بمعنی اطلاق میشود اول یقین
بقضا و قدر است بحدیکه بران آثار مترتب شود و مورث انقطاع بخدا و
توکل و تفویض و رضا و تسلیم گردد چنانچه از حضرت صادقؑ منقول است
که هر چیز را اندازه و حدی هست راوی عرض کرد فدای تو شوم کدام است
حد توکل فرمود که اندازهٔ حد توکل یقین است و حد یقین آنستکه از
غیر حقتعالی نترسی و در حدیث دیگر فرمود که از صحت یقین آدمی آنستکه
راضی نکند مردم را بچیزیکه موجب خشم حقتعالی گردد و ملامت نکند مردم
بر چیزیکه خدا باو نداده است بدرستیکه رزق را نمیکشاند حرص حریصی
و رد نمیکند روزی را کراهت کسی که نخواهد و اگر کسی از روزی بگریزد
چنانچه از مرگ میگریزد هر آینه روزی او را دریابد چنانکه مرگ او را در
مییابد بعد از آن فرمود که بدرستیکه حقتعالی بعدل خود روح و راحت
و شادی را در یقین و رضا قرار داده است و اندوه و حزن را در شک و
آزردگی از قضاهای الهی مقرر فرموده است و فرمود که عمل اندکی که
بران مداومت نمایند و با یقین باشد بهتر است از عمل بسیاریکه بر غیر حالت
یقین باشد و حضرت امیر المؤمنینؑ فرمود که هیچ یک از شما مزهٔ ایمان نمییابد
مگر آنکه بداند که آنچه باو میرسد از نعمت و بلا و غیر آن چون مقدر شده
البته از او در نمیگذرد و آنچه از او میگذرد و باو نمیرسد چون مقدر نشده
ممکن نیست که بسعی او یا دیگران باو برسد و ضرر رساننده و نفع رساننده
خدا است و از حضرت صادقؑ منقول است که حضرت امیر المؤمنینؑ در زیر
دیوار شکسته خم شده نشسته بودند و در میان مردم حکم میفرمودند شخصی
یا حضرت گفت که این دیوار شکسته است در زیر این منشینید حضرت فرمود

مقاله اول از باب چهاردهم

که هر کس را اجلش حفظ میکند پس چون حضرت برخواستند و از زیر دیوار
بیرون آمدند دیوار فرود آمد بعد از آن حضرت صادق فرمودند که حضرت
امیر المؤمنین از این باب کارها بسیار میکردند و این است مرتبه یقین و از
سعد بن قیس منقول است که در جنگ گاه نظر کردم که شخصی همین دو جامه
پوشیده و در میان معرکه است پس اسب را پیش راندم دیدم که حضرت
امیر المؤمنین است گفتم یا امیر المؤمنین بچنین معرکه با اینقدر دشمن بیک
پیراهن آمده فرمود که بلی ای سعید هر که هست البته حق تعالی چند ملک
بر او موکل فرموده است که اعمالش را مینویسند و دو ملک با او هستند
که او را محافظت مینمایند از آنکه از کوهی بزیر افتد یا بچاهی در افتد و از
سایر بلاها کشنده پس چون قضای الهی نازل شد و اجلش رسید او را
بهر بلائی وا میگذارند و از حضرت صادق منقول است که قنبر غلام امیر المؤمنین
آنحضرت را بسیار دوست میداشت و هرگاه که حضرت از خانه بیرون میرفتند
شمشیر بر میداشت و از پی آنحضرت میرفت که مبادا ضرری از دشمنان
بآن حضرت برسد در شب مهتابی آنحضرت بیرون رفتند نظر بعقب کردند
قنبر را دیدند پرسیدند که چه کار داری گفت آمده‌ام که از پشت سر شما
بیایم که مبادا آسیبی بشما برسد حضرت فرمود که مرا از اهل آسمان حراست
میکنی یا از اهل زمین گفت بلکه از اهل زمین میخواهم که تو را حراست
نمایم فرمود که اهل زمین ضرری نمیتوانند رسانید تا مقدر آسمانی نباشد
پس قنبر برگشت دوم یقین بثواب و عقاب آخرت است بحدی که
اثرش بر وجه کمال در اعضا و جوارح ظاهر گردد چنانچه از حضرت صادق
مرویست که روزی رسول خدا در مسجد نماز صبح گذاردند پس نظر کردند
بسوی جوانی که او را حارثة بن مالک میگفتند دیدند که سرش از بسیاری

بجوانی بزیر میاید و رنگ رویش زرد شده و بدنش نحیف گشته و چشمهایش
در سرش فرو رفته حضرت از او پرسید که بر چه حال صبح کرده و چه حال داری
ای حارثه گفت صبح کردم یا رسول الله با یقین حضرت فرمود که بر هر چیز که
دعوی کنند حقیقتی و علامتی و گواهی هست حقیقت یقین تو چیست گفت
حقیقت یقین من یا رسول الله این است که پیوسته مرا محزون و غمگین
دارد و شبها مرا بیدار دارد و روزهای گرم مرا بروزه میدارد و دل
من از دنیا دور گردانیده و آنچه در دنیا مکروه دل من گردیده و یقین مرتبه
رسیده که گویا میبینم عرش خداوندم را که برای حساب در محشر نصب کرده‌اند
و خلایق همه محشور شده اند و گویا من در میان ایشانم و گویا میبینم اهل
بهشت را که تنعم مینمایند در بهشت و در کرسیها نشسته با یکدیگر آشنائی
میکنند و صحبت میدارند و تکیه کرده اند و گویا میبینم اهل جهنم را که
در میان جهنم معذبند و استغاثه و فریاد میکنند و گویا زفیر و آواز جهنم
در گوش من است پس حضرت باصحاب فرمود که این بنده ایست که خدا
دل او را بنور ایمان منور گردانیده است پس فرمود که بر اینحال که داری ثابت
باش آن جوان گفت یا رسول الله دعا کن که خدا شهادت را روزی من
گرداند حضرت دعا فرمود چند روزیکه شد حضرت او را با جعفر بجهاد
فرستاد و بعد از نه نفر او شهید شد سیم یقین در جمیع اموریست که
بآنها ایمان میباید آورد و ایمان در هر چیز که بحد کمال رسید و اثرش
بر اعضا و جوارح ظاهر گردید و از شوائب مفاسد خالص شد آنرا یقین
میگویند چنانچه از حضرت امام رضا مرویست که فرمود ایمان افضل
است از اسلام بیک درجه و تقوی افضل است از ایمان بیک درجه و
یقین افضل است از تقوی بیک درجه و هیچ چیز در میان بنی آدم کمتر از یقین

قسمت نشده است و در روایتی که حضرت رسول صلعم تفسیر یقین را
از جبرئیل پرسیدند جبرئیل عرض کرد که یقین اینست که مؤمن از برای
خدا چنان عبادت کند که گویا او را میبیند پس اگر او خدا را نمیبیند خدا او را
میبیند و اینست که بیقین بداند که آنچه باو میرسد البته از او در نمیگذرد
و آنچه از او در میگذرد البته باو نمیرسد و از حضرت امام رضا ع سؤال نمودند
از معنی یقین فرمود که توکل کردن بر خداست و تسلیم کردن و منقاد
شدن از برای خداست و راضی شدن بقضای خداست و تفویض کردن
امورات بسوی خداست مقالهٔ دوم در توکل است بدانکه توکل
از اعظم منازل دین مبین و از افضل مقامات ارباب یقین و لیکن شناختن
آن و عمل نمودن خالی از غموضی و اشکالی نیست زیرا که اگر کسی ملاحظه
نماید اسباب را و اعتماد بر آنها نماید بمرتبهٔ شرک خفی در توحید میرسد
و اگر قطع علایق قلبیه از اسباب بکند و از آنها بالمرة تباعد نماید مخالفت
دین مبین و شریعت سید المرسلین خواهد کرد زیرا که ترک تدبیر امور و
عدم سعی در تحصیل رزق و افتادن بر زمین مانند سنگی افتاده حرام است
در شرع و انسان مکلف است بطلب و سعی و تحصیل رزق و جلب منافع
و دفع مضار چنانچه مکلف است بنماز و روزه و حج و زکوة و جهاد پس
معنی توکل در شرع مبین این است که تحصیل اسباب و سعی در رفع مضار
نماید و اعتماد او بر اسباب و فکر و تدبیر خود نباشد بلکه اعتماد او بر
پروردگار خود باشد و امور خود را باو واگذارد و بداند که ضار و نافع
و رازق و مانع او است و بس و اگر خدا نفع کسی بخواهد هیچکس نمیتواند منع
کند و اگر ضرر کسی بخواهد هیچکس نمیتواند رفع کند و اعتماد او بر اسباب
و وسایط نباشد و بداند که شاید جناب اقدس الهی مطلب او را از غیر این

اسباب باو برساند هر چند که او مکلف است بتحصیل اسباب واین مثل
انکه جناب اقدس الهی تکلیف فرمودند بطاعات وعبادات وانکه کسی
اعتماد بر طاعات وعبادات خود ننماید بلکه اعتماد او بر فضل الهی باشد
ولازمهٔ توکل انکه باید انسان از خلق مایوس شود ورضای ایشان را بر
رضای خدا اختیار ننماید در جمیع امور بر خود ودیگران اعتماد نکند
وهمگی اعتمادش بر خدا باشد اعتماد نمودن بر وسایط واسباب وبر
خود ودیگران نوعی است از شرک چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق ع
مرویست که فرمودند شرک خفی تر است در ادمی از جای پای مور چه و
ازجمله شرک است که انگشتر خود را از انگشت بانگشت دیگر بگرداند از
برای انکه امری در یاد او بماند ومثل این از چیزهای دیگر مؤلف گوید
که سبب اطلاق شرک براین معنی اینست که چون این شخص اعتماد او در
خاطر ماندن بر پروردگار خود ننموده است وبر او توکل نکرده است
بلکه اعتماد کرده است بر گردانیدن انگشتر خود است لهذا اطلاق شرک
براینمعنی شده است وازاینجا معلوم میشود که هر دو گردانیدن از خدا
واعتماد نمودن بر غیر او مرتبهٔ ایست از مراتب شرک ومرویست که حضرت
رسول ص از جبرئیل سؤال نمودند از معنی توکل بر خدا جبرئیل فرمود که
توکل انست که بداند که مخلوق ضرر ونفع نمیرسانند ودر عطا ومنع
مستقل نیستند واز مخلوقین مایوس شوند پس چون بنده چنین شد
از برای غیر خدا کار نمیکند وامید نمیدارد از غیر او ونمیترسد از غیر او
وطمع از غیر او نمیکند این است معنای توکل واز حضرت امام موسی کاظم ع
سؤال نمودند از تفسیر ومن یتوکل علی الله فهو حسبه حضرت فرمود
که توکل بر خدا چند درجه دارد واز جملهٔ درجه های توکل انستکه

مقاله نهم از باب چهاردهم در توکل

در جمیع امور خود بر خدا توکل نمائی پس آنچه بکند از او راضی باشی و بدانی
که او در خیر تو تقصیر نمیکند و فضل خود را از تو دریغ نمیدارد و بدانی
که این امر بحکم و فرمان او واقع شده است پس توکل بر خدا کن و تفویض
امر خود باو کن و در جمیع امور بر او اعتماد داشته باش و بدانکه توکل
در کسیکه کامل شد از خلق مایوس میشود و شاید باین سبب ترک اکثر
معاصی مینماید زیرا که اکثر معاصی از راه امید بمخلوقین بهم میرسد و از
برای خوشنودی مخلوق غیبت میکنند و می‌شنوند و دروغ میگویند
و مداهنه در دین میکنند و مانند اینها و اگر از خلق مایوس باشد و بداند
که ضار و نافع خدا است معصیت را اختیار نمینماید برضای مخلوق و
مداهنه در دین نمیکند و احکام الهی را جاری میکند و از خوف برطرف
شدن نفع مخلوق ترک امر بمعروف و نهی از منکر نمیکند و برای خوش آمد
ایشان احکام خدا را تغییر نمیدهد و چون روزی را از خدا دانست در تحصیل آن
مرتکب حرام نمیشود و در سؤال و تملق و شکایت حال خود نزد خلق لئیم ذلیل
نمیکند و رفته رفته خدا در نظرش عظیم میشود و مخلوق سهل میشود و چون
خدا را معطی میداند پیوسته بسبب هر نعمتی که باو میرسد محبت خدا در دلش
زیاده میشود و از عبادت خدا باز نمیدارد و با مردم دشمن نمیشود
که چرا این عطا نکردند یا دیگری را از من بیشتر دادند و بمحبت مردم مفتون
نمیشود بسبب عطای حقیر که باو نمایند و خالق خود را فراموش کند و حسد
مردم را نمیبرد که چرا زیاده از او دارند و با مردم منازعه و مجادله در امور
دنیا نمیکند و با هم مصافات و محبت خدائی و حب فی الله بهم میرسانند و
عبادت او از ریا خالص میشود و از تغییرات و تبدیلات احوال روزگار
دلگیر نمیشود وفقنا الله و جمیع المؤمنین للتوکل علیه و الاعتماد و تفویض

الامور الیه

الامور الیه ومنقول استکه از بهلول پرسیدند که چه حال داری گفت
چه حال داشته باشد کسیکه اسمانها برضای او میگردند و زمین برضای او
ساکن باشد و هرچه در اسمانها و زمینها واقع شود همه بتجویز و رضای
او شود گفتند خوش دعوای بلندی میکنی گفت ما در روز اوّل
دانستیم که انچه خداوند قادر حکیم میکند همه خیر و نیك و صلاح است
و باین سبب رضای خود را با رضای او موافق کردیم و زمام امور خود
را باو گذاشتیم و ارادهٔ خود را بارادهٔ او پیوستیم دیگر انچه میشود برضا و
خواهش ما میشود **باب پانزدهم** در اسرار عبادات و اسباب قبول ان
و معالجهٔ تحصیل اخلاص و حضور قلب و دفع وساوس شیطانی از انها
و تنقیح این امورات در چند مقاله میشود **مقالهٔ اوّل** در نیّت و اخلاص
و ایضاح ان در چند فصل است **فصل اوّل** در نیّت است بدانکه نیّت از جمله
ارواح عبادات است و بسبب نیّت عبادات از عادات امتیاز بهم میرساند
و در حدیث نبوی که اصحاب حدیث ان را از جمله متواترات شمرده اند انّما
الاعمال بالنیّات و خلافی نیست ما بین علما که عمل بدون نیّت لغو است
و باطل و لیکن تحقیق معنی نیّت خالی از غموض و اشکال نیست پس بدانکه
نیّت بر چند معنی اطلاق میشود اوّل انستکه بعضی از اهل سنت و جماعت
میدانند که عبارت از ان لفظیست که بان تلفّظ مینمایند و در هنگام
شروع بوضو و صلوة و غیر ان و در وقت شروع بنماز بزبان میگویند که
اصلّی الظهر لوجوبه قربة الی الله و گاه است در خاطر او معنی نیّت نباشد
و این باجماع علمای اهل بیت لغو است و باطل و بی فایده دوم اعتقاد
جمعی است که از این درجه ترقّی نمودند و نیّت را عبارت از گذرانیدن
این الفاظ و تعقّل معانی انها بخاطر دانستند و این معنی نیز خطاست زیرا که

فصل اوّل از مقالهٔ اوّل از باب پنجم

عمل بسبب نیّت از ریا و شرك و مانند آن خالص و ممتاز میشود و معلوم
است که اینمعنی باعث اخلاص نمیشود زیرا که کسی که باعث عمل او ریا و
سمعه باشد و این الفاظ و معانی بخاطر خود بگذراند که من این عمل را
قربة الی الله تعالی بعمل میاورم و حال آنکه باعث او ریا و سمعه باشد
عمل او باطل و عاطل و لایق ریش خود ش است و اگر شخصی که تارك الصّلوة
باشد و هرگز نکرده است و روزی بشنود که بزرگی بمسجد امده و زری
بصلحا قسمت مینماید و باین علّت وضو سازد و بمسجد برود و در برابر
این بزرگ بایستد و باین قصد نماز بکند و در خاطر خود بگذراند که این نماز
را میکنم قربة الی الله تعالی عمل او باطل و عاطل و خود آثم خواهد بود پس
معلوم است که مجرّد این خطور از وساوس شیطانی و تسویلات نفسانی
میباشد سیّم عبارتست از قصد نیست که مقارن فعل است که آن فعل از روی
سهو و غفلت صادر نشود هرچند بلفظ در نیاورد و معانی آن بخاطر او نگذرد
و اینمعنی خوبست امّا کم کسی است که از آن خالی باشد چنانچه بعضی محققین گفته اند
که اگر ما را تکلیف میکردند که افعال را بی نیّت بکنیم تکلیف ما لا یطاق بود
چهارم عبارتست از غرض و علّت و باعثیکه آدمیرا محرّك و داعی بر فعل
است و افعال اختیاریّه عقلا از این خالی نمیباشد و هر عاقلی که فعل از او صادر
میشود البتّه یکداعی بر آن فعل دارد یا رضای خدا در آن باشد یا رضای
شیطان و اصل این نیّت مشکل نیست امّا اخلاص در این نیّت در غایت
صعوبتاست و این نیّت اختیاری نیست زیرا که آن عبارتاست از داعی و
داعی عبارتاست از توجّه نفس بسوی ملایمی که از برای او ظاهر شود و
بداند که غرضی و منفعتی در آن دارد یا در عاجل یا در آجل یا دنیوی یا اخروی
و مادامیکه انسان معتقد نشود که غرضی و منفعتی در فعلی از افعال ندارد آن

فعل

در نیّت است

فعل از او صادر نمیشود با قصد و اختیار و اگر داعی او بر فعل چیزی باشد
و در وقت عمل چیز دیگر احضار بخاطر خود بکند آن تغییر فایده بحال او نمیکند
و بر آن داعی مثاب یا معاقب میشود و مجرّد احضار اعتبار ندارد مثلاً
اگر شوق و شهوت نکاح بر آن غالب میشود لا محاله با قدرت و رفع
مانع اقدام بر نکاح مینماید و نیّت او در این فعل مجرّد همان داعی و
اگر در حین شروع بخاطر خود قصد کند و احضار نماید که بر این تزویج
اقدام میکنم از برای رضای الهی بجهة تکثیر توالد و تناسل و امتثال
اوامر الهی مثاب بر اینمعنی نخواهد بود و نیّت این نیّت نیست همان
که باعث و داعی او بر فعل نشده و اگر بخواهد چنین نیّت صحیحی از او صادر
شود بایست اولاً سعی نماید که ایمان خود را بشرع مبین تقویت نماید
و نظر نماید در ثواب آنکسانیکه سعی مینمایند در تکثیر امّت رسول و
توالد و تناسل و رفع نماید از نفس خود چیزهائیکه باعث میشود بر تنفّر
از اولاد مانند زیادتی مؤنت و تعب و مشقّت در تربیت و تأدیب
آنوقت شاید میلی و باعثی بهم میرساند از اینجهة بر تحصیل ولد از برای
این ثوابهای غیر متناهی و آنمیل و رغبت محرّک او میشود بر تزویج خلاصه
بایست انسان سعی نماید که باعث و غرض صحیحی داشته باشد و اغراض صحیحه
که بالنّسبه بعبادات و طاعات میشود چند قسم است قسم اوّل عبادت
عارفان و مقرّبان است که باعث و داعی ایشان بر عبادت و بندگی
کمال معبود است و آنکه او سزاوار است بعبادت چنانچه سیّد العارفین
و امیر المؤمنین و امام المتّقین فرمودند که ما عبدتک خوفاً من نارک
ولا طمعاً فی جنّتک و لیکن وجدتک اهلاً للعبادة فعبدتک یعنی عبادت
نکردم تو را بجهة ترس از آتش تو و نه از برای طمع در بهشت تو و لیکن

فصل اوّل از مقالهٔ اوّل از باب پانزدهم

تو را سزاوار عبادت و بندگی یافتم پس تو را عبادت کردم و این درجه اعلی درجات مقربان است و اگر ببینید که بعض حمقا و جهال ادّعای این مرتبه مینمایند بدانند که از حمق و جهالت است زیرا کسی که ادّعای این مرتبه مینماید بایست تامّل نماید که اگر نام بهشت و آتش نشنیده باشد و ثواب و عقاب بگوش او نخورده باشد آیا عبادت و بندگی میکرد یا نه بلکه العیاذ بالله بر فرض محال که اگر جناب قدس الهی وعده میفرمود که هر کس عبادت کند بجهنّم میرود و تارک بهشت میرود بایست مدّعی این مرتبه ترک عبادت نکند چون معبود خود را سزاوار عبادت میداند قسم دوّم عبادت محبّان است که بسبب کثرت عبادت و بندگی بدرجه محبّت که اعلی درجات کمال است رسیده اند بلکه محبوب معشوق حقیقی خود گردیده اند چنانچه حق سبحانه و تعالی در وصف حضرت امیر و اولاد اطهار او میفرماید که یحبّهم و یحبّونه یعنی خدا ایشان را دوست میدارد و ایشان خدا را دوست میدارند و هرگاه محبّت کسی در دل قرار گرفت و کارفرمای او شد دیگر باعث اعمال او بغیر محبّت چیزی نیست و بغیر رضای محبوب چیزی نمیخواهد و اگر در بهشت باشد و رضای محبوب و نباشد آنرا جهنّم خود میداند و اگر در جهنّم باشد و با رضای دوست باشد آتش را گل و ریحان میداند چنانچه حضرت ابراهیم خلیل الرّحمن در مقام خلّت و محبّت آتش نمرود چون با رضای دوست بود در نظر او از گل و لاله خوشنما تر بود و مشاهدهٔ اینمعنی در عالم اجسام انستکه کسی که در عشق صوری بمرتبهٔ میرسد که اطاعت معشوق خود را میکند و مطلقا در نظر و خاطر او نیست که از آن معشوق نفعی باین خواهد رسید یا ضرری باین خواهد بخشید و هر کاری که میکند از برای او میکند و محرّک او در جمیع کارها همان محبّت و همچنین

محبّت

دنیت است

محبت محبوب حقیقی گاه است بر کسی غالب میشود که جمیع اعمال و افعال
او منوط بهمان محبت است و بهشت و جهنم در این مقام منظور نظر او
نیست بلکه گاهی بهشت را اگر خواهد از برای این میخواهد که دوستان او را
میخواهد و از جهنم پناه میبرد بجهة آنکه دوستان او را نمیخواهد چنانچه سید
الساجدین و زین العابدین میفرماید الهی ان ادخلتنی النار ففی ذلک سرور
عدوک و ان ادخلتنی الجنة ففی ذلک سرور نبیک و انا والله اعلم ان سرور
نبیک احب الیک من سرور عدوک و جد بزرگوار او حضرت امیر ع در دعای
کمیل میفرماید فهبنی یا الهی صبرت علی عذابک فکیف اصبر علی فراقک و هبنی یا
الهی صبرت علی حر نارک فکیف اصبر عن النظر الی کرامتک یعنی اگر مرا بجهنم در
آوری و از دوستان خود جدا گردانی اگر بر عذاب تو صبر کنم چگونه بر
فراق تو صبر نمایم و اگر بر گرمی آتش صبر کنم چگونه از کرامتها و لطفهای تو
تاب بیاورم و علامت این مرتبه این است که کسیکه ادعای این مرتبه نماید
مرتکب معاصی بلکه مکروهات نمیشود زیرا که پسندیده محبوبش نیست و از حضرت
صادق ع مرویست که جناب اقدس الهی بموسی بن عمران وحی فرمود که ای پسر
عمران دروغ میگوید کسی که گمان میبرد که مرا دوست میدارد و چون شب
میشود بخواب میرود و از من غافل میشود آخر نه هر محبی میخواهد که با محبوب
خود خلوت کند اینک من ای پسر عمران مطلعم بر احوال دوستان خود و نظر لطف
بسوی ایشان دارم چون پرده شب ایشان را فرو گرفت دیدهٔ دلهای ایشان را
میگشایم و عقوبتهای خود را در برابر دیده های ایشان میدارم پس با من بنحو
مخاطبه مینمایند که گویا رو برو با من سخن میگویند و گویا مرا میبینند حاضر
با من سخن میگویند ای پسر عمران از دل خود خشوع و رقت بمن بیاور
و بدن خود را برای من شکسته و خاضع گردان و از دیده های خود در

فصل اوّل از مقالهٔ اوّل

تاریکی شب اشك بریز و مرا بخوان که من بتو بسیار نزدیکم و بدانکه محبّت جناب
اقدس الهی از اعظم مقامات و اعلای درجات است و آیات و اخبار که بر این معنی
دلالت میکند بسیار است و این رساله گنجایش اینها ندارد و مراتب
متفاوته دارد و لوازم محبّت انس و شوق و طاعت و بندگی و لذّت
مناجات است و بواعث محبّت تفکّر در نعمتهای منعم حقیقی است و اگر
خواهید بدانید که محبّت خدا چه معنی دارد پس مجملاً بدان که محبّت عبارت
است از میل قلبی بسوی چیزی که متلذّذ باو میشود و حصول این امر بعد از
معرفت آن شیء و ادراك آن شیء محبوب گاه است بحواس ظاهری میشود
و گاه است بحواس باطنی و گاهی بقلب و شکی نیست که بصیرت باطنی اقوی
است از بصیرت ظاهری و هرچه معرفت قوی تر میشود محبّت بیشتر میشود
و ادراك قلب از ادراك چشم بیشتر است و جمال معانی که بعقل ادراك میشود
اعظم است از جمال صوری که بچشم ادراك میشود و چون جناب اقدس الهی منزّه است
از ادراك بحواس و آنچه ممکن ادراك آن از ذات و صفات بعقل و قلب متحقّق
میشود پس لا محاله میبایست محبّت جناب اقدس الهی اعظم است از محبّت سائر
مخلوقات است قسم سیّم عبادت جمعی است که لذّت عبادت را یافته اند و کمال
بندگی را فهمیده اند و عقل ایشان مصفّا شده و نفس ایشان نور یافته با عقل
موافق گردیده و شهوت نفسانی ایشان شکسته شده و بمرتبه رسیده اند که هیچ لذّتی
را بر طاعت و فرمان بردارئ ترجیح نمیدهند و هیچ الم نزد ایشان بدتر از ارتکاب
معصیت نیست و بهشت و نعیم خود را عبادت میدانند و جهنّم و عذاب خود را
معصیت میدانند و از هر عبادتی لذّتی میبرند که ما فوق لذّات عالمیان است
و در هر قطره از قطرات بدیده بهره میبرند از یکقطره لذّت خوف مییابند
و از یکقطره لذّت شوق و از قطره دیگر لذّت رجا چنانچه بسند صحیح از حضرت

در نیت و عبادات است

صادق ع مرویست که حضرت رسالتپناه ص فرمود که بهترین مردمان کسی است
که عاشق عبادت شده باشد و دست در گردن او در آورده باشد و محبت
از دل برگرفته باشد و محبت بندگی در دل او جا کرده باشد و بجمیع بدن و
اعضا و جوارح مباشر آن شده باشد و بسبب عبادت خود را از جمیع کارهای
دنیا فارغ ساخته باشد و بسبب آن پروا نداشته باشد که روزگار او
باسانی گذرد یا بدشواری و بدانکه صاحب این مرتبه را از لذات جسمانی چندان
لذتی نباشد بلکه در بهشت نیز عمده لذت او از عبادت رضا و قرب باشد
چنانچه از حضرت صادق ع مرویست که خداوند عالم میفرماید که ای بندگان
بسیار تصدیق کننده که تصدیق پیغمبران من چنانچه باید کرده اید و فرمان
مرا قبول نموده اید تنعم نمائید و لذتها ببرید از عبادت من در دنیا بدرستیکه
بعبادت تنعم خواهید کرد در آخرت قسم چهارم عبادت جمعی است که باعث
ایشان بر عبادت حیای خداوند عالمیان است و اینها جماعتی است که بنور
ایمان دل او منور شده و حسن طاعات و قبح سیئات کماهی بر او ظاهر گردیده
و در مقام معرفت بدرجه کمال رسیده پیوسته در یاد خداوند خود است و
همیشه متذکر اینمعنی هست که خداوند عالمیان بر دقایق امور و ضمایر
نیات او مطلع است و عظمت و جلال الهی پیوسته بر دل او جلوه کرده است
و اینمعنی باعث اوست بر فعل طاعات و ترک منهیات چه ظاهر است که اگر
کسی ملازمی یا غلامی داشته باشد که از او هیچ باک نداشته باشد و خوف ضرری
و توقع نفعی از او نداشته باشد و در حضور او بسیاری از معاصی را شرم
میکند که بجا آورد پس چنین کسی که در مقام مراقبه چنین خداوند را حاضر
داند و پیوسته در یاد او باشد چگونه معصیتی یا ترک طاعتی از او صادر تواند
شد مگر اینکه از این مرتبه باز ماند و غفلت دیده بصیرت او را کور کرده اند

فصل اوّل از مقالهٔ اوّل

چنانچه منقول است که حضرت لقمان بفرزند خود فرمود که ای فرزند اگر خواهم معصیت خدا کنی مکانی پیدا کن که خدا در آنجا نباشد قسم پنجم عبادت جمعی است که باعث ایشان بر عبادت قرب بحضرت باری جلّ شانه است و مراد از قرب نزدیکی مکانی و زمانی نیست زیرا که حقتعالی از هر دو منزه است بلکه مراد قرب معنوی و از مراتب بسیار هست و گاهی قرب اطلاق میشود بر قرب بحسب مرتبه و کمال است یعنی که چون حق تعالی کامل است من جمیع الجهات و نقصی در ذات و صفات او بهیچ وجه راه ندارد و مخلوقات او کمال نقص و عجز و ناتمامی دارد و با ینجهة منتهای تقابل و تباین ما بین خالق و مخلوق و ممکن و واجب هست و هر چه انسان سعی نماید بمجاهدهٔ نفس و استمداد از فیاض علی الاطلاق که نقصی از نقصهای خود ازاله نماید و کمالی از کمالات کسب نماید او را فی الجمله قرب معنوی بهم میرساند چنانچه اگر دو کس با یکدیگر در اخلاق منتهای تباین داشته باشند میگویند که از یکدیگر بسیار دورند و اگر یکی از ایشان اخلاق دیگری را کسب کند میگویند که باو پاره نزدیک شد و اینست معنی حدیث تخلقوا باخلاق الله و گاهی قرب اطلاق میشود بر قربیکه بحسب تذکّر و محبّت و مصاحبت و این را قرب معنوی نیز گویند چنانچه اگر کسی در مشرق باشد و دوستی از او در مغرب باشد و پیوسته این دوست در ذکر محبوب خود باشد و از خاطر او محو نشود و بزبان نشر کمالات او نماید و باعضا و جوارح مشغول کارهای او باشد بحسب قرب معنوی باو نزدیکتر است از بیگانه یا دشمنی که در پهلوی او نشسته باشد قسم ششم عبادت اجراست که عمل خود را از مراحل زهد و عمر و تحصیل مال و منصب سر اساخته اند و غرض اخروی منظور ایشان باشد و گاهی در مقام خوف و عبادت را از ترس جهنّم بجا میآورند و گاهی در مقام رجا و برای ثواب و بهشت عبادت

در عبادت است

میکنند واکثر علما اینقسم عبادت را صحیح دانسته اند وایات واخبار
بسیار بر اینمعنی دلالت میکنند وبعضی از علما به بطلان مانند این عبادت
قایل شده اند زیراکه چنان عابدان فی الحقیقه خود را پرستیده اند نه خدارا
زیراکه مطلب ایشان رفع ضرر از خود وجلب نفعی بخود واین قول خلاف
تحقیق است خصوصاً بنا بر تحقیقیکه گذشت که نیّت محض خطور ببال نیست
وازاکثر مردم متعذّر است عبادت را بقصد احد معانی سابقه وتکلیف
گذشتن ازاین مرتبه نسبت بغالب ناس تکلیف ما لا یطاق است واگر چنین
باطل بود جناب اقدس الهی وانبیا واوصیا ایات واخبار بسیار بیان نمیفرمودند
ازمنافع دنیوی واخروی که مترتّب بران اعمال میشود که باعث میشود
بر ترغیب مردم باعمال ولازم میاید که ترغیب وترهیب ووعد ووعید
عبث بلکه اغرا بجهل باشد وچگونه امکان دارد از برای بندۀ ضعیف حقیر
که مالک نفع وضرر وموت وحیوة خود نباشد که مستغنی شود از جلب
نفع از مولای خود ودفع ضرر از خود واز حضرت صادق بسند معتبر مرویست
که مردم عبادت الهی را برسه وجه میکنند جمعی عبادت را از برای طمع
ثواب میکنند واین عبادت حریصان است که حرص وخواهش لذّت موجب
بندگی ایشان شده وطایفۀ دیگر عبادت را از ترس اتش میکنند واین عبادت
غلامان است که از ترس سیاست اقا کار میکنند ولیکن من عبادت
خدا از برای محبّت او میکنم واین عبادت کرام وبزرگواران است ودر روایت
دیگر فرمودند واین عبادت احرار است واین افضل عبادات است فصل دوم
در اخلاص وان عبارتست از مجرّد کردن نیّت از اغراض فانی وشوائب
ومراتب ان متعدّد است بنحویکه گذشت از قصد محبّت یا اهلیّت یا حیا
ومانند انها وایات واخبار در تحریص وترغیب بر اخلاص بعمل بسیار است

فصل دویم از مقاله اول

چنانچه حق تعالی میفرماید که وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین
یعنی مامور نشدند مگر بآنکه جناب اقدس الهی را عبادت کنند در حالیکه
خالص نمایند دین را از برای او و در آیه دیگر فرموده‌اند الا لله الدین الخالص
یعنی آگاه باشید که از برای خداست و خدا او را میپسندد که خالص باشد
از اغراض فاسده و شوائب ریا و مانند آن و از حضرت صادق مروی است
در تفسیر آیه شریفه لیبلوکم ایکم احسن عملا یعنی تا بیازماید شما را که کدام یک
از شما نیکوکارترید که حضرت فرمودند که مراد این نیست که هر که بیشتر عمل کرده
باشد بلکه مراد اینست که هر که عملش درست‌تر و بصواب حق نزدیکتر و عمل
ثواب اینست که با خوف الهی و نیت صادق درست باشد و باقی ماندن
بر یک عمل و سعی نمودن که از برای خدا خالص گردد بهتر است از اصل عمل
و عمل خالص آنست که نخواهی که کسی غیر خدا ترا بر آن کار مدح و ستایش
نماید و نیت بهتر است از عمل بلکه عین نیت عمل است و پس بعد از آن
فرمودند قل کل یعمل علی شاکلته یعنی بگو یا محمد که هر کس کار میکند بر
شاکله خود حضرت فرمود که شاکله نیت است و بدانکه اخلاص در نماز
باسایر اعمال بچشم بر هم گذاشتن و حرکات و سواسانه کردن تحصیل نمیتوان
نمود بلکه بعد از استمداد از فیاض علی الاطلاق در مدتهای متمادی بریاضات
شرعیه و مجاهدات نفس اماره بهیمه و تفکرات میتوان تحصیل نمود و عمده
طریق اخلاص بیرون کردن محبت دنیا از دل خود و شکستن صولت نفس در شهوات
و قطع کردن امید از غیر خدا آنقدر مشق اینها بکند تا بر قلب غالب شود
و چه بسیار اعمالی است که انسان تعبها و مشقتها متحمل میشود و بجا
میآورد و گمان میکنند که عمل خود را خالص گردانیده است و حال آنکه خالص
نیست و شیطان گولش زده است و او را غافل کرده است از فنهائی که

دارد

دارد چنانچه نقل کرده اند شخصی از صلحا نماز سی سالۀ که در جماعت صف
اول در مسجد بعمل میاورد قضا کرده بعلت انکه روزی بجهت مانعی پس
افتاد و در صف دویم نماز کرد و گفت خجلتی بمن رو یداده که مردم مرا می‌بینند
در صف دویم پس یافتم که مداومت کردن بر صف اوّل از خواهش نفس بود
و خوشم میامد که مردم مرا در صف اوّل ببینند و از این معنی غافل بودیم و
گمان میکردیم که عمل من خالص است و از این امور دقیقه بایست انسان غافل
نشود تا انکه همیشه از خود گله مند باشد و بافعال حسنه که بجا میاورد اعتماد
نکند که گاه است در اخرت معلوم میشود که عین سیئات است چنانچه حقتعالی
میفرماید وبدا لهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون و فرمود وبدا لهم سیئات ما عملوا
مقالۀ دویم در اسرار طهارتست بدانکه طهارت چهار مرتبه دارد مرتبۀ
اوّل تطهیر دادن ظاهر از حدث و خبث است دویم تطهیر دادن اعضا و جوارح
از گناهان است سیم تطهیر دادن دل را از نجاست اخلاق ردیه مانند حقد و تکبر
و سایر صفات ذمیمه چهارم تطهیر دادن باطن خود را از ما سوی الله و این اعلی
مراتب طهارتست و مرتبۀ انبیا و اوصیاست و این مراتب بر سبیل
تدریج است پس بمرتبه چهارم نمیتوان رسید مادامیکه بمرتبه سیم نرسد
و تطهیر نکند قلب را از صفات ذمیمه و بمرتبۀ سیّم نمرسد تا انکه مرتبه دویم
بعمل نیاورد و تطهیر نکند اعضا و جوارح خود از معاصی و منهیات و تعمیر
نماید انها را بطاعات و مردم تفاوت دارند بحسب این مراتب و مانند این
حقیر نمیفهمند از طهارت مگر مرتبۀ اوّل و غافل میشوند از نجاست باطنی
نجاست تکبر و عجب و جهل و ریا و حقد و مانند ان و فکر نمیکنیم که چنانچه این
نجاستهای ظاهری مانع قربست تلوثات معنوی که از گناهان و اخلاق رذیله
بهم رسیده است بطریق اولی مانع است و حضرت پیغمبر صلعم فرمود الطّهور نصف الایمان

مقالهٔ سیّم در بیت الخلاء رفتن

ود و مرئیست که مراد اینست که همچنین که عمارت ظاهر تطهیر باب است وان
نصف ایمان است همچنین عمارت باطن بتطهیر از مساوی واخلاق رذیله با عمال
حمیده واخلاق پسندیده وان نیز نصف دیگر و بهر دو ایمان کامل میشود مقالهٔ
سیّم در اسرار بیت الخلاء رفتن بایست ادم عاقل هوشمند در حالت
تخلّی متنبّه شود که منتهای حقارت و پستی دارد و حامل چنین کثافات و
نجاسات است وهم چنین که بی ادبانه داخل مجلس بزرگواران نمیتوان شد
مگر بدور کردن کثافتهای ظاهری از خود نیز نمیتوان داخل شد مجلس بزرگوار
که مطّلع بر سرائر و عالم است بما فی الضمائر مگر بدور کردن نجاستهای باطنی
از خود وهم چنین که از برای بدن و نفس از خروج این قاذورات استراحتی
حاصل میشود نیز از برای قلب بجهة خروج اخلاق رذیله ازان کمال استراحت
رو میدهد و مراعات حال رئیس که قلب باشد اولی است و باید متنبّه شود
که این سعی ها و زحمت و تصدیع هائیکه متحمّل شده عاقبت این چیز شده است
واگر از حلال نبود که وزر و وبال و عقاب ان از برای او باقی مانده و بداند
که تجبّر و تکبّر و عجب چنین کسیکه شبانه روزی چندین دفعه بچنین جای تشریف
میبرد و چنین قاذوراتی را همیشه حامل است و در او میباشد لایق بحال او
نیست مقالهٔ چهارم در اسرار مسواک کردن جناب اقدس الهی
دندانها را افریده است که التهٔ اند از برای خائیدن طعام و هضم اوّل
در ایشان واقع میشود و باعث اصلاح معده میشوند و بسبب خائیدن
طعام ملوّث میشوند و بدبو میشوند و از صفای اصلی خودشان متغیّر
میشوند و باعث فساد دماغ و معده میشوند باینجهة در شرع وارد شده
است که بایست مسواک کرد تا انکه فساد و تغیّر و بدبوئی از انها رفع شود و بجوهر
اصلی خودشان بر گردند نیز حقتعالی قلب انسانرا بحسب جوهر اصلی در نهایت صفا و

نورانیّت

و نور انیت آفریده است و بسبب اخلاق رذیله و صفات ذمیمه ملوث و چرکین میشود پس باید آنرا مسوالک و صیقل کرد بتوبه و تضرع و انابه و گریه از ترس خدا تا آنکه بجوهر اصلی خود برگردد و سبب اشتهای آن میشود بغذای خود که عبارت از ذکر و فکر و تعظیم و مانند اینها است مقاله پنجم در اسرار وضو است بدانکه وقتی که انسان بر آب اقدام مینماید از برای وضو یا غسل باید متنبه شود که آب از جمله رحمتهای دنیوی ارحم الراحمین است و چنانچه آب تطهیر مینماید نجاسات و قاذورات که بغیر از آب تطهیر نمیشوند نیز رحمت الهی تطهیر میکند انسان را از معاصی و سیئات چنان تطهیری باعمال حاصل نمیشود پس باید طالب رحمت الهی باشد و سعی نماید که محل رحمت قابل و مهیا نماید از برای فیض رحمت و چنانچه حق تعالی آب را سبب حیات هر چیزی را قرار داده است چنانچه فرمودند وجعلنا من الماء کل شیئ حی نیز جناب اقدس الهی حیات قلوب را بطاعات و عبادات و ذکر و فکر قرار داده است و تأمل نماید در صفای آب و رقت و پاکیزگی آن و لطافت و امتزاج آن بهر شیئ و متنبه شوند از صفای آن بحدیث نبوی که فرمودند مانند مؤمن خاص مانند اسب است یعنی بایست صاف باشد که از کدورات و خبائث اخلاق ردیه و اعمال سیئه و از طهوریت و پاکیزگی آب متنبه شود که چنانچه تطهیر ظاهر از نجاسات ظاهری بغیر از آب نمیشود نیز تطهیر باطن از نجاسات معنوی که اخلاق ذمیمه باشد بغیر از

مقاله پنجم در اسرار وضوء

تقوی ویقین وسایر صفات حمیده میشود وازلطفا مزاج
آب بهشتی متنبه شود که بایست مؤمن کامل باسائر
خلق چنین ممزوج شود وخیر او بهمه کس برسد ونفع او
عام باشد ودر وقت شستن رو بگوید وملتفت شود که
خداوند اچون تو فرموده که در روز قیامت بعضی از روها
سیاه خواهد بود وبعضی از روها سفید ونورانی خواهد
گردید پس خداوندا روی مرا در آن روز سفید گردان وسیاه
مگردان وچون دست راست را میشوید بیاد بیاورد که خدا
فرموده که در روز قیامت نامه نیکوکاران را بدست راست
ایشان میدهند ونامه مجرمان وبدکاران را بدست چپ
میدهند واز خداوند خود میطلبد که نامه او را بدست
راست او دهد واو را حساب آسان کند ودر وقت دست
چپ شستن دعا میکند که پروردگارا نامه اعمال مرا بدست
چپ من مده ودست مرا در گردن غل مکن ومرا از جامهای
آتش نجات ده وچون مسح سر کند از خدا میطلبد که رحمتهای
خود را بر سر من فرود ریزد که سراپای مرا فرا گیرد وچون مسح پا
میکند بیاد بیاورد که پاها بر صراط میباید گذشت
ودر آن روزها بسیار از صراط خواهد لغزید پس ثبات
بر صراط را از خدا میطلبد وطلب مینماید که او را توفیق دهد
که با اینها همیشه تحصیل رضای الهی نماید وچون چنین
وضوی سازد انشاء الله گناهان اعضا مرتفع میشود وپاکیزه
صورت ومعنی میگردد وقابل قرب الهی میشود واز آن

مقاله ششم در اسرار صلوة

غفلتها بان هشیار میکردد وظاهر خود را ببوهای خوش معطر
سازد وباطن خود را بانوار نیات منور بکرداند مقاله ششم در اسرار
صلوة ومقدمات ان ودران دو فصل است فصل اول در حضور
قلب وخضوع وخشوع است که روح عبادت است وعبادا
که بدون او مقبول درکاه الهی نیست بلکه اکر تفضلات بلا
نهایات حقتعالی شامل نبود میبایست انسان معاقب شود
اشد عقاب بر ایقاع طاعات وعبادات بدون حضور قلب
چنانچه اکر کسی در حضور پادشاهی در مقام مخاطبه ومکالمه
باشد وخاطر او مطلقا متوجه او نباشد ومتوجه امور دیکر باشد
ومعلوم ان پادشاه شود حال او ومستوجب عقوبات شدید
میشد زیرا که پادشاه را حقیر شمرده است ومنتهای استخفاف
وبی اعتنائی بان سلطان نموده است چنانچه حقتعالی در قران
مجید میفرماید قد افلح المؤمنون الذینهم فی صلوتهم خاشعون
یعنی بتحقیق رستکار شدند مؤمنان که در نماز خود با خشوع اند
وخشوع دل ان است که بیاد خداوند خود باشد وبغیر ذات
مقدس او بچیزی ملتفت نشود وغیر او را از خاطر خود بیرون کند
وخشوع سایر اعضا وجوارح ان است که هریک بان کاریکه
مامور شده اند مشغول باشند وادابیکه در هر عضوی
از اعضا از شارع مقرر کردیده ترک ننمایند چنانچه نظر را در هر
حالتی از قیام ورکوع وسجود ومانند ان بر موضعی خاص باید باشد
وخشوع جمیع اعضا تابع خشوع قلب است چنانچه از حضرت
رسول صلعم مرویست که شخصی را دید در نماز بازیش خود بازی

مقاله ششم در اسرار صلوة

میکرد فرمود که اگر دل این مرد خاشع بود و با خدا بود اعضا و
جوارح او نیز بکار خدا مشغول بود و این معنی بعقل سلیم و
تجربه ظاهر است زیرا که هر مملکتی را پادشاهی میباشد که
جمیع رعیت تابع او میباشند و پادشاه مملکت بدن و امام
و پیشوای سائر اعضا و قوی قلب است چون دل متوجه
خدا باشد اعضا تابع او بند و پیروی او مینمایند و از حضرت
رسول ص مرویست که نماز مقبول نیست مگر با حضور قلب
و از حضرت صادق ع مرویست که هر که دو رکعت نماز
بکند و بداند که چه میگوید یعنی قرائت و اذکاریکه میخواند
متوجه معانی انها باشد چون از نماز فارغ شود بر او گناهی
نمانده باشد و نیز از انحضرت مرویست که فرمودند بنده
چون در نماز خود التفات بجانبی مینماید یا برو یا بچشم یا بدل
حق سبحانه و تعالی او را ندا میکند که ای بندهٔ من بسوی که
التفات مینمائی ایا التفات بجانب کسی مینمائی که از من
بهتر باشد از برای تو پس چون سه مرتبه التفات از او صادر
شود حق سبحانه و تعالی نظر لطف از او بر میدارد و بعد از
ان دیگر بجانب او هرگز نمی افکند و حضور قلب مراتب دارد
چنانچه یقین و معرفت مراتب دارد و هر چه مراتب یقین
و معرفت انسان بیشتر است حضور قلب او و عظمت معبود
نزد او بیشتر است و مرویست که حضرت خاتم الانبیا ع
چون بنماز می ایستادند رنگ مبارک انحضرت متغیر میشد
از خوف الهی و از سینه ان حضرت صدای مانند صدای

مقاله ششم در اسرار صلوة

دیگی که در جوش باشد میشنیدند و نیز مرویست که چون
وقت نماز داخل میشد حضرت امیر المؤمنین ع اندام مبارکش
بلرزه می آمد و از رنگ برنگ میکردید و بخدمت آن بزرگوار
عرض میکردند که چه میشود شما را میفرمود که رسید هنگام امانت
که بر آسمان و زمین عرض کردند و انها ابا کردند و ترسیدند و
آدمی متحمل آن شد یعنی بار تکلیف پس نمیدانم که چون متحمل
این بار شده ام نیک ادا خواهم کرد یا نه و نیز در روایات معتبره
وارد شده است که حضرت امام حسن ع چون متوجه وضوی
نماز میگردید مفاصل بدن ایشان می لرزید و رنگ مبارکش
بزردی مایل میشد از آنحضرت سؤال می نمودند از سبب
این میفرمودند حق و لازم است بر هر کسی که نزد خداوند عرش
عظیم به بندگی ایستد آنکه رنگش زرد شود و بندهایش
از بیم او بلرزه در آید و از حضرت سید الساجدین و زین العا
بدین ع مرویست که روزی در نماز ایستاده بودند و حضرت
امام محمد باقر ع کودک بود و چاهی بسیار عمیق در خانه آنحضرت
بود حضرت امام محمد باقر ع بکنار چاه آمد که نظر نماید در آن
چاه در افتاد و مادر آنحضرت چون آن حال مشاهده نمود
بسوی چاه آمد و بر خود میزد و فریاد میکرد و استغاثه می نمود
و میگفت که یا ابن رسول الله ص فرزندت غرق شد و آنحضرت
در نماز مطلقا التفات نفرمود و حال آنکه صدای اضطراب
فرزند ارجمند خود در چاه بگوش آنحضرت میرسید چون بسیار
بطول انجامید مادر از روی اضطراب گفت که ای اهل بیت

مقاله ششم در اسرار صلوة

رسالت دل های شما بسیار سنگین است باز آنحضرت التفات
نفرمودند تا نماز را با آداب مستحبه تمام بجا آورد فارغ گردید
پس بنزد چاه آمد و باعجاز دست در آن چاه دراز کرد و حضرت
امام محمد باقر ع بیرون آورد و آنحضرت خنده میکرد و سخن میفرمود
و جامه آنحضرت تر نشده بود پس فرمود که فرزند خود را بگیر ای
ضعیفه الیقین بخدا و مادر حضرت امام محمد باقر ع از سلامت
بودن فرزند خود خندید و از تنبیه آنحضرت بگریه درآمد
حضرت فرمود که بر شما ها ملامتی نیست نمیدانی که در خدمت
خداوند جباری ایستاده بودم که اگر رو از جانب او بدیگری
میگردانیدم و بغیر از او توسل می نمودم روی لطف خویش
از جانب من میگردانید و بغیر از او از کی توقع رحمت میتوان
داشت و نیز مرویست که چون حضرت امام زین العابدین ع
از وضو فارغ میشدند و اراده نماز میفرمودند رعشه در بدن
و لرزه بر اعضای آنحضرت مستولی میشد چون سؤال میکردند
میفرمود که وای بر شما مگر نمیدانید که بخدمت چه خداوندی
می ایستم و با چه عظیم الشانی میخواهم مناجات کنم و در هنگام
وضو نیز این حالت را از آنحضرت نقل کرده اند و کلینی از حضرت
صادق ع روایت کرده که حضرت سید ساجدین ع چون
نماز می ایستاد از رنگ برنگ میگردید و ایستادنش در نماز
ایستادن بندهٔ ذلیلی بود که نزد پادشاه جلیلی ایستاده باشد
و اعضای او از خوف الهی لرزان بود و چنان نماز میکرد که
گویا نماز وداع است و دیگر نماز نخواهد کرد و چون از نماز فارغ

آنحضرت

مقاله ششم در اسرار صلوة

انحضرت سؤال مینمودند میفرمود که کسی که نزد چنین خداوند عظیمی ایستد سزاوار است که چنین خائف باشد ونیز منقول است که در بعضی از شبها یکی از فرزندان انحضرت از بلندی افتاد ودستش شکست واز اهل خانه فریاد بلند شد وهمسایگان جمع شدند وشکسته بند اوردند ودست ان طفل را بستند وان طفل از درد فریاد میکرد وانحضرت از اشتغال بعبادت نمی‌شنید چون صبح شد واز عبادت فارغ شدند دست طفل را دید در گردن اویخته واز کیفیت حال پرسید خبر دادند ونیز مرویست که در وقتی حضرت در سجود بودند ناگاه اتشی در خانه انحضرت گرفت واهل خانه فریاد میکردند که یا ابن رسول الله ع النار النار وحضرت متوجه نشدند تا اتش خاموش شد بعد از زمانی سر برداشتند وپرسیدند که چه خبر بود که شما را از این اتش غافل گردانیده بود فرمود که اتش کبرای قیامت مرا از اتش اندک دنیا غافل گردانیده بود ودر هر سالی هفت مرتبه پوست از پیشانی انحضرت می افتاد از بسیاری سجود وابوایوب روایت کرده که حضرت امام محمد باقر ع وامام جعفر صادق ع چون بنماز می ایستادند رنگ مبارکشان گاه سرخ میشد گاه زرد میشد وچنان بودند که گویا خدا را می بینند وبا او سخن میگویند فصل دوم بدانکه معانی باطنه که تمام میشود بان خضوع وخشوع در صلوة وسائر عبادات شش چیز است اول حضور قلب است که عبارت از خالی نمودن دل نمودن از غیر ان عبادتی که در ان

هست واز غیر آن چیز یکه بآن تکلم نماید وفکر خود را در چیز دیگر
صرف نماید وغافل از آن نباشد دوم تفهیم است یعنی بداند
که چه بگوید واین امری است زیاده بر حضور قلب وشاید حضور
قلب با لفظ باشد وحضور قلب با معنی لفظ نباشد علاوه
با حضور آن در لفظ ودر این مقام خلق بتفاوتند در قوت
فهم واستعداد واستنباط امت سیوم تعظیم است واین
امریست ماورای حضور قلب وتفهم است زیرا که گاهست
کسی خطاب با دیگری میکند وحضور قلب وتفهم داشته
باشد وتعظیم مخاطب نکند وچهارم هیبت است واین
امریست ماورای تعظیم است زیرا که هیبت عبارتست
از خوفی که منشأ آن تعظیم است وقصدا واجلال مخاطب
است وپنجم امیدواری است که بایست باین عبادت
امیدوار بثواب الهی باشد چنانچه خائف است از عقاب
او بسبب تقصیر در اعمال قبیحه خود وششم حیا وشرم است
که او تقصیر وقصور را از ادای حقوق واجبی وسبب حضور
قلب سابقا مذکور شد وسبب تفهم بعد از حضور قلب
مداومت فکر وصرف نمودن ذهن با دراک معانی ودفع نمودن
خطورات که شاغل فکر است وسبب تعظیم شناختن پروردگار
خود وعظمت آن وحقارت نفس حقیر خود تا آنکه از هر دو
معرفت حاصل میشود انکسار نفس وخضوع وخشوع و
تعظیم پروردگار خود وسبب هیبت خوف وترس است که
قدرت وسطوت جناب اقدس الهی وتقصیر وقصور خود

مقاله هفتم در اسرار سماع اذان

حاصل میشود وسبب امیدواری معرفت بلطف وکرم وانعام
جناب اقدس الهی وسبب حیا دانستن تقصیر خود وانکه
خود عاجز است از تعظیم حقتعالی وقیام بعبادت ان کما هو
حقه مقاله هفتم در اسرار سماع اذان از مؤذنین از برای صلوة
است بایست ادم هوشمند از شنیدن ندای اذان متنبه
شود از برای هول ندای قیامت است که هر کس را باعمال و
افعال واعتقاد خود ندا میکنند وبصالح میکویند ای صالح
متقی برخیز وبطالح میکویند ای فاسق فاجر برخیزید پس
ایشان تامل نمایند اکر باین ندای فرح وسرور دارد بداند که
در انروز بندای محشر فرح وسرور خواهد داشت چنانچه حضرت
خاتم الانبیاء ص در وقت نماز بیلال میفرمود ارحنا یا بلال
یعنی مارا خوش کن بندا از برای نماز ومیفرمودند که روشنائی
چشم من در نماز کردیده شده است وبایست تامل نماید در
فصول اذان که ابتدای ان واختتام ان بخدا یعنی که او اول است
واخر وظاهر است وباطن در هنکام سماع تکبیر باید دنیا و
ما فیها حقیر بشمارد تا انکه کاذب در تلفظ بالله اکبر نباشد ودر
هنکام شهادت بتهلیل ووحدانیت الهی بایست معبود
دیکر از خاطر خود برطرف کند از هوا ونفس وشیطان ومال
وجاه ومانند ان تا انکه صادق در شهادت بتهلیل ووحدانیت
باشد ودر هنکام شهادت برسالت حضرت پیغمبر ص بایست
منتهای تادب در سماع اسم شریف انحضرت داشته باشد
وشهادت بدهد از برای او برسالت وسعی نماید در متابعت

مقاله هفتم در اسرار اسماع اذان

وپیروی او در اقوال واعمال واحوال وصلوات بر انحضرت
وال او بفرستند ودر هنگام شنیدن حی صلوة بایست بداند
که منادی از جانب خدا او را ندا میکند وبخوان انعام واکرام
الهی میخواند که بشتابید ومسارعت نمائید بسوی نماز
پس عظمت نماز در نظر او ومانند او جلوه میدهد که
بشتابید بامری که بهترین اعمال است وباعث فلاح ورستگاری
دنیا واخرت است وچون اختتام وابتدا بلفظ جلالت شده
است بداند که مبدء خود وعود خود وقوام خود واعتماد خود
بجناب اقدس الهی وحول وقوه او بمضمون لا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم مقاله هشتم در اسرار مکان ولباس
مصلی است بایست از شرط طهارت در ثیاب ومکان مصلی
متنبه شود که همچنین که دخول مجلس پروردگار خود مشروط است
بطهارت ظرف متبدان که مکان باشد وقلاف نزدیک ان
که لباس باشد وپوست ان که بشره اعضا وجوارح باشد نیز
غافل نشود از تطهیر لب اصلی که دل باشد پس سعی نماید در
تطهیر نمودن ان بتوبه وپشیمانی وپرهیزکاری ویقین وچون
در حدیث وارد شده است که در خانه که سگ یا شراب یا صورت
در ان خانه است ملک داخل نمیشود پس سگ ظاهر را از ساحت
خانه خود دور بگرداند وسگ نفس اماره وشیطان را از ساحت
ضمیر خود میراند وشراب ظاهر را از خانه وشراب مستی معنوی
که غفلت وشهوت است از سر بدر کند وصورتهای ظاهر را
از در و دیوار خانه محو نماید ودر ودیوار خاطر را از صورتهای

مقاله هشتم در اسرار امکان و لباس مصلی

غیر محبت ولطف جناب اقدس الهی مصفا سازد و تفکر نماید
که چنانچه پوشانیده است قبایح بدن خود را از ابصار خلق
بلباس چگونه میتواند بپوشاند قبایح بواطن واسرار خود از
عالم السر والخفیات است وبداند که بهترین لباسها لباس
تقوی و پرهیزکاری چنانچه حقتعالی میفرماید ولباس
التقوی ذلک خیر مقاله نهم در اسرار دخول مسجد است
باید در هنگامیکه بدر مسجد برسد بداند که کی را قصد
کرده است وخانه کی داخل میشود ونزد کی میرود وانچه لازمه
تعظیم وهیبت است بعمل اورد وچون پا در مسجد بگذارد
چنان داند که در معدن کبریا وجلال داخل گردید وباین بساط
قرب نهاده وباید بادب برود ودر خاطرش بغیر جناب اقدس
الهی متوجه نشود وچون بجای نماز امد وشروع در اقامه نمود
دو دفعه تفکر در جلال الهی نماید وعظمت شان عبادت را
بدیده روشن تری ببیند چون در وقت اذان غفلت عظیمی
داشته مقاله دهم در اسرار تکبیرات افتتاحیه ودعای
توجه است چونکه موافق احادیث نماز معراج مؤمن است
ودر شب معراج حضرت رسول صلعم بهر اسمانیکه داخل میشد
الله اکبر میگفت در نماز نیز هفت الله اکبر در افتتاح صلوة
مقرر فرموده که بهر تکبیری بر اسمانی از اسمانهای قرب ومعرفت
در اید وقابل عرش حضور گردد وچون قبل از تکبیرة الاحرام
هنوز در کبریائیهای عظمت وجلال است ودر مقام غیبت
است وهنوز بمقام حضور نرسیده است لهذا هنوز حرف

مقاله دهم در اسرار تکبیرات افتتاحیه و دعای توجه

زدن و با غیر او سخن گفتن جایز است وچون تکبیر اخر را گفت
بلا تشبیه گویا که داخل مجلس ملک الملوک گردیده و با غیر سخن گفتن ورو
از جانب پادشاه پادشاهان گردانیدن بر او حرام شد و در
دعای توجه میگوید وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض
باید بداند که فی الحقیقه مراد وجه ظاهری نیست زیرا که جناب
اقدس الهی منزه است از جهت ومکان بلکه مراد وجه باطنی که
قلب باشد که روی دل وجمیع اعضا وقوی ومشاعر خود را بجانب
پروردگار خود گردانیدم که خالق اسمانها وزمین است پس تامل
نماید که این ادعا حقیقت دارد یا خیر ومبادا که شود حدیث نبوی
که دروغگو ملعون است وحذر نماید از انکه در ابتدای نماز که
افضل اعمال است دروغگو وملعون ومطرود شده است واز
انکه بهترین اعمال خود را که نماز باشد بدترین اعمال مبدل
گردانیده که دروغ باشد وهرگاه میگوید حنیفا مسلما تصور
نماید حدیث نبوی ص که فرمودند المسلم من سلم المسلمون من
یده ولسانه یعنی مسلمان انست که مسلمانها از دست وزبان
او خلاصند که نه اذیت زبانی ونه یدی بمسلمانی نماید پس
حذر نماید که مبادا باین صفت متصف نباشد ومستحق لعن
ثانی شود واگر متصف باین صفت نباشد عازم شود که بعد
از این باین صفت متصف گردد وپشیمان باشد بر انچه از او
گذشته وهرگاه بگوید وما انا من المشرکین دانسته باشد که
شرک اقسام دارد جلی وخفی میباشد واز جمله اقسام شرک ریا
میباشد چنانچه حقتعالی میفرماید فمن کان یرجوا لقاء ربه

فلیعمل عملاً صالحاً ولا یشرک بعبادة ربه احداً وحذر نماید که مبادا
ریا در عمل خود کرده باشد باحد اقسام ریا که سابق گذشته و گاه است
معبودهای متعدد از برای خود قرار داده است مانند هوی
ونفس وشیطان ودنیا ومال وجاه وخدم وحشم وزن چنانچه
حقتعالی میفرماید افرایت من اتخذ الهه هواه ومیفرماید الم اعهد
الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان وبعد میگوید ان صلوتی
ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین یعنی بتحقیق نماز من
وعبادتهای من وزندگانی من ومردن من همه خالص از برای
خداوندی است که پروردگار عالمیان است واورا شریک
نیست وچنین از جانب او مامور گردیدم که اورا عبادت کنم ومن
از جمله مسلمانان ومنقادان اویم پس بداند که در این درگاه چنین
دعوای بزرگی کرده وحذر نماید از آنکه دروغگو در این مراتب
باشد وعزم نماید بر تحصیل این مراتب مقاله یازدهم
در اسرار استعاذه وقرائت است چون در دعاهای توجه
ادعاهای بزرگ نمود در درگاه الهی وشیطان دشمن این راه
وراهزن این درگاه است ودشمن مکار رهزنده محیل است که
با ابو الاباء واول الانبیا آورد رامده ودشمنی کرده وتا امروز
شجاعان این میدان را بر زمین انداخته وچندین هزار لشکر
اندرونی از شهوت ودواعی نفسانی ولشکر بیرونی از شیاطین
انس واتباع خودش را وتقوت وقدرت خود با او نمیتوان آمد
پس باید بخداوندی که این سلسله درگاه او ست پناه برد تا
دفع او نماید چنانچه تشبیه کردند اورا بسگی که در چشمه ها

مقالهٔ یازدهم در اسرار استعاذات و قرائت

وخانها میباشد که هرکه آشنای صاحب خانه است وبان
خانه بسیار تردد دارد او را متعرض نمیشود و چون بیگانه تازه
آید او را مانع میشود و بغیر آنکه صاحب خانه او را صدایی زند
بهیچ حیله او را ممنوع نمیتوان ساخت همچنین شیطان سگ
بیگانه گیر این درگاه است و با آشنا قدرت ستیزه ندارد و کسی را
که بیند که مکرر بمجلس قرب خداوندش فایز میشود کی متعرض
میتواند شد چنانچه خداوند عالمیان در روز اول او را
از ایشان مایوس گردانید که انّ عبادی لیس لک سلطان
یعنی بدرستیکه بندگان خالص مرا تو بر ایشان سلطنت
نداری بلی اگر دزدی که قابل باشد خواهد بخانهٔ مالک الملوک
در آید باید که بجناب او متوسل شود که بیک اشاره از لطف
خود او را دور گرداند امّا بیگانه هائی که آشنائی نمیخواهند
و راه آشنائی نمیطلبند کار ایشان را چنانچه میخواهند می
سازد لهذا در اینمقام خطر پناه بخداوند کبیر خود میبرد از
شرّ او و میگوید اعوذ بالله السّمیع العلیم من الشّیطان الرّجیم
و باید بداند که این شیطان لعین دشمن عظیم است و او
مترصّد و مترقّب است از برای صرف کردن دل تو را از
توجّه بجناب اقدس الهی و پناه از شرّ او بردن متحقق نمیشود
مگر بترک نمودن طاعت او و اگر از تسویلات و وساوس او
احتراز نمائید و این لفظ را بگوئید مانند تو مانند آن کسی
میماند که شیری درّنده رو باو میآید یا دشمن رو باو میآید
که او را بکشد و از او بجنبی و اسبابی حذر نکند و بگوید پناه

از تو

از تو میبرند با این حصن حصین و در جای خود بایستد و از آن کوتا
نماید آن پناه بردن لفظی فایده بحال آن نمی بخشد و بداند که
از جمله مکرهای شیطان لعین که در حالت نماز تو را مشغول کند
بفکر آخرت و حساب و عقاب و غافل نماید تو را از فهمیدن
آنچه میگوید و آنچه خطاب کنید و تدبر در قرائت نمائید
و چون اعلای درجات کمال مرتبه فنا و نیستی است یعنی خود را
عاجز و ناچیز دانستن و در همه باب بر ناتوانی خود اقرار نمودن و در
جمیع امور بخداوند خود متوسل شدن لهذا در جمیع کارها سنت
گفتن بسم الله و چون امر نماز از جمیع امور اعظم است میگوید که
شروع قرائت و عبادت و بندگی مینمایم و باستعانت خداوندی
که جامع جمیع کمالات است و رحمانست بنعمتهای عامه بر مؤمن
و کافر و رحیم است برحمتهای خاصه بر مؤمنان و چون آداب
مجلس عظما این است که قبل از ذکر مقصد ستایش مناسب
آن بزرگ بجا آورند و مجموع نعمتهای دنیوی و اخروی بجناب
اقدس الهی منتهی میشود لهذا میگوید الحمد لله رب العالمین
و باز نعمتهای عامه و خاصه او را بریاد آورد و مکرر او را برحمت
وصف نماید تا براو رحمت نماید و بداند که حقتعالی خداوند
روز جزا است و چون در وصف رحمت امید واری از برای او
بهم رسانید با نواع لطف و رحمت پروردگار خود در فقره بعد
که مالک یوم الدین باشد دل خود را مملو نماید از خوف و تعظیم
حقتعالی و براکه مالک و مملکت باو منحصر است و روز جزا
روزیست بسیار عظیم و شدید پس خوف در دل او باشد

تا آنکه متصف بصفت رجا و خوف باشد و چونکه عارف تفکر
در این اوصاف کامل نمود بدرجه شهود و حضور که اعلای درجات
معرفت است فایز میگردد و از مقام غیبت بخطاب میاید و او را
بمجلس مخاطبه و انس راه میدهند پس میگوید که ایاک نعبد
یعنی ترا عبادت مینمایم و بس و خطاب اشاره بحدیث شریف
اعبد الله کانک تراه یعنی چنین عبادت کن جناب اقدس الهی
که گویا او را می بینی و حذر نماید که در این دعوی کاذب و دروغ
گو نباشد و عبادت بمعنی اطاعت است و هرگاه اطاعت شیطان
یا هوای نفس اماره یا مانند اینها کند عبادت اینها را کرده است
و چون دعوای عبادت کردن موهم این بود که از من کاری متمشی
میتواند شد تدارک خود میکند و میگوید و ایاک نستعین
یعنی در جمیع امور از تو استعانت میجویم و بس و همچنین در مقام
آداب چون بر عبادت خود اعتماد ندارد و بعجز خود اعتراف ندارد
و عبادت خود را در میان عبادت دوستان خدا در میآورد
و میگوید از زبان همه که ما همه بندگان ترا عبادت میکنیم که
شاید عبادت او به برکت عبادت اینها مقبول گردد زیرا که از
لطف کریم دور است که چند چیز را بدرگاه او برند بعضی را
قبول نماید و بعضی را رد کند مانند بیع صفقه که اگر بعض
مبیع معیوب درآید مشتری متحیر است ما بین قبول جمیع ورد
جمیع و نمیتواند بعضی را قبول کند و بعضی را رد نماید و یک
حکمت از حکمتهای نماز جماعت این است و حکمت ابتدای
بصلوات بر محمد و آل محمد و اختتام بآن و طلب حاجت در میان

دروغ آن این است که جناب اقدس الهی را کرم از آن که طرفین را قبول نماید و وسط را رد نماید و همچنین در مقام استعانت نمیگوئیم چون این دعوی بسیار عظیم است که از غیر او استعانت نمیجوئیم در هیچ امری خود را در میان جمعی که این دعوی از ایشان پسندیده است بدر میاورد و گویا بزبان ایشان سخن میگوید و خود را طفیلی ایشان ساخته و بعد از آن که فارغ شد از بسمله و حمد لله و طلب اعانت اظهار مطلب خود را کرده که اعظم مطالب و عمده مقاصد است و گفت اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین یعنی هدایت بکن ما ها بر راه راست و طریق حق را که متابعت اهل بیت است در عقاید و اعمال و مراتب قرب و کمال طلب نمود و استعاذه از راه دشمنان ایشان در عقاید و اعمال نمود و جمیع اعتقادات بد و اعمال ناشایسته طریقه دشمنان ایشان است و چون موافق احادیث بسیار عموم در دعا مطلوب است که هر دعائی که کنند جمیع مؤمنان را با خود شریک گردانند که باعث استجابت دعا میگردد پس با این جهت طلب هدایت از برای خود و از برای دیگران نمود و اسرار قرائت سورهای دیگر در اسرار قرائت قرآن معلوم خواهد شد انشاء الله مقاله دوازدهم در اسرار قیام و رکوع و سجود است بایست در حالت قیام بداند که در نزدیکی ایستاده و با کی خطاب و مناجات مینماید و تصور نماید که اگر رو بروی یکی از ملوک و پادشاهان میستد و مطلب خود را عرض میکند چگونه اعضا و اطراف او مضطرب میشوند و بلرزه در میاینده و شش دانگ حواس او و قلب او متوجه خطاب آن پادشاه است

مقاله دوازدهم در اسرار قیام و رکوع و سجود است

در اینجا نیز لا اقل باین صفت باید متصف باشد و خداوند عالم
خالق السموات والارضین جبار الجبابره و قهار الاکاسره کمتر از
یکی از ظلمه اهل دنیا نشمارد که دست و اطراف خود حرکت دهد و
بریش خود بازی کند و دل خود در جای دیگر باشد و نداند که چه
میگوید و باید با خضوع و خشوع باشد و در کمال ادب باشد و بداند
که دل رئیس اعضا و جوارح است و انها رعیت ان میباشند و هرگاه
رئیس آرام داشته باشد نیز رعیت آرام میگیرند و در هنگام رکوع باید
متذکر شود عظمت و کبریائی جناب اقدس الهی و دستهای خود را
بر میدارد و پناه میبرد بعفو حق تعالی از عقاب و بعد برکوع میرود
بقصد تواضع و خضوع و خشوع و بذل جهد نماید در رقت دل
و گردن خود را دراز نماید و از حضرت امیر المؤمنین ع سؤال کردند
از حکمت مد عنق در حالت رکوع فرمودند که تاویل آن این است
که ایمان آوردم بتو هرچند که گردن من بزنند و در حالت سجود نیز
بایست بعد از تصور عظمت جناب اقدس الهی مذلت و انکسار
از برای نفس خود تصور نماید و آنکه اشرف اعضای خود را که
سر باشد بر پست ترین چیزها که خاک باشد وضع نموده است و وضع
شیئ در محل خود نموده و فرع را باصل رد نموده زیرا که انسان از
خاک مخلوق شده است و بان رد میشود و در هنگام سر برداشتن
از سجده بخاطر او بگذرد که از زمین دوباره احیا خواهد شد مقاله
سیزدهم در اسرار تشهد و تسلیم است باید در وقت نشستن
در تشهد دستهای خود وضع نماید بخاطر خود بگذرد که انچه از
او صادر شده از خطاب و قول و فعل بر غیر وجه کمال واقع شده

ودهست او خالی است از فواید و عواید هائی جناب اقدس الهی و
انکه خود هالک است و خاسر است اگر با عدل با او رفتار نماید پس
برگردد بمبدء و امر و اصل دین و متمسک شود بحصن حصین که هر کس
داخل او میشود ایمن خواهد بود و ان کلمهٔ توحید است پس شهادت
بدهد بوحدانیت و رسالت و بعد از ان تصور نماید که خودش در
حضور حضرت سید المرسلین ص و سایر انبیاء و اوصیاء و ملائکهٔ مقربین
و سلام بر انها بکند و اگر امام باشد ماموین را نیز قصد بکند در سلام
و ماموم جواب سلام امام را نیز قصد نماید **مقاله چهاردهم**
در اسرار صلوهٔ جمعه و عیدین و ایات باید در روز جمعه مستحضر
باشد که این روزیست عظیم و عیدیست شریف و انکه اعمال
حسنه دران مضاعف میشود و اعمال سیئه نیز مضاعف میشود
پس سعی نماید در اتیان بطاعات و اجتناب از معاصی و سیئات و
اداب و سنن ان بعمل بیاورد از غسل و بوی خوش و سر تراشیدن
و از ناخن و شارب گرفتن و مانند انها و قصد او از این اعمال این باشد که
خود را مهیا نماید از برای حضور نزد مالک الملوک و رب الارباب و بخانه
او برود و سعی نماید که باطن خود را نیز بیشتر پاکیزه کند و در صلوهٔ عید
مستحضر بشود که امروز عید عظیم است که مالک الملوک جوایز و انعام
رحمت خود قسمت میکند بر بندگان خود بقدر استحقاق و قابلیت
و قبولی اعمال از روزه داشتن و قربانی کردن پس میبایست نهایت خوف
و حیا و خجلت داشته باشد که مبادا اعمال او مقبول درگاه رب العزه
نباشد و سعی نماید در تضرع و گریه و طلب عفو و امرزش و قبول
اعمال و انکه از این درگاه وسیع مطرود نشود و خود را مشغول نکند بزینتها

مقاله چهاردهم در اسرار صلوة جمعه و عیدین و آیات

ظاهری و از این معانی که اصل کار است غافل شود و بداند که این روز
عید آنکسی که خاطر جمع باشد از دوزخ و از وعید و مستحق ثواب و اجر و
مزید نماز برای آنکسیکه رخت نو پوشد و خود را منقح کند و در صلوة
آیات مستحضر شود هولهای آخرت و زلزله زمین و تاریکی روز قیامت
است و خوف مردم از عذاب و عقاب و سعی و اهتمام نماید در دعا و
تضرع و خضوع و خشوع در خلاصی از آن شدائد و از گناهان خود توبه
کند شاید در آن روز از احوال قیامت خلاص شود **مقاله پانزدهم**
در اسرار قرائت قرآن است باید که قاری قرآن را چند چیز در دل خود
بداند و تصور نماید اول بفهمد عظمت اینکلام که در اعلای مراتب
فصاحت و بلاغت است و تفضلات جناب اقدس الهی بر بندگانش
که کلام شریف خود بر بندگان رسانید که هدایت بیابند و دویم
تعظیم متکلم است که بداند آنچه میخواند کلام کیست و از کلام بشر نیست
واگر پادشاهی عظیم احقر رعیت خود را قابل خطاب نماید و با او خطاب
نماید چگونه آن شخص مخاطب خجل و منفعل میشود از عدم قابلیت خطاب
و چه قدر خوشحالی و امید واری بهم میرساند بعلت تفضل و انعام
مولی و چگونه بدل و جمیع اعضا و حواس متوجه خطاب آن پادشاه
میشود نیز قاری قرآن باید این مراحل را مستحضر باشد سیوم
حضور قلب و عدم التفات قلب بغیر آنچه باو اشاره شد چهارم
تدبر معانی الفاظیکه میخواند چنانچه حقتعالی میفرماید افلا یتدبرون
القرآن ام علی قلوب اقفالها و این امر نیست ورای حضور قلب است
زیرا که گاه است دل خود را بغیر آن قرآن و سماع آن مشغول نیست اما
تدبر در معانی الفاظ قرآنی نمیکند و غرض از قرائت تدبر معانی آنچه

مقاله پانزدهم در اسرار قرائت قرآن

حضرت امیر المؤمنین ع فرمودند که خیری نمیباشد در عبارت بدون
فقر و نه در قرائتی بدون تدبر پنجم تخصیص است و آن عبارتست
از آنکه فرض کند که خودش مخصوص است بخطاب پس اکر امر و نهی بخواند
چنین داند که خود مامور و منهی است از جانب مولی و اکر وعد یا وعید
بخواند امیدوار و خائف باشد و اکر قصه های سابقین بخواند عبرت
ششم متاثر شدن دل خود باثار مختلف بحسب اختلاف مقامات
ایات قرانی پس در ایه رحمت امیدواری و خوشحالی داشته باشد
و در ایه عذاب و عقاب خوف و ترس داشته باشد و هکذا مقاله
شانزدهم در اسرار زکوة و صدقه و هبه و عطیه و هدیه و مانند
ان بدانکه حکمت در وجوب زکوة و خمس و استحباب بعضی از افراد
انها این است که جناب اقدس الهی غنی مطلق بندکان خود را امتحان
نماید در تکالیف مالیه چنانچه امتحان نموده است ایشانرا در تکالیف
بدنیه و سه معنی میتوان در این مقام استنباط نمود اول انکه مدعی
توحید که تلفظ بکلمه شهادت نماید و شهادت میدهد بواحدانیت
معبود خود از علامت صدق ادعائی ان این است که محبوبی از برای
او باقی نماند سوای معبود خود که واحد حقیقی است و چون محبوبترین
امور دنیوی نزد مخلوق اموال است لهذا ممتحن شدند ببذل
اموال و بذل کنند از انها تا انکه به درجات عالی برسند و باین معنی
اشاره شده است در ایه شریفه ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم
بان لهم الجنة و معنی دویم تطهیر نمودن قلب که رئیس اعضا است
از بخل و لئامت که از جمله مهلکات است و این صفت برطرف نمیشود
مگر بعبادت کردن بر بذل و انفاق است تا معتاد شود و ان صفت

مقاله هفدهم در اسرار صوم است

و صوم خصوص خصوص اما صوم عموم پس آن عبارت است از باز داشتن شکم و فرج از شهوت است و اما صوم خصوص پس آن عبارت است از باز داشتن چشم و گوش و زبان و دست و پا و سائر جوارح و اعضا از معاصی و آثام چنانچه حضرت صادق ع فرمودند هرگاه روزه میگیرید پس روزه بگیرد گوش و چشم و موی و پوست تو و فرمودند چند چیز دیگر مانند اینها و فرمود که روز روزه تو مانند روز افطار تو نباشد یعنی بایست وقار روزه بر تو ظاهر بشود و در حدیث نبوی ص وارد شده است که حضرت رسول ص شنیدند زنی را که کنیز خود دشنام میدهد پس آنحضرت طعام احضار فرمودند و بآن زن فرمودند بخور عرض کرد که من روزه ام فرمودند که چگونه روزه میباشید و حال آنکه کنیز خود را دشنام دادید بتحقیق روزه از طعام و شراب به تنهائی نیست و در حدیث دیگر وارد شده است که هرکس غیبت بکند مسلمانی را باطل میشود روزه او و وضوی او و اگر براین حال بمیرد بر حالتی مرده است که محرمات خدا را حلال دانسته و فرمود چه بسیار روزه دار که روزه او ثمر ندارد بغیر از گرسنگی و تشنگی و اما صوم خصوص خصوص پس آن عبارت است از باز داشتن دل خود از افکار دنیوی و شواغل دنیه و از ما سوی الله بالکلیه و از جمله فواید روزه تضعیف شهوات نفسانیه و نفس اماره و مشتهیات طبعیه و صفای قلب و طهارت اعضا و جوارح و شکر بر نعمت و احسانهای جناب اقدس الهی که او را فقیر و گرسنه نکرده و زیادتی تضرع و خضوع و خشوع و بکاء و ملتجی شدن بحق تعالی و تذکر گرسنگی و تشنگی روز قیامت و زیادتی حسنات و تکفیر سیئات است مقاله هیجدهم در اسرار حج است و زیارت مشاهد شریفه و باید هرکس بخواهد که بحج برود حقوق

التّامی را ادا نماید و مظالم را ردّ کند و توبهٔ نصوح بکند و قطع کند از دل
خود علاقه‌های دنیوی و دل خود را متوجه حقتعالی نماید و از این سفر
متنبه شود از برای سفر آخرت و از توشه برداشتن مستعد توشهٔ آخرت
شود که آن سفر طولانی‌تر و دراز بیشتر است و آداب شرعیه سفر بجا بیاورد
و در مشاهدهٔ عقبات متذکر شود عقبات آخرت و قیامت و از هول
قطع طریق متنبه شود بسؤال منکر و نکیر است و از سباع و درندهای
حیوانات برّی منتقل شود بعقرب و مارهای قبر و افاعی و حیات آتش
جهنم و متنبه شود از انفراد خود از اهل و عیال و اولاد بوحشت قبر و وحدت
آن و وقتی که دو پیراهن احرام را بپوشد متنبه شود به پوشیدن کفن و
در وقت تلبیت بداند که این تلبیت جواب ندای جناب اقدس الهی و امید
واری برحمت الهی داشته باشد و خوف از آنکه تلبیت آن مردود بشود
داشته باشد و در هنگام داخل شدن مکه مشرفه بداند که این چنین
حرمی است که اگر بشرایط شرعیه آن داخل شود ایمن میشود در دنیا
و در عقبی از عذاب و عقاب الهی و خائف و ترسان باشد از آنکه اهلیت
دخول آن ندارد و در هنگام مشاهدهٔ بیت اعظم عظمت پروردگار
صاحب این خانه در دل او باشد و در هنگام طوف کردن متحضر شود
در دل خود تعظیم و خوف و امیدواری جناب اقدس الهی را و منتقل
شود آنکه مقصود اصلی طواف دل بذکر جناب اقدس الهی و در هنگام
بوسیدن و استلام حجر اسعد بداند که در روز قیامت از برای او شهادت
خواهد داد پس هر چیزیکه در اینجا بگوید با حضور قلب بگوید و در هنگام
سعی ما بین صفا و مروه در خاطر خود بگذراند که تردد مینماید در فضای
خانهٔ مالک الملوک و بداند که او مطلع است بر ضمیر و قلب او پس

سعی کند در اخلاص وحضور قلب ودر هنگام وقوف عرفات ومشاهده
کردن ازدحام مخلوقات وشنیدن اصوات مختلفه ولغات متنبه شود
بروز محشر در عرصات قیامت واجتماع مخلوقات ازبرای جزاء ثواب وعقاب
ودر هنگام وقوف بمشعر بداند که مشعر حرم حقتعالی واداب دخول مجلس
عظیمان وبزرگان بجا بیاورد ودر هنگام رمی جمرات متنبه شود برانکه
برایی شیطان لعین را ازخود دور کند ومتنقل شود که تسلط شیطان بر
باطن انسان زیاده بر ظاهر است پس او را ازقلب خود دور کند بتحصیل
اخلاق حمیده وصفات پسندیده وپاک شدن از صفات رذیله واخلاق
ذمیمه ودر هنگام غسل منتقل شود بانکه چنانچه اب پاک میکند ظاهر
بدن از اوساخ وکثافات ظاهری نیز توبه وانابه وتضرع پاک میکند باطن را
از نجاسات معنوی وسعی نماید در تطهیر ان مقصد اصلی ودر هنگام
زیارت حضرت رسول ص وفرزندهای اطهار او سعی نماید در معرفت ایشان
وچنان داند که ایشان زنده اند ومطلعند بر حضور او وبر منتهای تعظیم
وتکریم واداب را بجا بیاورد باب شانزدهم در سائر اعمال صالحه
است ودران چند فصل است فصل اول در توبه است ودران چند
مقاله است مقاله اول بدانکه توبه از جمله نعمتهای عظیم الهی که حقتعالی
بر بندگان خود کرامت فرموده واگر توبه نبود هالک میشدند وتوبه
عبارت است از ترک نمودن معاصی در حال وعزم بر ترک نمودن انها
در استقبال وتدارک نمودن تقصیرات سابقه بندم وطاعات ووجوب
ان فوری وعینی است وشرط صحت ان انکه از برای محض رضای
خدا باشد نه از برای تحصیل مال وابرو ویا خوف از سلطان یا از جهت
عدم تمکن از اسباب وانکه نادم وپشیمان باشد بر معاصی خود ونادم

عبارتست از متألم شدن قلب از آن گناهی که از او صادر شده است و
اندوه و حزین باشد و سبب حصول ندم تفکر در عقوبات و عذاب الهی و
عدم تحمل بدن ضعیف خود عقابات عظیمه و بواعث در داعی توبه آنست
که تفکر نماید در عظمت خداوندی که معصیت او کرده است و در عظمت
گناهانی که مرتکب آنها شده است و عقوبات گناهان و نتیجه‌های دنیا و آخرت
آنها که در آیات و اخبار وارد شده است و مانند این امور باعث تألم و تأسف
میشود و این ندامت و تأسف باعث میشود او را بر سه چیز که توبه چون از
اینها است اول آنچه تعلق بحال دارد که ترک نمودن گناهان است دویم آنچه
متعلق بآینده هست که عزم نماید بر عدم عود باین گناهان تا آخر عمر سیم
متعلق است بگذشته که پشیمان باشد از گذشته‌ها و تدارک گذشته‌ها
بکند اگر تدارک داشته باشد و آیات و اخبار در تحریص و ترغیب بر توبه
بسیار است حقتعالی میفرماید یا ایها الذین امنوا توبوا الی الله توبة نصوحا
عسی ربکم ان یکفر عنکم سیئاتکم یعنی ای گروه مؤمنان توبه و انابه بکنید
بسوی پروردگار خودتان توبه نصوح یعنی خالص از برای محض رضای
الهی باشد و خالی است از شوائب ریا و مانند آن شاید که جناب اقدس
الهی تکفیر گناهان شما‌ها نماید و فرموده‌اند ان الله یحب التوابین و یحب
المتطهرین و شاید مطهرین اشاره بآنکه باید پاک و خالص باشد و از حضرت
صادق عم مرویست که چون بنده توبه نصوح میکند که عزم داشته باشد
که دیگر آن گناه را نکند و تدارک مافات بکند خدا او را دوست میدارد
و در دنیا و آخرت بر او ستر مینماید راوی عرض کرد که چگونه بر او ستر مینماید
فرمود که فراموش میکند از خاطر ملکین آنچه بر او نوشته‌اند از گناهان
و وحی میفرماید باعضا و جوارح او که گناهان او را کتمان نمایند و وحی

میفرماید بقعه‌های زمین که آن گناهانی که بر روی شما کرده است
کتمان نمائید پس چون بمقام حساب میاید هیچ چیز بر او بگناه گواهی
نمیدهد و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که شادی و فرح و خشنودی
خدا از توبهٔ بنده‌اش زیاده است از فرح شخصی که در شب تاریک راحله و
توشهٔ خود را گم کرده باشد و بعد از آن بیابد و حضرت صادق ع فرمود که
خدا دوست میدارد بندهٔ را که فریب خورد و گناه کند و هرچند که گناه کند
توبه کند و کسی که در اصل گناه نکند بهتر است ولیکن خدا آن گناه کار
توبه کنندهٔ را دوست میدارد و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که خدا وحی
نمود بحضرت داود که برو بنزد بندهٔ ام دانیال و بگو با او که مرا معصیت کردی
و ترا آمرزیدم و دیگر معصیت کردی و ترا آمرزیدم اگر مرتبهٔ چهارم معصیت
کنی ترا نمی آمرزم چون داود تبلیغ این رسالت نمود دانیال گفت ای
پیغمبر خدا پیغام خدا را رسانیدی پس چون سحر شد دانیال با خداوند
خود مناجات کرد که ای پروردگار من داود پیغمبر تو رسالتی بسوی من آورد
بعزت و جلالت تو قسم که اگر تو مرا نگاه نداری و حفظ نکنی هر آینه معصیت
خواهم کرد و دیگر معصیت خواهم کرد و دیگر معصیت خواهم کرد و دیگر
معصیت خواهم کرد و از حضرت رسول ص مرویست که فرمود که هر که توبه
کند پیش از مرگش بیک سال توبهٔ او مقبول است پس فرمود که یکسال
بسیار است هر که توبه کند قبل از مردنش بیک ماه توبهٔ او مقبول است
پس فرمود که یکماه بسیار است هر که توبه کند قبل از مردنش بیک هفته
خدا توبه‌اش را قبول میفرماید پس فرمود که یک هفته بسیار است هر که
توبه کند پیش از مردنش بیک روز توبه‌اش قبول میفرماید پس فرمود که
یک روز بسیار است هر که توبه کند پیش از آنکه معاینهٔ امور آخرت بکند

مقالهٔ اول از باب دهم در توبه است

توبه‌اش مقبول است و منقول است که هر دردی را دوائی هست و
دوای درد گناهان استغفار است و توبه و حضرت صادق ع فرمودند که
گاه هست که مؤمن گناهی میکند و بعد از بیست سال بخاطرش میآورد و
توبه میکند و آمرزیده میشود و کافر گناهی که میکند همان ساعت فراموش
میکند و فرمود که هر که در هر روز صد مرتبه استغفر الله بگوید خدا
هفتصد گناه او را بیامرزد و خیری نیست بر بنده که هر روز هفتصد گناه
کند و فرمود که حضرت عیسی ع بر جماعتی گذشت که میگریستند پرسید
که این جماعت بر چه چیز میگریند گفتند بر گناهان خود فرمود که ترک کنند
تا خدا ایشان را بیامرزد و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که عجب دارم از کسیکه
ناامید میشود از رحمت خدا و محو کنندهٔ گناهان با اوست پرسیدند که
کدام است محو کنندهٔ گناهان فرمود که استغفار و فرمود که خود را معطر و خوشبو
کنید باستغفار تا بوهای بد گناهان شما را رسوا نکند و نیز مرویست که روزی
معاذ بن جبل گریان بخدمت حضرت رسول ص آمد و سلام کرد حضرت
جواب فرمود و گفت یا معاذ سبب گریه تو چیست گفت یا رسول الله در
فلان مکان جوان پاکیزه خوش صورتی ایستاده و بر جوانی خود گریه میکند
مانند زنیکه فرزندش مرده باشد و میخواهد بخدمت تو بیاید حضرت
فرمود که بیاورش چون بیامد سلام کرد حضرت جواب فرمود و پرسید
که ای جوان چرا گریه میکنی گفت چون نگریم که گناهان کرده ام که اگر خدا بعضی
از آنها مرا مؤاخذه نماید مرا بجهنم خواهد برد و گمان من اینست که مؤاخذه
خواهد کرد و نخواهد آمرزید حضرت فرمود که بخدا شرک آورده گفت پناه
میبرم بخدا از اینکه باو مشرک شده باشم فرمود که کسی را بناحق کشته
گفت نه حضرت فرمود که خدا گناهت را می‌بخشد اگر چه مانند کوههای

در عظمت گفت گناهان مرا از کوهها اعظم تراست فرمود که خدا گناهانت
می آمرزد اگرچه مثل زمینهای هفت گانه و دریاها و درختها و آنچه در زمین است
از مخلوقات خدا بوده باشد گفت از اینها نیز بزرگ تراست فرمود که خدا
گناهت را میامرزد اگرچه مثل آسمانها و ستارگان و مثل عرش و کرسی باشد
گفت از اینها نیز بزرگتراست حضرت غضبناک بسوی او نظر فرمود و گفت
ای جوان گناهان تو عظیم تراست یا پروردگار تو گفت پروردگار من اعظم است
و او از همه چیز بزرگوار تراست حضرت فرمود مگر میامرزد گناهان عظیم را
کسی بغیر از پروردگار عظیم جوان گفت نه والله یا رسول الله و ساکت شد
حضرت فرمود که ایجوان یکی از گناهان خود را نمیگوئی گفت هفت سال
بود که قبرها را می شکافتم و کفن مردها می دزدیدم پس دختری از انصار
مرد و او را دفن کردند چون شب در آمد رفتم و قبر او را شکافتم و او را بیرون
آوردم و کفنش را برداشتم و او را عریان در کنار قبر گذاشتم و برگشتم در این
حال شیطان مرا وسوسه کرد و او را در نظر من زینت میداد و میگفت که
آیا سفیدی بدنش را ندیدی و فربهی رانش را ندیدی و مرا چنین
وسوسه میکرد تا برگشتم و او را وطی کردم و او را با آن حال گذاشتم و بر
گشتم ناگاه صدائی از پی سر خود شنیدم که میگفت که ای جوان وای
بر تو از حاکم روز قیامت روزیکه من و تو بمخاصمه نزد او می ایستیم که مرا
چنین عریان در میان مردگان گذاشتی و از قبر بدر آوردی و کفنم را
دزدیدی و مرا گذاشتی که با جنابت محشور شوم پس وای بر جوانی تو
از آتش جهنم پس جوان گفت که من با این اعمال گمان ندارم که بوی بهشت را
بشنوم حضرت فرمود که دور شو ای فاسق که می ترسم با آتش تو بسوزم
چه بسیار نزدیکی تو بجهنم و حضرت مکرر این را میفرمود تا آنکه آن جوان

بیرون رفت پس بیازار مدینه آمد و توشه گرفت و بیکی از کوههای مدینه رفت و پلاسی پوشید و مشغول عبادت شد و دستهایش را در گردن غل کرد و فریاد میکرد که پروردگارا اینک بندهٔ تو است بهلول در خدمت تو ایستاده و دستش را در گردن خود غل کرده پروردگارا تو مرا میشناسی و گناه مرا میدانی خداوندا پروردگارا پشیمان شده ام بنزد پیغمبرت رفتم و اظهار توبه کردم مرا دور کرد و خوف مرا زیاده کرد پس سؤال میکنم از تو بحق نامهای بزرگوارت و بجلال و عظمت پادشاهیت که مرا از امید خود نا امید نگردانی ای خداوند من و دعای مرا باطل نگردانی و مرا از رحمت خود مایوس نکنی و تا چهل شبانه روز این را میگفت و میگریست و درندگان و حیوانات بر او میگریستند چون چهل روز تمام شد دست باسمان بلند کرد و گفت خداوندا حاجت مرا چه کردی اگر دعای مرا مستجاب گردانیدهٔ و گناه مرا امرزیدهٔ به پیغمبرت وحی فرما که من بدانم و اگر دعای من مستجاب نشده و امرزیده نشده ام و میخواهی مرا عقاب کنی پس آتشی بفرست که مرا بسوزد یا بعقوبتی مرا در دنیا مبتلا کن و از فضیحت روز قیامت مرا خلاص کن پس خداوند عالمیان این آیه را فرستاد که این جماعتی که فاحشه میکنند یعنی زنا و ظلم بر خود میکنند مرتکب شدن گناهان بزرگتر از زنا از شکافتن قبر و کفن دزدیدند و خدا را بیاد میاورند پس استغفار میکنند و کی میامرزد گناهان را بغیر از خداوند عالمیان میفرماید که یا محمد بندهٔ من بنزد تو آمد تائب و پشیمان او را رانده و دور کردی پس بکجا رود و رو بکی آورد و از کی سؤال کند غیر از من که گناهانش را بیامرزد بعد از آن در آیه فرمود که و بعد از گناهان مقربستند بر کردهای خود و میدانند بدی اعمال خود را ایشان جزا ایشان امرزش

مقالهٔ اول از باب شانزدهم در اسرار توبه است

پروردگار ایشان است و بهشتها که جاری میشود از زیر آنها نهرها حالتی
که خالدند در آن بهشتها و هرگز از ایشان برطرف نمیشود و بسیار نیکوست
مزد عمل کنندگان از برای خدا چون این آیه نازل شد حضرت بیرون آمدند
و میخواندند و تبسم میفرمودند و احوال بهلول را میپرسیدند معاذ گفت
که یا رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدیم که در فلان موضع است حضرت با اصحاب متوجه
آن کوه شدند و بر آن کوه بالا رفتند دیدند که آن جوان در میان دو سنگ
ایستاده و دستها را در گردن بسته و رویش از حرارت آفتاب سیاه شده
مژهای چشمش از بسیاری گریه ریخته و میگوید ای خداوند من خلق مرا
نیکو ساختی و مرا بصورت نیکو خلق کردی کاش میدانستم که نسبت بمن
چه اراده داری آیا مرا در آتش خواهی سوزانید یا در جوار خود در بهشت
مرا ساکن خواهی گردانید الهی احسان نسبت بمن بسیار کرده و نعمت بسیار
داری دریغا که میدانستم که آخر من چه خواهد بود آیا مرا بعزت بهشت
خواهی برد یا بمذلت بجهنم خواهی فرستاد الهی گناه من از آسمانها و زمین و
کرسی واسع و عرش عظیم بزرگتر است چه بود اگر میدانستم که گناه مرا خواهی
آمرزید یا در قیامت مرا رسوا خواهی کرد و مانند این سخنها میگفت و میگریست
و خاک بر سر میریخت و حیوانات و درندگان در دورش حلقه زده بودند
و مرغان بر سرش صف زده بودند و در گریه با او موافقت میکردند پس
حضرت نزدیک او رفت و دستش را از گردنش گشودند و خاک را بدست
مبارک از سرش پاک کردند و فرمودند که ای بهلول بشارت باد که تو آزاد
کرده خدائی از آتش جهنم پس بصحابه گفتند که همچنین تدارک گناهان
بکنید چنانچه بهلول کرد و آیه را برا و خواندند و او را به بهشت بشارت
فرمودند **مقالهٔ دویم** بدانکه وجوب توبه عام است بالنسبه بجمیع

اشخاص

اشخاص وجمیع احوال واحدی ازان منفک نمیشود البته چنانچه حقتعالی فرمودند وتوبوا الی الله جمیعا زیراکه هرکسی خالی از معصیت نمیباشد بجوارح واعضا وهرکسی بالنسبة بحال خود معصیتی کرده است اگر از عوام باشد لا محاله باعضا وجوارح معصیتی ازو صادر شده است واگر از خواص باشد عزم وتصمیم بر معصیت کرده است یا از ذکر خدا غافل شده حتی آنکه از برای انبیاء واوصیاء واولیاء معاصی هست هرچند که معصومند از کبائر وصغایر زیراکه مراد بعصمت از گناهان ازین گناهانیکه بالنسبة بما گناهست والا اشغال ایشان بامور مباحات وترک نمودن ایشان دوام ذکر پروردگار خود بالنسبة بحال وقرب منزلت ایشان نزد حقتعالی معصیت است چنانچه در حدیث شریف حسنات الابرار سیئات المقربین اشاره است باینمعنی وبنابراین تحقیق شافی آیات واخبار یکه دلالت میکند بر صدور معاصی از انبیاء وبر استغفار وگریه وتضرع ایشان احتیاج بتاویلی ندارد پس چون احدی خالی از معصیت نیست هریک بالنسبة بحال خود لا محاله توبه براو واجب است شرعاً وعقلاً زیراکه دفع ضرر مظنون واجب است وضررهای اخروی از ضررهای دنیوی اعظم است وتوبه باعث رسیدن بسعادت ابدی ونجاة یافتن از عقاب سرمدی وبدانیدکه قلب که رئیس اعضاست در اصل خلقت وفطرت نهایت صفا ونورانیت داشته وبسبب ارتکاب معاصی واخلاق ذمیمه کدورتی وتاریکی در دل رومیدهد پس باید باتش ندامت وتاسف آن کدورت راسوزانید وبنورانیت توبه واعمال صالحه آن ظلمت وتاریکی را برطرف نمود ونورانیت توبه واعمال حسنه برطرف میکند ظلمت معاصی را چنانچه حقتعالی میفرماید ان الحسنات یذهبن السیئات چنانچه کدورت چرک وکثافت

مقاله یازدهم در بیان توبه و وجوب توبه است

با سفیدی صابون و آب کرم مینماند و تاریکی شب با روشنائی روز مینماند
و حقتعالی میفرماید وهو الذي يقبل التوبة عن عباده یعنی او چنین پروردگاریکه
توبه را از بندکان خود قبول مینماید و در جای دیکر اظهار وصف جمیل خود
نمودند که غافر الذنب وقابل التوب یعنی کناهان را میآمرزد و توبه را قبول
مینماید و حضرت رسول صلعم فرمود که بتحقیق حسنات برطرف میکند سیئات را
چنانچه آب برطرف میکند چرك وکثافت را و فرمودند که اکر انقدر کناهان
بکنند تا به آسمان برسد و بعد پشیمان میشوید هر اینه حقتعالی بر شما هم
توبه میکنید و احادیث باین مضمون بسیار است ولیکن توبه بایستی صحیح و
نصوح باشد **مقاله سیوم** بدانکه کناهانیکه توبه واقع میشود چند
قسم است زیرا که آن کناه یا مستلزم حکم دیکر هست بغیر از عقوبت اخروی
یا نه **و قسم دویم** مانند پوشیدن حریر و توبه این کناه همین ندامت و عزم
بر نکردن کافی است برای برطرف شدن عقاب اخروی **و قسم دویم** که
مستلزم حکم دیکر هست بر چند قسم است زیرا که یا حق خدا باشد یا حق
خلق و اکر حق خدا ست یا حق مالی ست مثل آنکه کناهی کرده است که
میباید بنده آزاد کند پس اکر قادر بران باشد بمحض ندامت رفع عقاب از
او نمیشود تا اورا بعمل نیاورد و واجب است که آن کفاره ادا کند یا حق غیر
مالی است مانند نماز و روزه که از او فوت شده است میباید قضای
انها را بجا اورد و اکر کاری کرده است که حقتعالی حدی از حد و دبر ان
مقرر ساخته است مانند شرب خمر پس اکر نزد حاکم شرع ثابت نشده است
مخیر است میان آنکه توبه کند میان خود و خدا و اظهار آن نکند و ما بین
آنکه نزد حاکم اقرار کند که او را حد بکند و موافق احادیث اهل بیت ع
اظهار نکردن بهتر است و اکر حق الناس باشد اکر حق مالیست واجب است

که بصاحب مال یا وارث او برساند و اگر حق غیر مالی باشد اگر کسی را گمراه کرده باشد میباید او را ارشاد نماید و اگر قصاص باشد مشهور میان علما آنست که بمستحق قصاص اعلام بکند که من چنین کاری کرده ام که از تو مستحق کشتن یا قصاص شده ام و تمکین خود بکند که اگر صاحب حق خواهد او را قصاص کند و اگر حدی باشد مثل آنکه فحش گفته است پس اگر آن شخص عالم باشد باینکه این اهانت نسبت باو واقع شده است باید تمکین خود بکند از برای حد و اگر نداند خلافست میان علما و اکثر را اعتقاد این است که گفتن باو باعث آزار و اهانت اوست و در کار نیست و همچنین اگر غیبت کسی کرده باشد و در باب غیبت مذکور شد و اکثر علما را اعتقاد این است که اینها واجبی چند بر سر خود و شرط توبه نیستند و اصل توبه بدون اینها متحقق میشود و بترک اینها عقاب خواهد داشت و بدانکه گناهان منقسم میشوند بکبائر و صغائر و ترک کبائر کفاره است از برای صغائر چنانچه حقتعالی میفرماید ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم و اختلاف بسیار در احادیث و ما بین علما در تعیین کبائر است و مشهور آنست که کبائر معاصی است که حقتعالی وعدهٔ جهنم بر آنها کرده است و در بعض اخبار کبائر هفت است کفر و قتل نفس و عقوق والدین و اکل ربا و اکل مال یتیم بظلم و فرار از جهاد و تعرب بعد از هجرت است و در بعض اخبار هفتاد است و در بعض اخبار از جملهٔ کبائر شمرده اند یاس از رحمت خدا و خاطر جمعی از عذاب خدا و قذف محصنه و سحر و زنا و قسم دروغ و منع زکوة و کتمان شهادت و شهادت ناحق و شرب خمر و ترک نماز و قطع صله رحم و نقض عهد و بیعت و شاید حکمت ابهام کبائر این باشد که انسان از همه معاصی اجتناب نماید تا آنکه علم باجتناب کبائر بهم برساند و بدانکه کبائر

مقالهٔ سیوم در بیان توبه از همهٔ گناهان

صغایر کبائر میشود باموری چند اوّل مواظبت ومداومت بر صغیره
چنانچه در حدیث وارد شده که صغیره نمیماند با اصرار چنانچه کبیره نمیماند با
استغفار و تشبیه کردند اصرار و مداومت بر صغائر بقطرات اب که علی الاتصال بر سنك تقاطر میکند که تاثیر ان در سنك بیشتر است تا انکه یکدفعه
بران سنك بریزد و دویم انکه صغیره را حقیر بشمارد بلکه بایست فکر کند کی را
معصیّت کرد تا معصیت خود عظیم بنظر او اید و سیوم خوشحالی و ابتهاج بفعل
صغیره و تمکن از ان نعمت بشمارد و این باعث بعد از قرب خدا میشود و چهارم
انکه تجاهر و تظاهر میکند بگناه صغیره یا انکه مذکور مینماید که چنین گناها
کرده ام که کفران نعمت ستاری جناب اقدس الهی کرده و شاید باعث تحریك
و رغبت غیر میشود چنانچه حضرت امام رضا ع از جد بزرگوار خود حضرت
رسول ص روایت کردند که فرمودند کسیکه حسنه را پنهان میکند حسنه
او برابر است با هفتاد حسنه و کسیکه سیّئه را اظهار نماید مخذول
و منکوب خواهد بود و اگر پنهان کند امرزیده میشود و پنجم انکه مرتکب
صغایر مقتدا و پیشوای دین باشد مانند عالمیکه حریر و طلا بپوشد
و ارتکاب شبهات نماید و مانند ان اموریکه باعث امید و ارتکاب مردم
باو شود و بدانید که توبه عبارت از این نیست که استغفر الله و اتوب
الیه بگوید و ندامت و پشیمانی بر گناه خود نداشته باشد و عازم بر
ترك نباشد چنانچه از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که شخصی
در حضور انحضرت گفت استغفر الله حضرت فرمودند که میدانی استغفار
چیست استغفار درجه علیّین است و ان اسمی است که بر شش چیز
اطلاق میکنند و شش جزء دارد اوّل پشیمانی بر گذشته دویم عزم
بر اینکه دیگر عود نکنی هرگز سیوم انکه حق مخلوقین را بایشان برسانی

که چون خدا را ملاقات نمائی پاک باشی و هیچ حقی از مردم در ذمهٔ تو نباشد
چهارم آنکه هر واجب که از تو فوت شده باشد بجای آوری پنجم آنکه آن
گوشتی که در حرام در بدن تو روئیده آنرا باندوه و حزن و مشقت بگدازی
تا پوست باستخوان بچسبد و گوشت تازه در میان پوست و استخوان
بروید ششم آنکه بیدن خود الم طاعت بچشانی انقدر که معصیت را
بان چشانیده **فصل دویم** در محاسبه و مراقبه است و معنی محاسبه
آنستکه نفس خود را مطالبه نماید باداء فرایض و واجبات که جناب
اقدس الهی انها را فرض کرده است و مانند سرمایه آن شخص میباشد
پس اگر اداء انها را همه کرده باشد مشغول شود بشکر این نعمت که
توفیق اداء انها یافته است و ترغیب نماید نفس خود را بمانند انها و
اگر معلوم او شده باشد که کثیری یا بعضی از فرائض از او فوت شده باشد
مطالبه نماید نفس خود را بقضاء انها و اگر معلوم او شده باشد که
انها را ناقص ادا کرده باشد سعی نماید در جبر نقصان بنوافل و اگر معصیتی
مرتکب شده باشد مشغول شود بعتاب و خطاب با نفس خود و در صدد
تلافی آن باشد باداء توبه یا استغفار و همیشه اوقات مطالبه نماید
نفس خود را بجواب سؤال رب الارباب از صغیره و کبیره و جلیل و
حقیر و نقیر و قطمیر از اقوال و افعال و احوال خود و مانند قیام و قعود
و اکل و شرب و خواب و حرف زدن و خاموشی که هر یک از انها بدون
موقع و برخلاف فرموده حقتعالی واقع نشده باشد و انچه واجب بود
از انها ترک نشده باشد و انچه حرام بود بعمل نیاورده باشد و همیشه
ملاحظه عواقب امور نماید هم بحسب دنیا و هم بحسب آخرت و در هر
روزی بلکه هر ساعتی و دقیقهٔ محاسبه با نفس خود نماید و در حدیث

فصل دويم در بيان تنبيه محاسبه و مراقبه

وارد شده است كه حاسبوا انفسكم قبل ان تحاسبوا يعني حساب
كير از نفس خود قبل از انكه حساب از شما ها بكيرند واز حضرت امام موسى
كاظم ع مرويست كه فرمودند از ما نيست كسيكه محاسبه نفس خود نكند
در هر روزي پس اكر حسنه عمل كرده باشد طالب توفيق زيادتي ان از
حقتعالى باشد واكر عمل سيئه كرده باشد استغفار پروردكار خود بكند
ازان وتوبه كند وحضرت رسول ص شخصي را وصيت فرمود كه هر كاريكه
خواهي بكني تدبر وتفكر نمائيد در عاقبت ان پس اكر رشد وخير باشد
اقدام بر فعل او بكنيد واكر شر وضلالت خود را باز دار ازان ودر هميشه
اوقات حقتعالى رقيب وناظر واكاه خود بداند در هر امري وحركتي
وسكوني وسر وعلانيه **فصل سيوم** در تفكر وتدبر است در
حديث نبوي ص وارد شده است كه فرمودند تفكر كردن در يكساعت
بهتر از عبادت يكسال است ومراد تفكر نمودن در حسنات وسيئات
خود بانكه به بيند حسنات خود تمام است يا ناقص وبرابر است با سيئات
يا بيشتر است يا كمتر وخالص است از شرك خفي كه ريا وساير مفاسد
باشد وهمچنين تفكر در سيئات وانچه بر انها مترتب مي شود
از عقوبات دنيوي واخروي وتفكر نمودن در لطف وكرم حضرت
اقدس الهي ونعمتهاي غير متناهي وثواب وعقاب وبهشت وجهنم
ومرك وحساب ومانند اين امور كه داعي وباعث ميشود اورا بر
طاعات وعبادات وافعال خير ومانع ميشود اورا از معاصي وكناهان
فصل چهارم در تذكر موت واهتمام در عمل واحتراز از طول امل كه
مورث صفات ذميمه واخلاق سيئه است زيرا كه باعث ميشود
بر كسالت وترك طاعت بسبب فريب دادن شيطان لعين كه ميكويد

فصل چهارم از باب هشتم در ذکر کراهت موت

فرصت بسیار است و عمر دراز است و در هنگام پیری میتوان عبادت
کرد و در ایام جوانی تعیش و طرب میباید کرد و باعث میشود بر تاخیر توبه
بگمان آنکه مهلت خواهد یافت تا مرگ بناگاه او را بگیرد و مهلت ندهد
و باعث بر حرص و جمع مال و لوازم آن از مهلکات چون گمان عمر بسیار
دارد و باندازه آن بگمان فاسد خود تحصیل ما یحتاج خود میکند چون
اعتماد بر خداوند خود ندارد و نمیداند که اگر خدا خواهد او را زود فقیر
میکند و آنچه تحصیل کرده است بکار او نمیاید و اگر خود را مشغول
امتثال اوامر و اجتناب نواهی الهی نماید خدا او را توانگر میکند و باعث
بر قساوت قلب و فراموشی آخرت میشود و اینها همه از صفات ذمیمه
مهلکه است چنانچه حضرت امیر ع فرمود که خصلتی که از آن بیشتر بر شما
می ترسم دو خصلت است یکی متابعت خواهشهای نفس کردن و
یکی طول امل اما متابعت هواهای نفسانی پس آدمی را از قبول حق و
متابعت آن منع میکند و باز میدارد و اما طول امل پس موجب فراموشی
آخرت میگردد و نیز فرمود که هر که امالش دراز است عملش نیکو نیست
و از حضرت رسول صلعم مرویست که صلاح اول این امت بزهد و یقین
است و فساد آخر ایشان ببخل و طول امل است و ایضاً از آنحضرت مرویست
که بحضرت امیر ع فرمودند که یا علی چهار خصلت است که از شقاوت
ناشی میشود خشکی دیده و سنگینی دل و درازی امل و محبت بقای
بسیار در دنیا و در حدیث دیگر فرمود که پیر میشود فرزند آدم و جوان
میشود در دو خصلت حرص و طول امل و معالجه این خصال ذمیمه
بر بسیاری یاد مرگ و شداید بعد از مرگ و تفکر در عدم اعتبار
عمر و سرعت انقضای آن و آنکه نسبت مرگ به پیر و جوان یکیست

بلکه بجوانان نزدیکتر است و هر روز یکشخصی از همسایگان این کس میمیرد
و بگوید که ممکن بود که من بجای او مرده باشم و در بدن خود تفکر نماید که
هر ساعت در خرابی و انهدام است و در هر روز یک قوتی از قوی
و عضوی از اعضای او ضعیف یا باطل میشود و حضرت امیرالمؤمنین
فرمودند که بسیار یاد کنید مرگ را و بیرون آمدن از قبرها را و ایستادن
نزد خداوند خود را در مقام حساب تا مصیبتهای دنیا بر شما آسان
شود و فرمود که هر که فردا را از اجل خود حساب کند مصاحبت مرگ را نیکو
نکرده است و او را نشناخته است و باهل مصر نوشتند که ای بندگان
خدا کسی از مرگ نجات نمی یابد پس حذر کنید پیش از آنکه بشما رسد و تهیه
آنرا درست کنید بدرستیکه بر همه احاطه کرده است اگر می ایستید شما را
میگیرد و اگر میگریزید در می یابد و او از سایه بشما نزدیکتر است و مرگ
بر پیشانی همه بسته است و دنیا را از پی شما بر هم می پیچد و عنقریب
تمام شده است پس هرگاه که شهوات نفسانی با شما منازعه کند بسیار
یاد کنید مرگ را و مرگ از برای موعظه و پند کافی است و حضرت رسول
بسیار وصیت میفرمود اصحابش را بیاد مرگ و میفرمود که بسیار بخاطر
آورید مرگ را بدرستیکه آن شکننده لذات است و حایل است میان
شما و خواهشهای نفسانی و در حدیث دیگر فرمود که اگر حیوانات از
مرگ آنقدر که شما میدانید میدانستند یک گوشت فربه از ایشان
نمیخوردید و از یاد مرگ لاغر میشدند و از حضرت امیرالمؤمنین ع مرویست
که فرمودند که فرزند آدم را چون آخر روز دنیاست و اول روز آخرت میشود
مثال اهل و فرزندان و مال و عمل او را در نظر او می آورند پس نگاه رو
بمال میکند و میگوید که والله که من حریص بودم در جمع تو و بخیل بودم

فصل چهارم در بیان آنچه در حضر ت مولی است

صرف کردن تو الحال چه مدد میکنی مرا جواب گوید که کفن خود را از من بگیر
پس بجانب فرزندان التفات نماید و گوید که والله که شما را بسیار دوست
میداشتم و حمایت شما میکردم امروز برای من چه چیز دارید گویند که تو را
بقبر میرسانیم و در خاک پنهان میکنیم پس رو بعمل خود کند و گوید که والله
که خواهان تو نبودم و بر من گران و دشوار بودی امروز مرا چه مدد میتمائی
گوید که قرین توام در قبر تو و چون محشور میشوی با توام تا من و تو را بر خدا
عرض کنند پس اگر دوست خدا باشد شخصی نزد او میاید از همه کس خوشبوتر
و خوش روتر و جامهای فاخر پوشیده و میگوید که بشارت باد تو را بنسیم
و گلهای بهشت و نعمت ابدی خوش آمدی میپرسد که تو کیستی میگوید
من عمل صالح توام و چون از دنیا بدر میروی جای تو بهشت است
و چون مرده غسل دهنده اش را میشناسد و قسم میدهد آنها را که
جنازه اش را برداشته اند که مرا زود ببرید پس چون او را داخل قبر میکنند
دو ملک میایند که موهای ایشان را بر زمین میکشند و بپای خود زمین را
میشکافند صدای ایشان مانند رعد بلند او از و چشم های مثل برق
بسیار روشن و از خدا و پیغمبر و دین و امام او میپرسند و از حضرت امام
محمد باقر ع مرویست که حضرت رسول صلعم میفرمود که من قبل از نبوت
گوسفندان میچرانیدم و هیچ پیغمبری نیست مگر آنکه گوسفند چرانیده
پس من گاهی میدیدم که جمیع گوسفندان بی سبب خائف میشدند
و از چرا شدن می ایستادند چون جبرئیل نازل شد از سبب آن پرسیدم
فرمود که کافر را در قبر ضربتی میزنند که بغیر از جن و انس جمیع مخلوقات صدا
انرا میشنوند و از حضرت رسول صلعم مرویست که فرمود چون دشمن خدا را
برمیدارند و بجانب قبر میبرند ندا میکنند حاملان خود را که ای برادران

نمي شنويد شكايت ميكند بشما برادر شقي دشمن خدا شيطان جن و انس مرا فريب داد و ببلا انداخت والحال بفرياد من نميرسد و قسم ميخورد كه خيرخواه من است و مرا فريب داد و شكايت ميكنم بشما دنيا را كه مرا مغرور كرد و چون براو اعتماد كردم و دل براو بستم مرا بزمين انداخت و شكايت ميكنم بشما دوستاني را كه بخواهش نفس يار خود كرده بودم مرا اميدها دادند وامروز از من بيزار شدند و تنها گذاشتند و شكايت ميكنم بشما فرزندان خود را كه حمايت ايشان كردم و ايشان را برجان خود اختيار كردم و مالم را خوردند و مرا واگذاشتند و شكايت ميكنم بشما مالي را كه حق خدا را از ان ندادم و وبال و عذابش بر من است و نفعش را ديگران ميبرند و شكايت ميكنم بشما خانه را كه مايه خود را صرف تعمير او كردم و ديگران در ان ساكن شدند و شكايت ميكنم بشما بسيار ماندن در قبر را كه ندا ميكند كه منم خانه كه بدنها در ان كرم ميشود منم خانه تاريكي و وحشت و تنگي اي برادران تا ميتوانيد مرا نگاه داريد و ديرتر بريد و شما حذر كنيد از انچه من بان مبتلا شده ام بدرستيكه مرا بشارت داده اند باتش جهنم و خواري و مذلت ابدي و غضب خداوند جبار و اسفاه بر انچه تقصير كردم در فرمان خدا و دوستان او پس از اين اعمال و كريم و دراز كرد پيش دارم نه شفاعت كننده دارم كه سخنش را شنوند و نه دوستي كه مرا رحم كند كاشكي مرا برميگردانيد تا داخل مومنان ميشدم و ابوصالح روايت كرده است از حضرت صادق ع كه فرمود اي ابوصالح هر وقتكه جنازه را بر داري چنان باش كه گويا تو در ميان ان جنازه و از خدا ميطلبي تو را بدنيا برگرداند كه تدارك گذشته ها بكني و خدا طلب تو را قبول كرده و برگردانيده اند حال چه خواهي كرد اكنون چنين گمان كن و تدارك خود بكن بعد از ان فرمود كه عجب دارم از جماعتيكه از ايشان را ميبرند و برنگردانيده

وبقیه را ندای رحیل در میان ایشان زدند که روانه میباید شد وبازمشغول لعب وبازیند ودر روایت دیگر فرمود که کفن او در خانه اش مهیا باشد اورا از غافلان نمی نویسند وهر وقت که بان نظر میکند اورا ثواب میدهند وحضرت امام محمد باقر ع فرمود که منادی هر روز فرزند آدم را ندا میکند که متولد شو برای مردن وجمع کن برای فانی شدن وبنا کن برای خراب شدن واز حضرت امیر ع مرویست که فرمود هر روزیکه داخل میشود فرزند آدم را ندا میکند که ای فرزند آدم من روز تازه ام وبر تو گواهم پس در من خیر بگو وعمل خیر بکن که برای تو گواهی دهم در روز قیامت بدرستیکه مرا بعد از این نخواهی دید وحضرت امام محمد باقر ع فرمود که چون چهل سال بر بنده گذشت باو میگویند که با خبر باش وتهیهٔ خود را درست کن که دیگر تو معذور نیستی ومرویست که قیس بن عاصم بخدمت حضرت رسول ص آمد وگفت یا رسول الله ما را موعظه بگو که در بیابان ها میباشیم واحتیاج بموعظه بسیار داریم فرمود که ای قیس بدرستیکه با هر عزتی در دنیا مذلتی هست وبا هر زندگانی مردنی هست وبا دنیا آخرت هست وبر هر چیز حساب کننده وگواهی هست وهر حسنه را ثوابی هست وهر گناهی را عقابی هست وهر اجلی را اندازه هست ای قیس بدانکه البته با تو قرینی خواهد بود که با تو مدفون شود وزنده باشد وتو با او مدفون شوی ومرده باشی وان عمل تواست پس آن قرین تو اگر کریم است ونیکو است تورا گرامی خواهد داشت واگر لئیم است وبد است تو را خواهد گذاشت وبدانکه آن قرین با تو محشور خواهد شد واز تو نخواهند پرسید مگر از آن قرین پس قرین خود را عمل صالح گردان تا انس بان داشته باشی واگر غیر صالح باشد از غیر آن وحشت نخواهی داشت **فصل پنجم** در بیان تفصیل اختلاف معاشرت

با خلق بر عزلت است بالعکس بدانکه بعض اخبار دلالت میکند بر مدح عزلت و تحریص بر آن چنانچه از حضرت صادق ع مرویست که فرمودند چون حال بنده خواموش کم نامی که مردم زمانه خود را نشناسد و ببدن خود ایشان را مصاحبه کند و با ایشان در اعمال ایشان بدل مصاحبت نماید پس او را بظاهر شناسند و او ایشان را در باطن شناسد و شیخ عارف ربانی ابن فهد رساله باین مضمون تالیف نمود و مسمی بتحصین الحصین گردانید و اخبار بسیار از حضرت رسول ص و اهل بیت ع ذکر نمود و انکه بعض فواید در عزلت هست که در معاشرت ممکن نیست مانند فراغ از برای عبادت و فکر و تفکر در نعمتهای الهی و انس گرفتن بمناجات حقتعالی و سالم شدن از غیبت و سماع غیبت و ریا و کذب و حسد و سکوت از امر بمعروف و نهی از منکر و از فتنه ها و خصومتها و از شر خلق و تهمت و گمان بد و فتنه و امید واری بمردم و مصاحبت حمقا و فساق و مانند اینها از صفات ذمیمه و اخلاق سیئه و بسیاری از اخبار دلالت میکند بر مدح معاشرت و مخالطت با مردم مانند احادیثی که دلالت میکند بر مدح و دیدن برادران مؤمن و ملاقات ایشان و عیادت بیماران ایشان و اعانت محتاجان ایشان و حاضر شدن بجنازههای مردههای ایشان و قضای حوائج ایشان و افاده و استفاده و مانند این امور که هیچ یک از اینها با عزلت جمع نمیشود و حضرت صادق ع فرمود که بر شما باد بنماز کردن در مساجد و با مردم نیکو مجاورت کردن و گواهی برای ایشان دادن و بجنازهٔ ایشان حاضر شدن بدرستیکه ناچار است شما را از معاشرت مردم و تا آدمی زنده است از مردم مستغنی نیست و مردم همگی بیکدیگر محتاجند و از خثیمه مرویست که گفت بخدمت حضرت امام محمد باقر ع

فصل پنجم از باب نوزدهم در بیان فواید معاشرت

رفتم که آنحضرت را وداع کنم فرمود ای خثیمه هر کس از شیعیان و دوستان
ما را که به بینی سلام من با ایشان برسان و ایشان را از جانب من وصیت
کن به پرهیزکاری خداوند عظیم و اینکه نفع رسانند اغنیای شیعیان
بفقرای ایشان و اعانت نمایند اقربای ایشان ضعفا را و حاضر شوند
زندگان ایشان بجنازه مردگان و در خانها یکدیگر را ملاقات کنند
بدرستیکه ملاقات ایشان و صحبت داشتن ایشان باعث احیای امر
تشیع میشود خدا رحم کند بنده که مذهب ما را زنده دارد و احادیث
در این باب بسیار است و فوایدی چند در معاشرت متحقق میشود که
در عزلت یافته نمیشود مانند تعلیم و تعلم و افاده و استفاده و نفع و انتفاع
و تادیب و تادب و استماع نصایح و مواعظ و هدایت خلق و مانند آن
امور که قبل بانها اشاره شد و تحقیق حقیق در این مقام این است که
عزلت بدون عین علم ذلت است و بدون زاء زهد علت است و بدون
لام جهل عزت است چنانچه شیخ کلینی روایت کرده است که شخصی
بخدمت حضرت صادق ع عرض کرد که شخصی هست که مذهب
تشیع ما را دانسته است و اعتقاد خود را درست کرده است و در خانه خود
نشسته است و بیرون نمیاید و با برادران خود آشنائی نمیکند حضرت
فرمود که این مرد چگونه مسائل دین خود را یاد میگیرد پس در اینمقام
میگوئیم اگر آن شخصیکه معارف ربانیه و امور شرعیه و حقایق دینیه
تحصیل نموده اقران و امثال خود بیابد معنی ندارد از آنها اعتزال نماید
زیرا که فواید معاشرت دنیوی و اخروی بسیار است چنانچه دانسته
اید و نیز معنی ندارد که اعتزال کند و از او فوت بشود فواید زیارت
و عیادت و تشییع و قضای حوائج و مانند آن و اگر گوید بدین فواید

فصل پنجم از باب ... در بیان ... معاشرت

معارض است با فوائد چند که از معاشرت حاصل میشود چنانچه ذکر شد میکویم
نیز در عزلت افات بسیار است و شیطان در ان عزلت جمیع حواس او را متوجه
تحصیل جاه و اعتبار دنیا کردانیده است و هرچند از ایشان ببدن دور است
امّا بحسب قلب با ایشان هست معاشرت دارد و اخلاق ایشان را در نفس
خود تقویت میکند و اکثر اقران و امثال خود نیاید و همچنین داند که جمیع مردم
یا انهائیکه میخواهد ترک معاشرت ایشان نماید قتّالند و مضلّند و فاسق
و فاجرند نیز معاشرت عالم با انها از عزلت بهتر است که انها را امر بمعروف
و نهي از منکر نماید و بمواعظ و نصائح شافي ایشان را منتفع سازد و مثّا
ان از فواید و چه بسیار کسي که در مجلس اهل دنیا باشد و از اطوار ایشان
بسیار مکدّر باشد و ان معاشرت باعث زیادتي اکاهي و نفرت او از
دنیا کردد و در ضمن ان معاشرت چون غرض و خدا ست از هدایت ایشان
یا غیر ان از اغراض صحیحه ثوابهاي عظیم حاصل کند اکر بداند که قابل هدایت
و نصیحت نیستند و بتجربه خود را حاصل کرده باشد یا نفس این شخص
ضعیف است که ضعف مانع ان میشود از امر بمعروف و نهي از منکر و رد
از غیبت و باعث او میشود بر اقدام به افت هاي سابق عزلت بحال او
اصلح است و اکر چنین نباشد معاشرت اولی است و شاید اکر صفات
ذمیمه از عزلت حاصل میشود مانند عجب زیرا که ان کوشه کیر چون بمیان
مردم نمیاید کمان او این است که اکر صفات ذمیمه را از خود برطرف کرده است
امّا اکر بمیان مردم بیاید و در مجلس اندکي او را حرمت ندارند همان ساعت
جمیع اهل ان مجلس را بباطن میرنجد و تهدید قتل میکند ایشان را و تا
قیامت از ایشان راضي نمیشود و ان بیچاره که در میان مردم است چون
با این قسم مهالک بسیار افتاده است نفس خود را شناخته است و ان

عجب را ندارد و از تکرار این خفت که باو رسیده است نفسش ملایم شده است
و تکبرش کمتر است و همچنین ریا و نفس ان گوشه گیر مخفی است و چون کسی را
نمی بیند که عبادت خود را باو بفروشد گمانش این است که عبادتش خالص
شده است و از خیالهای مخفی نفس خود خبر ندارد و از ان زمزمه ها غافل است
که شیطان برگوش دلش میخواند در شبهای تار که مردم میدانند که تو که باین
گوشه امده و ترک خلق کرده ای البته عبادت میکنی و خوش شهرتی در
افاق کرده و تو را در همه عالم به نیکی یاد میکنند و عنقریب خاک پایت را
به تبرک برخواهند داشت و ان بیچاره که در میان معرکه است چون بسیار
از نفس خود انها را دیده است پاره نفس خود را شناخته است و چون
در میان مردم میباشد مردم بسیار عمل او را مدح نمیکنند و مرائی و
سالوسش میگویند و از این جهت از ریا فارغتر است غرض که گاه است
در معاشرت صفات حمیده چند از برای انسان حاصل میشود که در
عزلت یافت نمیشود و گاه است در عزلت صفات ذمیمه چند حاصل
میشود که در معاشرت یافت نمیشود والمستعان بالله فی کل حال ومنه
الاستمداد فی المبدء والمآل **باب هفدهم** در کیفیت معاشرت
و رفتار با خلق است بنوعی است که در احادیث ائمه اطهار ع وارد شده است
و دران چند فصل است **فصل اول** در کیفیت رفتار با برادران
دینی است بسند معتبر از حضرت رسول صلعم مرویست که فرمود کسیکه
صبح کند و اهتمام بامور مسلمانان نداشته ان مسلمان نیست و کسیکه
بشنود که کسی استغاثه میکند و از مسلمانان اعانت میطلبد و اجابت
او نکند از مسلمانان نیست و از انحضرت پرسیدند که محبوب ترین
مردم نزد خدا کیست فرمود که کسیکه نفعش بمسلمانان بیشتر رسد

فصل اول از باب هفدهم در کیفیت دید و بازدید

واز حضرت صادق ع مرویست که فرمود که مسلمانرا بر مسلمانان هفت حق واجب هست که هر یک ازانهارا ترک کند از دوستی خدا و طاعت او بدر میرود و خدارا دراو نصیبی و بهره نیست بعد ازان فرمود که کمتر حقی که اورا بر تو هست آنست که از برای برادر مؤمن بخواهی انچه از برای خود میخواهی واز برای او نخواهی انچه از برای خود نمیخواهی وحق دویم انستکه ازازردگی وخشم او احتراز نمائی و پیروی خوشنودی او بکنی واطاعت امر او بکنی حق سیم انستکه اورا اعانت کنی بنفس ومال وزبان ودست و پای خود حق چهارم انستکه دیده او ورهنمائی او وائینه او باشی حق پنجم انستکه تو سیر نباشی وحال انکه او گرسنه باشد وتو سیراب باشی واو تشنه باشد وتو پوشیده باشی واو عریان باشد حق ششم انکه اگر تو خادمی داشته باشی واو خادم نداشته باشد خادم خود را بفرستی که جامه اورا بشوید وطعام اورا مهیا کرداند ورخت خواب اورا بکستراند حق هفتم انستکه قسمش را اجابت کنی و دعوتش را قبول کنی وبیمارش را عیادت کنی وبجنازه اش حاضر شوی واگر بدانی که حاجتی دارد پیش ازانکه از تو سئوال کند حاجتش را براوری پس اگر اینها همه را بکنی ولایت ودوستی ایمانی درمیان تو واو استوار خواهد بود ودر حدیث دیگر فرمود که هر که زیارت برادر مؤمن خود از برای خدا بکند خداوند عالمیان هفتاد هزار ملک را موکل کرداند که اورا ندا کنند که خوشا حال تو وگوارا باد بهشت از برای تو وحضرت امام محمد باقر ع فرمود که اگر بخواهی بدانی که در تو خیری هست پس نظر کن بدل خود اگر دوست میدارد اینهائی که حقتعالی را اطاعت میکنند وبغض میکنند اهل معاصی را پس بدانکه در تو خیر هست وخدا ترا دوست میدارد واگر بغض میکند اهل طاعات را ودوست میدارد اهل معاصی را پس خیری در تو نیست

عمل از خدا

فصل دوازدهم از باب هفدهم در جور و عدل سلاطین

و خدا تو را بغض میدارد و مهدی با هر کس که دوست میدارد فصل دوازدهم
در جور و عدل سلاطین و امرا از حضرت رسول ص مرویست که فرمود
دو صنف اند از امت من اگر ایشان صالح و شایسته اند امت من نیز صالح اند
و اگر ایشان فاسد اند امت من نیز فاسد اند صحابه پرسیدند که کیستند
ایشان یا رسول الله ص فرمودند که فقها و امرا و در روایت دیگر فرمود که دو کسند
که شفاعت من بایشان نمیرسد صاحب سلطنت که ظلم و جور و تعدی کند
و کسیکه در دین غلو کند و از دین بدر رود و از حضرت امیر المؤمنین ع مرویست
که فرمود در جهنم آسیائی هست که در گردش است پرسیدند که چه چیز را
خورد میکند یا امیر المؤمنین ع فرمود که علمای فاجر و قاریان فاسق و جباران
ظالم و وزیران خائن و رؤسا و سرکردهای کذاب را و در روایت دیگر فرمود
که حقتعالی شش کس را بشش خصلت عذاب مینماید عربان را بتعصب
و دهقانان و اصحاب مزارع را بتکبر و امرا و سلاطین را بجور و ستم و فقها
و علما را بحسد و تاجران را بخیانت و اهل روستا را بنادانی و جهالت
و از حضرت رسول ص مرویست که اول کسیکه داخل جهنم میشود امیر صاحب
تسلطیست که عدل نکند و مالداریست که حق خدا را ندهد و فقیریست که
فخر و تکبر کند و از حضرت امام رضا ع مرویست که چون والیان دروغ میگویند
و حکم ناحق میکنند باران از آسمان محبوس میشود و چون پادشاهان جور
و ظلم میکنند دولتشان پست میشود و چون مردم منع زکوة میکنند چهار
پایان هلاک میشوند و حضرت رسول ص فرمود که امیر نمیشود کسی بر ده
کس مگر آنکه چون او را بقیامت بیاورند دستش در گردنش غل باشد پس
اگر نیکوکار باشد و ظلم نکرده باشد دستش را بگشایند و اگر بدکار
و ظالم باشد غل دیگر براو بیفزایند و در حدیث دیگر فرمود که هر که سرکرده

جماعتی شود و در میان مردم ایشان نیکو سلوک نکنند خدا او را در کنار جهنم بقدر روز
که حاکم ایشان بوده هزار سال حبس نماید و حضرت صادق ع فرمود که خدا
برای کسیکه سلطنت باو داده مدتی از شبها و روزها و ماهها و سالها مقرر
فرموده است پس اگر در میان مردم عدالت میکنند حقتعالی امر میفرماید
ملکی را که بفلک دولت ایشان موکل است که فلک ایشانرا دیر بگرداند و باین
سبب دراز میشود روزها و شبها و ماهها و سالهای دولت ایشان و اگر ایشان
جور و ظلم میکنند و عدالت نمیکنند امر میفرماید که زود بگرداند پس زود
روزها و شبها و ماهها و سالهای دولت ایشان منقضی میشود فصل سیوم
در بیان کیفیت معاشرت ارباب ظلم است با رعایا حضرت سید الساجدین
فرمود که حق رعیت بر پادشاه اینست که پادشاه بداند که ایشان برای این رعیت
شده اند که ایشانرا خدا ضعیف گردانیده و او را قوت داده است پس واجبست
بر او که در میان ایشان بعدالت سلوک کند و از برای ایشان مانند پدر
مهربان باشد و اگر از ایشان بجهالت چیزی صادر شود ببخشد و مبادرت
بعقوبت ایشان ننماید و شکر کند خدا را بر آن قوتی که او را بر ایشان داده است
و از حضرت صادق ع مرویست که هر که متولی امری از امور مسلمانان شود
و عدالت نماید و در خانه خود را بگشاید و پرده حجاب از میان خود و مردم رفع
کند و در امور مردم نظر نماید و بکارهای ایشان برسد لازم است بر خدا که
خوف او را در قیامت با یمنی مبدل گرداند و او را داخل بهشت کند و از حضرت
رسول ص مرویست که فرمود کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته یعنی حقتعالی
هر کس را در این دنیا سلطنت داده و در قیامت از سلوک با رعیتش سؤال
خواهد فرمود چنانچه پادشاهان را بر رعایای خود استیلا داده و امرا و
وزرا را بر بعضی از رعایا استیلا داده و ارباب مزارع و اموال را بر جمعی از

ملائکه و زارعان و اصحاب بیوت و خدم و ازواج و اولاد بر غلامان و
کنیزان و خدمتکاران و زنان و فرزندان حکم و ریاستی کرامت فرموده و او را
واسطهٔ رزق ایشان گردانیده و علما را راعی طالبان علم ساخته و ایشان را رعیت
علما گردانیده و هر کس را بر بعضی از حیوانات مسلط گردانیده و هر شخصی را بر قوی
و اعضا و جوارح خود والی ساخته که ایشان را بامری بدارد که موجب عقوبت
و وزر ایشان در آخرت نشود و اعمال و اخلاق و عبادات را نیز محکوم هر کس
ساخته و امر برعایت آنها نموده پس هیچکس در دنیا نیست که بهره از ولایت
و حکومت نداشته باشد و جمعی در تحت فرمان او داخل نباشند و در معاشرت
با هر صنفی از ایشان عدلی و جوری میباشد و در روز قیامت از هر کسی از
حال رعایای خود خواهند پرسید **فصل چهارم** در بیان توسط نمودن
در حوائج مؤمنان و اعانت ایشان و رفع ظلم از ایشان و ادخال سرور در قلب
ایشان است و کیفیت معاشرت با دیگران از حضرت امام محمد باقر ع روایتست
که فرمود که حقتعالی بحضرت موسی ع وحی نمود که ای موسی بندگان
هستند که بهشت را برای ایشان مباح میکنم و ایشان را در بهشت حاکم
و مختار میکنم موسی گفت پروردگارا ایشان چه جماعتند فرمود که کسیکه
برادر مؤمن خود را خوشحال کند بعد از آن حضرت فرمود که مؤمنی بود
در مملکت پادشاه جباری و او در مقام ایذای آن مؤمن در آمد آن مؤمن
گریخت و ببلاد شرک رفت و بیکی از مشرکان پناه برد و آن مشرک او را جا
داد و رعایت او و مهربانی کرد و او را ضیافت نمود چون آن مشرک مرد حقتعالی
باو وحی نمود که بعزت و جلال خود سوگند که اگر ترا در بهشت جائی
میبود ترا در بهشت ساکن میگردانیدم ولیکن بهشت حرام است بر کسیکه
با شرک مرده باشد ولیکن ای آتش او را بترسان اما او را مسوزان و ارزاقش

مکن ودر دو طرف روز روزیها او را خدا میفرستند سائل پرسید که از
بهشت میفرستند فرمود که از هرجا که خواهد میفرستند و نیز از حضرت
امام محمد باقر ع مرویست که فرمود که تبسم بر روی برادر مؤمن کردن حسنست
و خاشاکی از روی او برداشتن حسنه است و هیچ عبادتی نزد خدا محبوب تر
نیست از داخل گردیدن سرور و خوشحالی بر مؤمن و از حضرت صادق ع مرویست
که حقتعالی وحی نمود بحضرت داود ع که بدرستیکه بندهٔ از بندگان من حسنه
میکند و بسبب آن بهشت را برا و مباح میکنم داود گفت خداوندا آن حسنه
کدام است فرمود که بر بندهٔ مؤمن من خوشحالی و سرور داخل کردن اگر چه بیک
دانهٔ خرما باشد داود گفت که خداوندا سزاوار است کسی که ترا شناسد که
امید خود را از تو قطع نکند و نیز از آنحضرت مرویست که هرکه مؤمنی را خوشحال
کند حضرت رسول ص را خوشحال کرده است و هرکه حضرت رسول ص را خوشحال
کرده است و مسرور گردانیده خدا را مسرور و خوشنود گردانیده است و همچنین
اگر مؤمن را غمگین و آزرده کند خدا و رسول را بخشم آورده است و در حدیث دیگر
فرمود که محبوب ترین اعمال نزد حقتعالی ادخال سرور است بر مؤمن یا کسیکه
در گرسنگی او را سیر گرداند یا کربی و غمی را از خاطر او رفع نماید یا قرضش را ادا
کند و از مفضل مرویست که حضرت صادق ع فرمود که بشنو آنچه میگویم و عمل
نما بآن و خبر ده بآن بلند مرتبگان برادران مؤمن و اگفتم فدای تو گردم کیستند
ایشان فرمود که آنها رغبت مینمایند در قضای حوائج برادران مؤمن خود
بعد از آن فرمود که هرکه یک حاجت برادر مؤمن خود را روا کند حق تعالی در قیامت
صد هزار حاجت او را روا کند که یکی از آنها دخول بهشت کند و در حدیث دیگر
بمفضل فرمودند که حقتعالی جمعی از خلقش را برگزیده است از برای قضای
حوائج فقیران شیعیان ما که ثواب ایشان را بهشت کرامت فرماید اگر میتوانی

فصل چهارم در بیان ثواب اهتمام در حوائج مؤمنان و سعی نمودن در قضای حوائج

خود را از اجماعت کن و بروایت دیگر فرمود که قضاء حاجت مؤمن بهتر است نزد من
از بیست حج که در هر حجی صاحبش صد هزار درهم صرف نماید از حضرت امام موسی
کاظم ع مرویست که کسیکه برادر مؤمنش در حاجتی بنزد او بیاید او رحمتیست از
خدا که بجانب او فرستاده است پس اگر قبول کند موجب دوستی و ولایت ما
میگردد و ولایت ما بولایت خدا موصول است و اگر او را رد کند و حاجتش را
بر نیاورد و قدرت بران داشته باشد حقتعالی در قبر بر او ماری از آتش
مسلط گرداند که ابهامش را گزد تا روز قیامت خواه در قیامت خدا او را عذاب
کند و خواه بیامرزد و اگر آن طالب حاجت او را معذور دارد حالش بد تر خواهد
بود و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که مؤمنی که حاجتی از برادر مؤمنش براو
وارد شود و قدرت بر رواکردن حاجت آن نداشته باشد و دلش غمگین شود
برای اینکه قدرت بر قضاء حاجت برادر مؤمن خود ندارد حقتعالی بسبب
آن غم و اهتمام او را داخل بهشت گرداند و از حضرت صادق ع مرویست که
کسیکه غمی و مشقتی از خاطر برادر مؤمن پریشان خود بردارد حقتعالی حاجتهای
دنیا و آخرتش را برآورد و کسیکه عیب مؤمنی را بپوشاند حقتعالی هفتاد عیب
از عیبهای دنیا و آخرت او را بپوشاند قصد در اعانت مؤمن است مادامی که
مؤمن در اعانت برادر مؤمن خود است پس منتفع شوید بموعظه‌ها و رغبت
نمائید در خیرات و فرمود که هر که ترک یاری برادر مؤمن خود بکند و قدرت
بران داشته باشد البته حقتعالی او را در دنیا و آخرت خوار گرداند و از حضرت
رسول ص مرویست که هر که از مؤمنی شدتی و المی از شدتهای دنیا را بر
دارد حقتعالی هفتاد و دو شدت و الم از شدتهای آخرت را از او رفع نماید
و هفتاد و دو شدت و الم از المهای دنیا را از او دور گرداند و از حضرت صادق
مرویست که هر مسلمانیکه مسلمانی بنزد او بیاید در حاجتی و او قادر بر قضای

فصل بیست و هشتم در بیان مذمت تحقیر و ایذای مؤمنان و مؤمنات

ان حاجت باشد و نکند حقتعالی او را در قیامت سرزنش و تقصیر بکند و باو بگوید که برادر مؤمن تو امد بنزد تو در حاجتی که قضای ان حاجت بدست تو گذاشته بودم و قادر بران بودی و نکردی بسبب کمی رغبت و خواهش ثواب ان بعزت خود سوگند که بسوی تو نظر نمیکنم در هیچ حاجتی خواه ترا عذاب کنم و خواه بیامرزم فصل بیست و هشتم در بیان مذمت تحقیر و ایذای مؤمنان و راندن ایشان از درگاه خود و احتجاب از ایشان و سائر انواع ظلم است از حضرت صادق ع مرویست که هر که میان او و مؤمنی حاجبی باشد که مانع از دخول و کردد حقتعالی میان او و بهشت هفتاد هزار حصار مقرر فرماید که از حصاری تا حصاری هزار سال راه باشد و از حضرت امام رضا ع مرویست که در زمان بنی اسرائیل چهار نفر از مؤمنان بودند سه نفر از ایشان در خانه بودند با یکدیگر سخنی داشتند ان مؤمن دیگر بدر خانه امد و در را کوفت غلامی بیرون امد پرسید که مولای تو کجاست گفت در خانه نیست ان مؤمن برگشت غلام چون بنزد مولا امد از او پرسید که کی بود که در میزد گفت فلان مؤمن بود گفتم در خانه نیست ان مولا ساکت شد و پروائی نکرد از برگشتن ان مؤمن و مشغول سخن خود شدند چون روز دیگر شد بامداد ان مؤمن باز بدر خانه ایشان امد دید که ایشان از خانه بیرون امده اند و بجانب مزرعه خود میروند بر ایشان سلام کرد و گفت من با شما بیایم گفتند بلی و عذر از او نخواستند از برگشتن روز گذشته و ان مؤمن مرد پریشان محتاج فقیری بود و در اثنای راه ناگاه ابری بر بالای سر ایشان پیدا شد گمان کردند که باران خواهد امد بسرعت روانه شدند ناگاه منادی از میان ابر ندا کرد که ای اتش ایشان را بگیر و من جبرئیلم رسول خداوند عالمیان ناگاه اتشی از میان ابر نازل شد و ان سه نفر را ربود و سوخت و ان فقیر ترسان و حیران

متعجب ماند و سبب آن واقعه را ندانست پس برگشت و بخدمت حضرت یوشع ع
آمد و قصه را نقل کرد یوشع گفت که خدا بر ایشان غضب کرد بعد از آنکه از
ایشان راضی بود بسبب کاری که نسبت بتو کردند و واقعه ایشانرا نقل فرمود
آنمرد گفت که من ایشانرا حلال کردم و از ایشان عفو نمودم یوشع فرمود که اگر
این عفو تو قبل از نزول عذاب بود نفع میکرد و اما در این ساعت نفعی
نمیکند و شاید بعد از این نفعی بایشان برساند و از حضرت امام محمد باقر
مرویست که هر مسلمانی بنزد مسلمانی بیاید بزیارت او یا حاجتی باو داشته
و او در خانه باشد و رخصت ندهد که او داخل خانه شود و برای او بیرون نیاید
پیوسته در لعنت خدا باشد تا آن مؤمن را ملاقات نماید **فصل ششم** در
حقوق پادشاهان بر رعایا و حذر کردن از تعرض سطوت ایشان و عدم
اعتماد بر تقرب ایشان و نهی از اعانت ظالمان و قرب بایشان مگر از برای
اموری چند از حضرت سید الساجدین ع مرویست که فرمود که حق پادشاه
بر تو آنست که بدانی که تو سبب امتحان او شده و او را امتحان نموده
اند بسبب سلطنتی که خدا او را داده است و بدانیکه بر تو لازم است که
خود را در معرض غضب و خشم او در نیاوری که خود را بهلاکت اندازی
و شریک گناه او باشی در آنچه نسبت بتو واقع میسازد از اضرار و عقوبت
و در حدیث دیگر حضرت ابراهیم ع پیش میرفت و پادشاهی از عقب او میرفت
از برای تعظیم بحضرت ابراهیم ع در اثنای راه وحی رسید که بایست
پیش روی پادشاه جبار راه مرو حضرت ابراهیم ع ایستاد و پیاده شد
و گفت که خداوندم در این ساعت وحی فرستاده که تو را تعظیم کنم و مقدم
دارم و از عقب تو راه روم پادشاه گفت که شهادت میدهم که خداوند تو
مهربان و بردبار و صاحب کرم است و از حضرت صادق ع مرویست که

فصل ششم از باب هفدهم در حقوق پادشاهان بر رعایا و ملت

سر کشند که هرکه با ایشان مغالبه و منازعه میکند ذلیل میشود بدو و پادشاه
و قرض خواه و از حضرت رسول صلعم مرویست که حقتعالی میفرماید که منم
خداوند یکه بجز من خداوندی نیست و من خلق کرده ام پادشاهانرا و دلهای
ایشان در دست من است پس هر گروهیکه اطاعت من میکنند دلهای
پادشاهانرا برایشان مهربان میکنم و هر گروهیکه معصیت مرا میکنند دلهای
پادشاهانرا برایشان بخشم میاورم پس مشغول شوید بنظر من و دشنام ایشان
و توبه کنید بدرگاه من از گناهان خود تا دلهای ایشانرا بسوی شما میل دهم
و مهربان گردانم و از حضرت امام موسی کاظم عم مرویست که فرمود بشیعیان
خود که ای گروه شیعیان خود را ذلیل مکنید بترک اطاعت پادشاه خود پس
اگر عادل باشد دعا کنید که خدا او را باقی بدارد و اگر جابر و ظالم باشد از خدا
سؤال نمائید که او را اصلاح نماید بدرستیکه صلاح شما در صلاح پادشاه
شما است و بدرستیکه پادشاه عادل بمنزلهٔ پدر مهربان است پس بخواهید
از برای او آنچه از برای خود میخواهید از او پرسیدند که چه بود آنچه از برای
خود دشمن میدارید و از حضرت رسول صلعم ... شد و پروائی نکرد اطاعت
پادشاه نمیکند اطاعت خدا نکرده است زیرا که حقتعالی میفرماید که خود را
بمهلکه میندازید و حضرت صادق عم فرمود که هرکه متعرض پادشاه جابر
میشود بسبب آن ببلیهٔ مبتلا شود خدا او را بران بلا اجر ندهد و برآن
شدت او را صبر عطا نفرماید و نیز فرمود که بخیل را راحت نمیباشد و حسود را
لذت و پادشاهانرا وفا نمیباشد و دروغگو را مروت نمیباشد و سفیه
و بیخود را بزرگی نمیشاید و حضرت رسول صلعم فرمود که پادشاهان از جمیع
مردم بیوفاترند و دوست و یار ایشان از همه کس کمتر است و در حدیث
دیگر فرمود که هرکه ملازم آن پادشاه شود مفتون میگردد و هرچند که

اصل السادس در بیان حقوق پادشاهان بر رعیت

بپادشاه نزدیکتر میشود از خدا دورتر میگردد و از حضرت امیر ع مرویست که
ظلم کننده و کسیکه در ظلم اعانت او مینماید و کسیکه بظلم او راضی است
هر سه شریکند در ظلم و از حضرت رسول ص مرویست که هر که مدح کند
پادشاه جابر برا در نزد او فروتنی و شکستگی کند از برای طمع دنیا قرین ظالم
باشد در جهنم و هر که دلالت کند ظالمی را بر ظلمی قرین هامان باشد در جهنم
و هر که از جانب ظالمی خصومت کند یا اعانت او نماید چون ملک موت بنزد او
بیاید بگوید بشارت باد ترا بلعنت خدا و آتش جهنم و بدانکه جهاتیکه موجب
مخالطه حکام و سلاطین میشود چند جهت است اول تقیه است چنانچه
حضرت ائمه معصومین ع بخوانه خلفای بنی امیه و بنی العباس و منسوبات
ایشان رفته و با ایشان میفرمودند دویم آنکه بقصد این رود که دفع ضرری
از مظلومی بکند یا نفعی بمؤمنی برساند و باین سبب گاهی واجب و لازم
میشود و از حضرت امام موسی کاظم ع بصفوان [illegible] بود که اگر از کوهی بزیر
افتم و پاره پاره شوم دوست تر میدارم از آنکه متولی عملی از اعمال
ظالمان شوم یا بر بساط یکی از ایشان بروم مگر از برای آنکه غمی از
مؤمنی بردارم یا اسیر و محبوسی را خلاص کنم یا قرض مؤمنی را ادا نمایم بدرستیکه
کمتر چیزی که با عوان ظالمان میکنند آنستکه بر سر ایشان سراپرده از آتش
میزنند تا حقتعالی از حساب خلایق فارغ شود ای زیاد اگر متولی عملی از
اعمال ایشان بشوی با برادران مؤمن خود احسان کن که شاید باعث
تخفیف گناه تو شود سیوم آنکه بقصد هدایت و نصیحت ایشان بنزد
ایشان برود اگر قابل هدایت باشند چنانچه از حضرت صادق
علیه السلام مرویست که حضرت لقمان بخوانه قضاة و پاد
شاهان و امرا و سلاطین میرفتند و ایشان را موعظه میکردند

فصل ششم در اهمیت حقوق پادشاهان بر رعایا

وبر ایشان ترحم میکردند بسبب بلائیکه ایشان بان مبتلا گردیده اند اللهم ساعدنا واعنا علی نفوسنا وهوانا ودنیانا واخرتنا وعلی الشیطان الرجیم وایدنا وسددنا والحمد لله رب العالمین اولا واخرا وظاهرا وباطنا وصلی الله علی محمد واله الطیبین الطاهرین المعصومین

تمت

بحمد الله تعالی وحسن توفیقه تمام شد کتاب مستطاب منتخب الاخلاق بسعی واهتمام جناب مستطاب سلالة السادات العظام اقا سید محمد علی صاحب تاجر کتاب فروش زید عزه خلف مرحمت نشان خلد اشیان اقا سید فیاض شیرازی طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه بخط این اقل بندگان میرزا علا محسین یزدی خلف الصدق جناب مستطاب فضایل مآب اقا میرزا محمد حسین صاحب تاجر یزدی دام فضله در بندر معمورهٔ بمبئی در مطبع دت پرساد فی اواخر شهر رجب المرجب من شهور سنه ۱۳۱۳ من الهجرة النبویة



